



مجموعه مقالات تالار گفتگو

در خصوص تجاوز نظامی ۱۲ روزه رژیم اسرائیل علیه ایران

به کوشش:

شورای دبیران تالار گفتگو

خرداد ۱۴۰۵

<https://unstudied.ir/iauns-forum/>

به نام خدا

مجموعه مقالات تالار گفتگو

در خصوص تجاوز نظامی ۱۲ روزه رژیم اسرائیل علیه ایران

به کوشش:

شورای دبیران تالار گفتگو

دکتر پوریا عسکری، دکتر اعظم امینی، دکتر کتایون حسین نژاد،

دکتر عبدالله عابدینی، دکتر علیرضا شمس لاهیجانی و دکتر محمدعلی عبداللهی

صفحه آرایی و تنظیم:

اعظم پازدار

فهرست مطالب

دباجه - دکتر نسرين مصفا.....	۱
بررسی حقوقی حمله تجاوز کارانه رژیم صهیونیستی به جمهوری اسلامی ایران - دکتر سیدفضل اله موسوی.....	۳
تجاوز آمریکا و رژیم اسرائیل به ایران در ترازوی حقوق بین الملل - دکتر شهرام زرنشان و محمدرضا خاکپور.....	۱۲
تحلیل حقوقی حمله اسرائیل به ایران: پاسخ به چند پرسش - نرگس رشیدی.....	۲۱
انفعال سازمان ملل در جنگ علیه ایران و گذار تاریخی از قواعد به قراردادهای دوجانبه - حبیبه فرج زاده.....	۲۶
از دفاع مشروع پیش‌دستانه تا نقض حقوق بین‌الملل بشردوستانه: بررسی حقوقی جنگ دوازده‌روزه اسرائیل علیه ایران - امیرحسین عسگری و فاطمه امیری.....	۳۱
تأسیسات هسته‌ای؛ هدف مشروع یا ممنوع؟ بررسی مداخله نظامی ایالات متحده در محاصره ایران و اسرائیل در پرتو حقوق بین‌الملل - فرید فتحی.....	۳۵
توصیف داده‌های مالی در چارچوب حقوق بین‌الملل بشردوستانه: تحلیل حملات سایبری به زیرساخت‌های مالی ایران - معصومه نوربخش باغبادرانی.....	۳۹
حق بر سلامت روان کودکان در شرایط جنگ و تجاوز؛ با تأکید بر تجاوز اخیر به ایران - محمد مهدی سیدناصری.....	۴۶
تجاوز نظامی اسرائیل به ایران و تاثیر آن بر حق بر آموزش کودکان در پرتو قطعنامه ۲۶۰۱ شورای امنیت - دکتر محمد مهدی سیدناصری و زهرا ملکی راد.....	۵۱
مسئولیت حقوقی بین‌المللی اسرائیل در جنگ اخیر علیه ایران - مریم زبیدی.....	۵۵
سازوکارهای تعقیب کیفری در پرتو تهاجم سازمان یافته اسرائیل علیه ایران - امیرحسین دهقان پور.....	۵۸
ارزیابی سازوکارهای کیفری بین‌المللی برای تعقیب مرتکبین جنایت تجاوز ارضی مرتبط با حمله نظامی مورخ ۱۳ ژوئن ۲۰۲۵ اسرائیل علیه ایران - ساوالان محمدزاده.....	۶۴
نسبت فرد ایرانی با حقوق بشر بین‌المللی: تأملات پس از جنگ دوازده‌روزه - حمیده فقیه.....	۷۱
پیامدهای حقوقی تعلیق همکاری ایران با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی - سیده سمیرا معروف.....	۷۵
IAUNS Letter to the UN Secretary-General.....	79
A Coup Against International Law: The Threat of Trumpism and Zionism to Global Peace and Order- Mostafa Fazaeli.....	82
The Palantir Paradigm: How AI-Driven Targeting in the Twelve-Day War Challenged the Foundations of Jus in Bello--Amir Mohammad Majidi.....	89

دیباچه

به نام آن که جان بخشیدمارا

در سپیده دم ۲۳ خرداد ۱۴۰۴، ۱۳ ژوئن ۲۰۲۵، رژیم اسرائیل با همدستی ایالات متحده آمریکا، در نقض آشکار منشور ملل متحد و موازین حقوق بین‌الملل و حقوق بشردوستانه بین‌المللی، تجاوز نظامی در نقض حاکمیت و تمامیت ارضی ایران را با توسل به زور به بهانه‌های واهی آغاز کرد. عملیات نظامی گسترده دوازده روز ادامه و در نهایت با پیشنهاد ایالات متحده آمریکا و قبول دولت جمهوری اسلامی ایران آتش بس برقرار شد.

در مدت این جنگ شماری از مقامات عالی نظامی و کشوری، دانشمندان هسته‌ای، مردم عادی، زنان و کودکان شهید، مصدوم و مجروح و دارای معلولیت شدند. به مراکز نظامی، دولتی و مناطق مسکونی، مکان‌های آموزشی، بهداشتی حمله و خسارات فراوان وارد شد.

رژیم اسرائیل با بهانه واهی دفاع مشروع از خود تجاوز را آغاز و در دوران جنگ ایالات متحده آمریکا نیز، با بمباران شدید مراکز هسته‌ای فردو و نظنز همراه آن شد. ابعاد و آثار انسانی و مادی این تجاوز که در جریان مذاکرات ایران و ایالات متحده آمریکا صورت گرفت، از مناظر مختلف مهم، مورد تأمل و قابل بررسی و پژوهش بوده و هست.

متأسفانه بار دیگر در ۹ اسفند ۱۴۰۴، در میان مذاکرات تجاوز نظامی مشترک توسط ایالات متحده آمریکا و اسرائیل آغاز و چهل روز جنگ با عواقب تأثیرآور و مهم ادامه پیدا کرد که موضوع مطالعه و بررسی از مناظر حقوقی، سیاسی و روابط بین‌الملل و دیگر زمینه هاست.

در طول و پس از پایان دوره جنگ دوازده روزه، کارشناسان متخصص در زمینه حقوق و روابط بین‌الملل نسبت به این تجاوز در قالب‌های مختلف عکس‌العمل نشان داده، در کنار آن حجم وسیعی از ادبیات نوشتاری تولید شده است. بخشی از این کوشش نیز در تالار گفت‌وگوی حقوقی و سیاسی انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد با همت جمعی تعدادی از اساتید و پژوهشگران برجسته و علاقمند انجام شد که با مقالات خود تالار را مزین کردند.

اکنون در سالگرد آغاز جنگ دوازده روزه، مجموعه حاضر مشتمل بر هفده مطلب ارزشمند در موضوعات مرتبط به آن منتشر می‌شود.

وظیفه دارم به نام انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد، از فرزند عزیز، استاد برجسته حقوق بین‌الملل دکتر پوریا عسکری دبیرکل معزز انجمن و سردبیر گرامی تالار که با علاقمندی، تلاش، کوشش فراوان توام با دلسوزی، تالار را هدایت و زنده و پویا نگه‌داشته از صمیم قلب سپاسگزاری و قدردانی نمایم. از فرزندان عزیز و توانمند شورای دبیران تالار دکتر اعظم امینی، دکتر کتایون حسین‌نژاد، دکتر محمدعلی عبدالهی، دکتر عبدالله عابدینی، دکتر علیرضا شمس

لاهیجانی که باعلاقه و دقت نظر علمی مقالات را داوری نمودند، قلبا سپاسگزاری وافر می نمایم. انجمن مانند همیشه علاقمندی و مشارکت اساتید و پژوهشگران عزیزی که با سخاوت مقالات ارزشمندی را برای تالار به رشته تحریر درآورده‌اند ارج نهاده و مراتب تشکر خالصانه خود را تقدیم می‌دارد. نگاهی به فهرست و محتوای مجموعه حاکی از طرح موضوعات مهم قابل بررسی در مورد این جنگ است. طیفی از نویسندگان باتجربه، علایق، سلایق، و نگرش‌های متفاوت در این تقریرات که همگی از ارزش علمی برخوردارند، سهم می‌باشند. از فرزند و همکار عزیز و وزین انجمن خانم اعظم پازدار که با روحیه همکاری سازنده، در تدوین این مجموعه سهم مهم داشته‌اند، سپاسگزاری می‌نمایم.

انجمن امیدوار است که با عنایت به اهداف اساسنامه و مسئولیت اجتماعی خود سهمی در خور توجه در جامعه علمی کشور برای تبیین و تحلیل جنگ تجاوزکارانه ۱۲ روزه داشته باشد.^۱ جنگی که بطور قطع درس‌های آموخته فراوان همچون جنگ تحمیلی عراق علیه ایران برای سرزمین اجدادی، کارگزاران جامعه و مردم و همچنین دولت‌های متجاوز و جامعه بین‌المللی داشته است. متأسفانه بنا بر رویه غالب در سازمان ملل متحد که انعکاسی از سیاست بین‌المللی مبتنی بر زور و قدرت است و در این زمان بیشتر از همیشه نمود دارد، پاسخ درخور جهانی برای محکوم کردن این جنگ صورت نگرفت. بخشی از مسئولیت ادا کردن سهم نهادهای علمی همچون انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد است که با انجام کارهای علمی، مستندسازی و طرح و پاسخ‌های حقوقی و سیاسی در آگاهی بخشی عمومی و انعکاس در سطح بین‌المللی هرچند ناچیز مساعدت کنند.

توفیق همگان را در خدمت به جامعه و سرافرازی ایران عزیز از خداوند متعال خواستارم.

نسرین مصفا

رئیس انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد

^۱ انجمن، نشست تخصصی پیرامون جنگ دوازده روزه اسرائیل و ایران را با شرکت اساتید برجسته در تاریخ سه شنبه ۱۷ تیرماه ۱۴۰۴ با همکاری خانه اندیشمندان انسانی برگزار کرد. جهت مطالعه کامل گزارش اینجا کلیک نمایید.

بررسی حقوقی حمله تجاوز کارانه رژیم صهیونیستی به جمهوری اسلامی ایران

دکتر سیدفضل اله موسوی - استاد دانشگاه تهران

الف- وقوع حادثه، تبیین و ماهیت آن

در بامداد روز ۲۳ خرداد ۱۴۰۴ شمسی، رژیم اشغالگر قدس با حملات نظامی و تسلیحاتی خود به ایران، مرتکب جرم بین المللی تجاوز به جمهوری اسلامی ایران شد و همراه آن و به تبع آن مرتکب جنایات جنگی و نیز با انجام اقداماتی توسط عوامل داخلی و نفوذی خود مداخله نظامی در داخل سرزمین ایران را انجام داد. ماده ۸ مکرر اساسنامه دیوان کیفری بین المللی جرم تجاوز را اینگونه تعریف می کند:

«جنایت تجاوز عبارت است از برنامه ریزی، تدارک، آغاز یا اجرای اقدام تجاوز گرانه توسط صاحب منصبی که به نحو موثری اقدام سیاسی یا نظامی یک دولت را کنترل یا هدایت می کند که با توجه به ماهیت، شدت و گستره آن موجب نقض آشکار منشور ملل متحد می شود.»

به موجب این تعریف عناصری را باید مد نظر قرار داد. اولاً، فاعل یا فاعلان جرم چه کسانی هستند؟ تنها مقامات ارشد دولتی که کنترل موثر بر اقدامات سیاسی یا نظامی کشور را بر عهده دارند فاعل جرم محسوب می شوند. در رابطه با تجاوز به ایران شخص نتانیاهو که سمت نخست وزیری را بر عهده دارد و قطعاً همکاران وی و تصمیمگیران عالی منصب رژیم صهیونیستی دستور چنین تجاوزی را با برنامه ریزی و تدارک قبلی، صادر کرده اند. بنا بر تعریف فوق با توجه به برنامه ریزی، تدارک و آغاز یا اجرای حمله رژیم صهیونیستی، جرم تجاوز صد در صد بوقوع پیوسته است. عنصر یا عامل دوم اقدام تجاوز گرانه است که باید به نقض آشکار مقررات منشور ملل متحد منجر شود.

با توجه به مفاهیم مندرج در منشور ملل متحد، مانند: اصل حاکمیت و استقلال کشورها، اصل منع مداخله در امور داخلی کشورها، برطرف کردن تهدیدات علیه صلح و امنیت بین المللی، متوقف ساختن هر گونه عمل تجاوز، تهیه یا استفاده از زور علیه تمامیت ارضی و استقلال سیاسی هر کشور، توقف وضعیت هایی که منجر به نقض صلح می شود، و سرانجام توسعه روابط دوستانه ملل، موارد مهمی است که در منشور ملل متحد بر آنها تاکید شده است. بنابراین اقدام رژیم صهیونیستی در حمله به جمهوری اسلامی ایران که شامل استفاده غیر قانونی از نیروی مسلحانه گسترده است، به روشنی واضح و بدیهی است که مصداق نقض آشکار اصول منشور ملل متحد صورت پذیرفته است.

عنصر دیگری که در این تعریف می‌توان به آن توجه کرد، عنایت به ماهیت، شدت و گستره عمل است که موجب نقض آشکار منشور ملل متحد باشد. به عبارت دیگر شدت عمل باید به حدی باشد که تهدید برای صلح و امنیت بین المللی باشد. با توجه به حمله ای که انجام شده، رژیم صهیونیستی با پشتیبانی مالی و تدارکاتی آشکار و صریح ایالات متحده آمریکا، انگلیس و فرانسه (و دیگران) که هر سه از اعضای دایم شورای امنیت هستند که احتمالا و شاید قطعاً) با توجه به تهدیدات اخیر رییس جمهور آمریکا که البته با حمله آمریکا به سایتهای هسته ای ایران در اصفهان و نطنز در اول تیر ماه ۱۴۰۴ خطر تهدید علیه صلح و امنیت بین المللی بیشتر شده است) با بالا گرفتن این درگیری ها، به صحنه ورود پیدا خواهند کرد، که در این صورت به شکل آشکاری نه تنها صلح و امنیت منطقه بلکه کل جهان را تحت تاثیر سیاسی، اقتصادی، نظامی و امنیتی خود قرار خواهد داد و به عبارتی صلح و امنیت بین المللی را به خطر خواهد انداخت.

مصادیق اقدام تجاوزگرانه در بند ۲ ماده ۸ مکرر اساسنامه دیوان کیفری بین المللی آمده است. این بند با استناد به قطعنامه ۳۳۱۴ مجمع عمومی سازمان ملل متحد (۱۹۷۴) ۷ مصداق تجاوز را بر می شمارد که یکی از این مصادیق قطعاً مربوط به حمله اخیر رژیم صهیونیستی به ایران است و آن بمباران گسترده سرزمین یک کشور است. لازم به ذکر است تعریفی که در ماده ۱ قطعنامه مذکور آمده است چنین است: تجاوز عبارت است از کاربرد نیروی مسلح توسط یک کشور علیه حاکمیت، تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی کشور دیگر، یا هر اقدام دیگری که با منشور ملل متحد مغایرت داشته باشد. یکی از اصول مهم در زمینه تجاوز، توجیه ناپذیری عمل تجاوز است که در ماده ۵ قطعنامه آمده و آن این است که هیچ گونه ملاحظات سیاسی، اقتصادی، نظامی یا دیگر دلایل نمی‌تواند تجاوز را توجیه کند.

همانگونه که در بالا ذکر شد، هر چند جرم تجاوز یک جرم مستقل است اما به تبع این جرم که حمله تجاوزگرانه است، جرایم دیگری نیز می‌تواند صورت پذیرد. در این رابطه می‌توان به جنایت جنگی و حتی جنایت علیه بشریت نیز اشاره کرد. در مورد حمله اخیر به کشور ایران، کشتار غیر نظامیان، حمله به اماکن و اهداف غیر نظامی مانند شهرداری ها، بهزیستی، مراکز درمانی و بیمارستان ها، آمبولانس ها، خانه ها و مجتمع های مسکونی، برخی ادارات دولتی، واحدهای هلال احمر، سایت های هسته ای فردو، اصفهان و سایت آب سنگین خنداب استان مرکزی و غیره که توسط رژیم صهیونیستی در حملات اخیر صورت گرفته، به وضوح نقض آشکار اصل تفکیک اهداف نظامی و افراد و اهداف غیر نظامی در حقوق بین الملل بشردوستانه است که از جمله از مصادیق جنایت جنگی محسوب می‌شود. بنابراین رژیم صهیونیستی با انجام این اعمال علاوه بر ارتکاب جرم تجاوز مرتکب جرم بین المللی جنایت جنگی نیز شده است و جرایم خود را سنگین تر کرده است. از سوی دیگر هر چند که در مقررات فعلی اشاره ای به حملات سایبری نشده است، ولی امروزه از این نوع حملات در جنگ و غیر جنگ استفاده می‌شود. کما اینکه طبق اخبار واصله

و اعلام مقامات جمهوری اسلامی ایران رژیم صهیونیستی شروع به حملات سایبری برای تخریب و اختلال در زیر ساخت ها کرده است. با توجه به اهمیت موضوع و میزان تاثیر گذاری مهمی که این حملات می تواند داشته باشد، قطعاً می توان بیان داشت که این حملات نیز می تواند مصادیق جدیدی از جرم تجاوز محسوب شود.

حملات این رژیم به اماکن و سایت های هسته ای، مقوله خطرناکی است که باید بر آن تاکید ویژه ای کرد. طبق اظهارات آقای عراقچی، وزیر خارجه جمهوری اسلامی ایران، حملات مکرر دشمن به این سایتها در ایران، اقداماتی است مغایر با کنوانسیون منع گسترش سلاح های هسته ای (NPT) و موافقتنامه پادمان آژانس بین المللی انرژی اتمی. در بیانیه سازمان انرژی اتمی جمهوری اسلامی ایران که اخیراً صادر شد، به اسناد مختلفی که حملات به مراکز هسته ای را منع و محکوم می کند نیز باید اشاره کرد. در حقوق هسته ای موضوعی تحت عنوان ایمنی هسته ای وجود دارد. با عنایت به اینکه موضوع امنیت هسته ای اصولاً موضوعی داخلی و دغدغه تمام کشورهای جهان بوده، جامعه جهانی در حد مقدور به این موضوع ورود پیدا کرده است. علاوه بر اسنادی که در بالا به آن اشاره شد، کنوانسیون حفاظت فیزیکی مواد هسته ای در سال ۱۹۸۰ منعقد و در سال ۲۰۰۵ طی اصلاحیه ای مقررات این کنوانسیون را به تاسیسات هسته ای تسری داده است. به موجب این کنوانسیون، دول عضو متعهد شده اند حمله، تهدید و خرابکاری در تاسیسات هسته ای و را در قوانین داخلی خود جرم انگاری کنند. علاوه بر اسناد فوق با توجه به اهمیت حفاظت از مواد و تاسیسات هسته ای، آژانس بین المللی هسته ای نیز به تدوین استاندارد ها و راهنمایی هایی در این حوزه پرداخته است. سوای این موضوع که آیا برخی کشورها عضو برخی معاهدات بین المللی هستند یا نه و اینکه آن را در قوانین داخلی خود جرم انگاری کرده اند یا نه، عقل و منطق حکم می کند که به لحاظ وجود خطرات بسیار زیاد حمله به سایت های هسته ای و لطمات جبران ناپذیر بر محیط زیست و افراد انسانی و غیره، انجام حملات به این مراکز حساس ممنوعیت و محکومیت جامعه بشری را به همراه داشته و به وضوح مغایر اسناد حقوق بشری از جنبه های مختلف تلقی شود. با چنین وضعیتی لازم است کشورها و به ویژه مدیر کل آژانس بین المللی انرژی اتمی هر چه سریعتر حملات این رژیم و متعاقب آن حمله آمریکا به این سایت ها را محکوم و اقدامات لازم در این زمینه را انجام دهد.

نکته دیگر و از جهت دیگر، رژیم صهیونیستی، علاوه بر ارتکاب تجاوز آشکار نظامی که توضیح داده شد با برنامه ریزی های از قبل تعیین شده با استفاده از عوامل و اجیران و جاسوسان وابسته به خود در داخل کشور ایران و در اختیار قراردادن ابزار و وسایل و آموزش آنان، با استفاده از ریزپرنده ها و پهپادها به اهداف غیر نظامی مذکور در بالا و احیاناً نظامی و کشتار مردم غیر نظامی و ترور فرماندهان نظامی و دانشمندان هسته ای، آن هم نه در محل های نظامی، بلکه در خانه هایشان به همراه زن و فرزند و خانواده شان، مرتکب جنایاتی دیگر شده است. به نظر می رسد این نوع اقدامات

علاوه بر اینکه اقدامات مجرمانه تکمیلی در ارتباط با جرم تجاوز و حمله تجاوزگرانه و جنایات جنگی است، چون این اقدامات مستقیماً توسط عوامل کشور متجاوز در داخل کشور هدف، یعنی ایران انجام شده است، نوعی مداخله در امور داخلی یک کشور، ان هم از نوع نظامی است که باعث نقض اصل عدم مداخله در امور داخلی کشورها (این اصل یکی از اصول مهم حقوق بین الملل مندرج در مقررات منشور ملل متحد است)، نیز محسوب می شود و مسئولیت دولت مداخله گر را به دنبال دارد. این مسئولیت از لحاظ کیفری، هم شامل عاملین و هم آمران این اقدامات می شود و هم موجب مسئولیت مدنی دولت مداخله گر در اعاده وضع به حالت سابق در مرحله اول و یا جبران خسارت از طریق پرداخت غرامت به کشور قربانی می گردد. از سوی دیگر می توان چنین اقداماتی را به جرم تجاوز نیز مرتبط دانست. یکی از مصادیق هفتگانه جرم تجاوز که در بند ۲ ماده ۸ مکرر اساسنامه دیوان کیفری بین المللی ذکر شده است، ارسال گروه های مسلح غیر رسمی یا مزدوران، برای انجام عملیات نظامی است. با توجه به دستگیری بعضی از این عوامل به همراه ریزپرنده ها و پهپادهای انفجاری که این گروه ها از آنها برای حملات، انفجارها و ترورها استفاده می کردند، جنبه دیگری از جرم تجاوزی است که رژیم صهیونی مرتکب شده است.

ب- صلاحیت رسیدگی به این جرایم بین المللی و اقداماتی که ایران و نهاد های دیگر می توانند انجام دهند

۱. اقدام شورای امنیت

اولا شورای امنیت با توجه به ماموریتی که در جهت حفظ صلح و امنیت بین المللی دارد باید با کشور متجاوز برخورد قانونی کند. این نهاد موظف است طبق فصل هفتم منشور تصمیمات لازم را در جهت محکومیت و مجازات عاملان جنایت تجاوز و جرایم جنگی انجام دهد. طبق ماده ۳۹ منشور، شورا باید با احراز هرگونه تهدید علیه صلح و نقض صلح یا عمل تجاوز در مرحله اول توصیه و بعد تصمیم بگیرد که برای حفظ یا اعاده صلح چه اقداماتی بر طبق مواد ۴۱ و ۴۲ منشور انجام دهد. ماده ۴۱ شامل اقدامات غیر نظامی مانند متوقف ساختن تمام یا قسمتی از روابط اقتصادی و ارتباطات راه آهن، دریایی، هوایی، پستی و غیره و نیز قطع روابط سیاسی با کشور متجاوز است. اما در صورتی که شورا تشخیص دهد اقدامات فوق در ماده ۴۱ کافی نیست می تواند به وسیله نیروهای هوایی، دریایی یا زمینی به اقداماتی نظیر محاصره و سایر عملیات هوایی، دریایی و زمینی دست زند. بنابراین با توجه به انجام آشکار جرم های بین المللی تجاوز و جنایت جنگی و در معرض خطر قرار گرفتن صلح و امنیت بین المللی با توجه به مطالب بیان شده در بالا، وظیفه شورای امنیت است که نسبت به موضوع به موجب مفاد منشور واکنش نشان داده و اقدام لازم را انجام دهد. البته قطعاً با وجود کشور های آمریکا، انگلیس و فرانسه در شورای امنیت این کار به نظر می رسد تحقق نیابد ولی لازم است کشورهای چین و روسیه یا کشورهای دیگر شورا، موضوع را مطرح کنند، هر چند به نتیجه نرسد ولی هر اقدام مثبت یا منفی اعضا سازمان ملل در ذهن تاریخ باقی خواهد ماند. جمهوری اسلامی ایران هم می تواند به استناد ماده ۳۵

منشور ملل متحد به عنوان «تهدید علیه صلح و امنیت بین المللی» شکایتی را به شورای امنیت ارایه دهد و صدور قطعنامه در محکومیت یا تحریم علیه متجاوز را در خواست کند. البته ایران با ارسال نامه های متعدد به شورای امنیت، حملات اسرائیل را به عنوان نقض فاحش حقوق بین الملل محکوم کرده و آن را نقض آشکار حق حاکمیت ملی و تمامیت ارضی اعلام کرده است و خواستار توقف فوری حملات و تضمین مصونیت تاسیسات تحت پادمان آژانس بین المللی انرژی اتمی شده است. هر چند که بنا بر اخبار جدید در بامداد اول تیر ماه ۱۴۰۴ آمریکا رسماً و مستقیماً سه سایت هسته ای ایران را در شهرهای اصفهان و کاشان مورد حمله قرار داده است. با این حال به دلیل وضعیت سیاسی حاکم، احتمال پیگیری موثر این شکایت ها در کوتاه مدت، کم به نظر می رسد. اما جمهوری اسلامی ایران همچنان بر حق خود برای دفاع مشروع تاکید دارد و ممکن است در صورت ادامه حملات، اقدامات دیگری را در میدان و نیز تلاش های دیپلماتیک انجام دهد.

۲. دیوان بین المللی کیفری

نظر به اینکه یکی از موارد چهارگانه صلاحیت دیوان کیفری بین المللی رسیدگی به جرم تجاوز است لذا این دیوان صلاحیت رسیدگی به این جرم را دارا می باشد. همچنین به لحاظ اینکه به تبع این تجاوز، رژیم صهیونیستی با حمله به مراکز و اهداف غیر نظامی و کشتار افراد غیر نظامی اعم از مرد، زن و کودک، مرتکب جنایات جنگی هم شده است، دیوان کیفری بین المللی از این جهت نیز صلاحیت رسیدگی به این جرم را نیز دارد. (موارد چهارگانه رسیدگی توسط دیوان عبارتند از: جنایت جنگی، جنایت علیه بشریت، جنایت نسل زدایی و جنایت تجاوز).

شرایط اعمال صلاحیت دیوان مذکور از سه جهت قابل طرح است: ۱- ارجاع موضوع توسط کشور عضو؛ ۲- ارجاع از سوی شورای امنیت؛ ۳- اقدام مستقل دادستان (ماده ۱۵ مکرر). جمهوری اسلامی ایران از این جهت که عضو دیوان نیست نمی تواند در دیوان طرح شکایت کند. شورای امنیت که وظیفه اصلی آن حفظ صلح و امنیت بین المللی است و در موضوع مورد نظر همان گونه که در بالا ذکر شد- وضعیتی پیش آمده است که صلح و امنیت بین المللی را در معرض خطر جدی قرار داده است- باید به وظیفه قانونی خود عمل کرده و متجاوز را طبق فصل هفتم منشور محکوم و تصمیم لازم را در خصوص آن، برابر مواد ۴۱ و ۴۲ منشور اتخاذ کند. اما متأسفانه به لحاظ مسایل سیاسی موجود، سه عضو دایم شورا یعنی آمریکا، انگلیس و فرانسه که از حامیان جدی و قسم خورده رژیم صهیونیستی هستند، معمولاً هر گونه قطعنامه ای را در این خصوص وتو می کنند یا اینکه آمریکا وتو و دو کشور دیگر برای حفظ آبرو و جایگاه خود رای ممتنع می دهند. البته نباید با وجود این پیش بینی هیچ اقدامی صورت نگیرد. جمهوری اسلامی ایران و سایر دولتها، بویژه روسیه، چین و سایر دولت های عضو غیر دایم باید با ارایه شکایت یا طرح موضوع و

اقداماتی دیگر، شورای امنیت را در معرض طرح موضوع و اتخاذ تصمیم قرار دهد، هر چند نتیجه از قبل ممکن است معلوم باشد. اما مورد سوم که اقدام مستقل دادستان دیوان است، حتما باید و می شود انجام شود. در اینجا لازم است که جمهوری اسلامی ایران با ارایه مدارک مستند و متقن که وجود دارد، دادستان دیوان را برای بررسی جرایم جنگی و تجاوز رخ داده ترغیب کند. همچنین لازم است نهادهای بین المللی نظیر مجمع عمومی ملل متحد، جنبش عدم تعهد، سازمان همکاری اسلامی، اتحادیه عرب، مجامع حقوق بشری و تک تک کشورها و افکار عمومی جهانی، دادستان دیوان را ترغیب به اقدام لازم در این زمینه کنند. البته تاکنون با درخواست ایران، سازمان همکاری اسلامی در ترکیه اجلاس ویژه برگزار و حملات رژیم صهیونی را محکوم کرده است. همچنین اتحادیه عرب نیز در حاشیه این اجلاس این حملات را محکوم کرده است. جنبش عدم تعهد هم با صدور بیانیه های متعدد و رسمی حمله اسرائیل به ایران را به عنوان اقدامی «وحشیانه، تحریک شده و از پیش طراحی شده» توصیف و آن را نقض آشکار منشور ملل متحد و حقوق بین الملل دانسته است. این جنبش در نشست ویژه سفرای خود در ژنو، ۱۲۱ عضو آن از موضع ایران حمایت کردند و تجاوز اسرائیل را محکوم کرده و بر لزوم پاسخگویی عاملان این حملات و رسیدگی شورای حقوق بشر تاکید کردند. همچنین نسبت به خطر نشت مواد رادیو اکتیو و تهدید سلامت عمومی هشدار داده است. لذا با توجه به این محکومیتها، زمینه بسیار آماده است که این نهادها، دادستان دیوان را ترغیب به طرح موضوع در دیوان کیفری بین المللی کنند.

۳. مجمع عمومی سازمان ملل

طبق بند ۳ ماده ۱۱ منشور ملل متحد، مجمع عمومی می تواند توجه شورای امنیت را به وضعیت هایی که محتمل است صلح و امنیت بین المللی را به مخاطره اندازد، جلب کند. با توجه به وضعیت حساس اتفاق افتاده که توجه جهانیان را به خود معطوف داشته و احتمال زیاد وجود دارد که صلح و امنیت بین المللی را به خطر اندازد، مجمع عمومی می تواند بهتر است بگویم باید در این زمینه اقدام کند. هر چند اعضای دیگر نیز میتوانند در شورای امنیت طرح موضوع کنند که هم اکنون هم انجام شده است، اما اقدام از طرف مجمع عمومی از اهمیت بیشتری برخوردار است. کار دیگری که مجمع می تواند انجام دهد اقدام ذیل قطعنامه «اتحاد برای صلح» است. صدور چنین قطعنامه ای اصولاً هنگامی صورت می گیرد که به اصطلاح، شورای امنیت فلج شده باشد. منظور از فلج شدن این است که شورا به دلیل عدم توافق اعضای دایم نتواند در مورد تهدید علیه صلح، نقض صلح یا عمل تجاوزکارانه، وظایف اصلی خود را در حفظ صلح و امنیت بین المللی انجام دهد. به عبارتی ساده تر هنگامی که وتوی یک یا چند عضو دایم، شورا را از اقدام موثر باز دارد. در این رابطه، مجمع عمومی ظرف ۲۴ ساعت می تواند پس از درخواست اکثریت اعضای شورای امنیت یا اکثریت اعضای سازمان ملل (اکثریت اعضای حاضر و رای دهنده) تشکیل جلسه اضطراری دهد. برای اتخاذ هر گونه تصمیم گیری و صدور قطعنامه نیاز به اکثریت دو سوم اعضای حاضر و رای دهنده در مجمع عمومی است. اقداماتی که

ممکن است مجمع عمومی تحت قطعنامه اتحاد برای صلح انجام دهد می تواند به صورت های زیر باشد: ۱- مجمع می تواند به اعضا توصیه کند از اقدامات جمعی از جمله در صورت لزوم استفاده از نیروی نظامی برای حفظ صلح و امنیت بین المللی استفاده کنند؛ ۲- به اقدامات مسالمت آمیز، آتش بس، عقب نشینی نیروها یا دیگر اقدامات دیپلماتیک توصیه کند. البته باید متذکر شد که قطعنامه های مجمع عمومی، حتی قطعنامه اتحاد برای صلح - برخلاف قطعنامه های شورای امنیت تحت فصل هفتم که الزام آورند - توصیه ای هستند و جنبه الزامی ندارند، اما قطعاً دارای وزن سیاسی و اخلاقی بسیار بالایی هستند. البته با توجه به اوضاع و احوال سیاسی کشورها، صدور چنین قطعنامه هایی معمولاً کم اتفاق می افتد و به عنوان آخرین حربه پس از بن بست در شورای امنیت صورت می گیرد. ولی به هر حال با توجه به ویژگی اتفاق رخ داده و امکان و احتمال ورود دولت های حامی رژیم صهیونیستی بویژه آمریکا در درگیری که البته اخیراً با بمباران سایت های هسته ای ایران توسط آمریکا، مجمع می تواند صدور چنین قطعنامه ای را به جریان اندازد. البته صدور قطعنامه های نمادین با اکثریت اعضا می تواند برای افزایش فشار های سیاسی بین المللی بر رژیم صهیونی و دولت های حامی وی موثر باشد.

۴. استفاده از سازکارهای سیاسی و دیپلماتیک

اقدام های سیاسی و دیپلماتیک منطقه ای و بین المللی نیز می توانند به طور موثر کمک کار اقدامات حقوقی باشند. استفاده از حمایت های جنبش عدم تعهد، سازمان همکاری اسلامی، اتحادیه عرب و سازمان های دیگر برای صدور قطعنامه های هماهنگ و ایجاد ائتلاف حقوقی بین کشورهای عضو، جهت ایجاد و افزایش فشارهای سیاسی می تواند موثر باشد. آن طور که در بالا ذکر شد اقداماتی در این خصوص انجام شده است که باید پیگیری بیشتری برای اقدامات بیشتر صورت پذیرد.

۵. مستند سازی و گزارش های بین المللی

مسائل حقوقی نیاز به مدرک و سند برای اثبات در محاکم قضایی دارد. لذا لازم است جمهوری اسلامی با تشکیل نهادها و فعال سازی نهادهای موجود، نقض های صورت گرفته از جهت جرایم تجاوز و جنایات جنگی را مستند سازی و گزارش دهد. این مستندات می تواند به شکل های مختلف انجام پذیرد، مانند فیلم، تصویر، اسناد صوتی و تصویری، مصاحبه ها با مصدومین حملات، اعترافات عاملان اقدامات انجام شده وابسته به دشمن، اظهارات مقامات دشمن و مسؤولان کشورهای دیگر، حامیان و کمک کنندگان به دشمن و غیره. این گزارش های رسمی را می توان به نهادهای حقوق بشری سازمان ملل، نظیر شورای حقوق بشر و نیز سازمان های غیر دولتی حقوق بشری ارایه داد. به عبارتی بهتر،

پیگیری مستمر موضوع در مجامع جهانی. همچنین این گزارش ها را، برای جلب حمایت برخی کشور ها که نسبت به قضایای انسانی و حقوق بشری حساسیت بیشتری از خود نشان می دهند، ارایه داد.

ج- جمع بندی پایانی

به هر حال این موضوع روشن و واضح است که حمله و تجاوز به قلمرو جمهوری اسلامی ایران از سوی رژیم صهیونیستی صورت گرفته و جرم بین المللی تجاوز توسط مقامات این رژیم انجام شده است. همچنین به تبع آن با توجه به هدف گیری ها و حملات به افراد و اهداف غیر نظامی، جرم بین المللی جنایت جنگی نیز تحقق یافته است. جمهوری اسلامی ایران به موجب ماده ۵۱ منشور ملل متحد که بحث دفاع مشروع را مطرح می کند دارای این حق ذاتی بوده است که در برابر این حملات و جرم تجاوز از خود دفاع کند و اقدامات متقابل انجام دهد. اقدام دفاع مشروع استثنایی بر اصل عدم توسل به زور است که مورد تایید منشور ملل متحد می باشد. به موجب این ماده «در صورت وقوع حمله مسلحانه علیه یک عضو ملل متحد، تا زمانی که شورای امنیت اقدامات لازم برای حفظ صلح و امنیت بین المللی را به عمل آورد، هیچ یک از مقررات این منشور به حق ذاتی دفاع از خود، خواه فردی یا دسته جمعی وارد نخواهد کرد. اعضا باید اقداماتی را که در اعمال این حق دفاع از خود به عمل می آورند فوراً به شورای امنیت گزارش دهند. این اقدامات به هیچ وجه در اختیار و مسئولیتی که شورای امنیت بر طبق این منشور دارد و به موجب آن برای حفظ و اعاده صلح و امنیت بین المللی و در هر موقع که ضروری تشخیص دهد اقدام لازم به عمل خواهد آورد، تاثیری نخواهد داشت.»

ضمناً این نکته هم لازم است بیان شود که چون برخی از کشورها بویژه آمریکا، انگلیس و فرانسه به اشکال مختلف از جمله دادن تسلیحات و کمک های مالی، فنی و اطلاعاتی، در این تجاوز شریک بوده اند، اقدامات دفاع مشروع جمهوری اسلامی ایران می تواند علیه آنان نیز صورت پذیرد که مطابق با مقررات بین المللی خواهد بود. با توجه به تهدیداتی هم که اخیراً آمریکا انجام داده و تا حدی هم با حمله به سایت های هسته ای ایران آن را عملی کرده است و با زبان زور ایران را به صلح تحمیلی و نیز به استفاده از زور تهدید کرده است - این تهدیدات بوضوح خلاف مقررات بین المللی طبق منشور است - که اگر وی به این تهدیدات جامه عمل پوشانده و از زور استفاده کند، جمهوری اسلامی نیز، طبق بیان فرمانده کل قوا، با تمام قوا، با تکیه بر اصل دفاع مشروع پاسخ خواهد داد که در این صورت آسیب ها و ضررهای وارده به آمریکا و هم پیمان هایش به مراتب سخت تر و سهمگین تر از آسیب های وارده به ایران خواهد بود. مقام عالی رهبری ایران البته به آمریکا هشدار داده اند که خود را در این قضیه وارد نکند و گرنه جمهوری اسلامی ایران به وظیفه و احقاق حق خود اقدام خواهد کرد.

لازم به ذکر است که در خصوص صلح تحمیلی توضیح داده شود که آمریکا صریحا اعلام کرده که در مذاکرات، ایران حتما باید بپذیرد که هیچگونه حقی در غنی سازی اورانیوم ندارد و اگر قبول نکند ما به ایران حمله نظامی خواهیم کرد (نقل به مضمون برای بیان واضح اظهارات وی). بر طبق مفاد کنوانسیون حقوق معاهدات یکی از اصول مهم در انعقاد معاهدات، اصل رضایت آزادانه است و گرنه آن معاهده و توافق اعتبار حقوقی ندارد. معنی این کار می شود توافق تحمیلی یا به عبارتی صلح تحمیلی که رهبری عالی جمهوری اسلامی ایران صریحا اعلام کرده اند ملت ایران در مقابل جنگ تحمیلی محکم می ایستد و در مقابل صلح تحمیلی هم محکم می ایستد. از سوی دیگر چون جمهوری اسلامی ایران عضو معاهده عدم اشاعه سلاح های هسته است حق استفاده از انرژی مسالمت آمیز هسته ای را دارد که لازمه آن غنی سازی است که ایران دانش آن را دارا می باشد و خود می تواند و حق دارد که از آن استفاده کند. لذا ادعایی که آمریکا مبنی بر عدم غنی سازی اورانیوم مطرح می کند هیچ مبنای حقوقی و منطقی ندارد.

عدم تعامل شورای امنیت با دیوان بین المللی کیفری، در صورت ورود دیوان به موضوع برای مجازات مرتکبین به این جرایم بین المللی و به عبارتی اجماع برخی قدرتهای حامی رژیم صهیونیستی در ایجاد مانع برای انجام عدالت کیفری، متأسفانه باعث خدشه دار شدن اجرای حقوق بین الملل در عمل خواهد شد، چنانچه قبلا هم در مواردی از جمله در مورد فلسطین و غزه بوقوع پیوسته است. به بیانی دیگر غلبه سیاست بر حقوق بین الملل که این نماد عدم تعادل ناپایدار بین عدالت کیفری و سیاست بین المللی است. به هر حال باید منتظر بود و دید در آینده وقایع چگونه رقم خواهد خورد و سرنوشت حقوق بین الملل و سیاست بین الملل و آنچه در میدان بوقوع خواهد پیوست چگونه خواهد بود.

در آخرین لحظات نگارش این نوشتار در روز سه شنبه، سوم تیر ماه ۱۴۰۴، مطلع شدیم که ترامپ، رئیس جمهور آمریکا، پس از حمله ایران به پایگاه نظامی العدید آمریکا در قطر که در پاسخگویی به حملات آمریکا به سایت های هسته ای ایران صورت گرفته بود، در حالی که قبلا وی قلدر مآبانه جمهوری اسلامی ایران را تهدید به اعمال زور کرده بود و تا حدودی هم اعمال زور کرده بود، با احساس خطر برای هیمنه خود و نیز برای نجات رژیم صهیونی، عاجزانه تقاضای آتش بس کرده است. این نشان می دهد که متأسفانه این حقوق بین الملل نبود که این تقاضا برای توقف را مطرح کرد بلکه اقدامات در میدان و ضعف یک طرف باعث این موضعگیری و احتمال توقف حملات شده است.

تجاوز آمریکا و رژیم اسرائیل به ایران در ترازوی حقوق بین‌الملل

دکتر شهرام زر نشان - عضو هیات علمی دانشگاه علامه طباطبایی و محمد رضا خاکپور - دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی همدان

در نظام حقوق بین‌الملل معاصر، ممنوعیت توسل به زور به عنوان یکی از اصول بنیادین نظم حقوقی بین‌المللی شناخته می‌شود. تخلف از این اصل که در ماده ۲(۴) منشور ملل متحد به صراحت مورد تأکید قرار گرفته، تنها در دو مورد استثنایی دفاع مشروع فردی یا جمعی (ماده ۵۱) و اقدامات قهری شورای امنیت (فصل هفتم) قابل توجیه است. با این حال، در عمل شاهد تفسیرهای گسترده و بعضاً سوءاستفاده‌های دولتها از این استثناءها، به ویژه در مورد دفاع مشروع پیش‌دستانه هستیم. حمله نظامی رژیم صهیونیستی به تأسیسات هسته‌ای و غیرهسته‌ای ایران در ژوئن ۲۰۲۵، بار دیگر چالش‌های حقوقی حول مفهوم تجاوز، دفاع مشروع و حدود قابل قبول توسل به زور در حقوق بین‌الملل را به مرکز توجهات آورده است. این واقعه از چند جهت حائز اهمیت است: نخست آنکه این حمله در شرایطی صورت گرفت که برنامه هسته‌ای ایران تحت نظارت دقیق آژانس بین‌المللی انرژی اتمی قرار داشت و هیچ گزارشی مستندی از انحراف این برنامه به سمت ساخت سلاح هسته‌ای ارائه نشده بود. صرف وجود برخی نگرانی‌ها از جانب آژانس نسبت به برخی ابعاد اعلام نشده برنامه هسته‌ای ایران دلیلی بر انحراف تلقی نمی‌گردد. ثانیاً، این اقدام در حالی انجام شد که مذاکرات هسته‌ای بین ایران و برخی قدرتهای جهانی در جریان بود و فضایی برای حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات فراهم کرده بود.

این مقاله، به بررسی ابعاد مختلف این موضوع می‌پردازد. سؤال اصلی این پژوهش آن است که آیا حمله مذکور با معیارهای شناخته شده تجاوز در حقوق بین‌الملل مطابقت دارد و آیا تحت هیچیک از استثنائات پذیرفته شده توسل به زور قابل توجیه است؟ اهمیت این پژوهش مختصر از آنجا ناشی می‌شود که می‌تواند به روشن شدن هرچه بیشتر حدود و ثغور توسل به زور در روابط بین‌المللی کمک کند و معیاری برای ارزیابی اقدامات مشابه در آینده فراهم آورد. همچنین، تحلیل دقیق این واقعه می‌تواند زمینه ساز تقویت مکانیسم‌های پیشگیرانه در نظام امنیت جمعی ملل متحد باشد.

۱. مفهوم تجاوز در حقوق بین‌الملل و معیارهای شناسایی آن

مفهوم تجاوز در حقوق بین‌الملل معاصر ریشه در تحولات پس از جنگ جهانی دوم و تأسیس سازمان ملل متحد دارد. ماده ۲(۴) منشور ملل متحد به صراحت «توسل به زور» را در روابط بین‌المللی ممنوع اعلام کرده و آن را به عنوان یکی از ارکان نظام امنیت جمعی مورد تأکید قرار داده است (United Nations, 1945). با این حال، تفسیر این ماده همواره محل مناقشه بوده و نیاز به تعریف دقیقتری از مفهوم تجاوز احساس می‌شود. قطعنامه ۳۳۱۴ مجمع عمومی سازمان

ملل متحد در سال ۱۹۷۴ برای اولین بار تعریف جامعی از تجاوز ارائه کرد. بر اساس ماده ۱ این قطعنامه، تجاوز عبارت است از «استفاده از نیروهای مسلح توسط یک دولت علیه حاکمیت، تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی دولت دیگر» (General Assembly, 1974). ماده ۳ این قطعنامه نیز به طور مشخص مواردی چون حمله به قلمرو یک دولت، اشغال نظامی، بمباران سرزمینی و حمله به نیروهای مسلح را به عنوان مصادیق تجاوز برشمرده است. در حقوق بین‌الملل عرفی نیز معیارهای مشخصی برای شناسایی تجاوز توسعه یافته است؛ از جمله: الف. استفاده از نیروی مسلح توسط یک دولت علیه دولت دیگر؛ ب. شدت عمل به حدی که نقض آشکار منشور ملل متحد محسوب شود؛ ج. فقدان مجوز شورای امنیت یا توجیه دفاع مشروع.

در مورد حمله آمریکا و رژیم اسرائیل به ایران، تمامی این معیارها محقق شده است. این حمله بدون مجوز شورای امنیت و خارج از چارچوب دفاع مشروع صورت گرفته و شدت آن به حدی بوده که به وضوح نقض ماده ۲(۴) منشور ملل متحد محسوب می‌شود. بنابراین، از منظر حقوق بین‌الملل، این اقدام مصداق بارز تجاوز است که مسئولیت بین‌المللی رژیم صهیونیستی را به دنبال خواهد داشت.

۲. دفاع مشروع پیش‌دستانه در حقوق بین‌الملل و عدم انطباق حمله آمریکا و اسرائیل با معیارهای آن

حمله آمریکا و رژیم صهیونیستی به تأسیسات هسته‌ای و نظامی ایران با استناد به دفاع مشروع پیش‌دستانه صورت گرفته است. در حقوق بین‌الملل، دفاع مشروع پیش‌دستانه (anticipatory self-defense) به ندرت مورد استناد قرار می‌گیرد و منابع حقوقی اندکی به آن اشاره دارد. ماده ۵۱ منشور ملل متحد به صراحت حق دفاع مشروع را صرفاً در صورت وقوع حمله مسلحانه به رسمیت شناخته است (United Nations, 1945). در دکترین کارولین که به سال ۱۸۳۷ بازمی‌گردد و همچنان به عنوان مبنای حقوقی دفاع پیش‌دستانه مورد استناد است، دو شرط اساسی برای مشروعیت چنین اقدامی ضروری دانسته شده است: ۱. ضرورت دفاع در مقابل حمله‌ای که فوری، قریب‌الوقوع و غیرقابل اجتناب باشد؛ ۲. تناسب اقدام دفاعی با تهدید موجود (Jennings, 1938).

هرچند دکترین کارولین همچنان به عنوان چارچوب کلاسیک دفاع پیش‌دستانه در حقوق بین‌الملل پذیرفته شده است، اما اجرای آن در شرایط جدید گاهی محل اختلاف است. شرط‌های ضرورت فوری و تناسب همچنان پایه‌های اصلی مشروعیت دفاع پیش‌دستانه محسوب می‌شوند. دیوان بین‌المللی دادگستری در نظر مشورتی ۱۹۹۶ درباره مشروعیت تهدید یا استفاده از سلاح‌های هسته‌ای در بند ۴۱ و ۴۲ به صورت صریح از لفظ «قریب‌الوقوع» استفاده نکرده، اما با استناد به حقوق بین‌الملل عرفی، شروط ضرورت (necessity) و تناسب (proportionality) را به عنوان اصول حاکم بر دفاع مشروع تأیید کرده است (ICJ, 1996, §41).

در مورد حمله آمریکا و اسرائیل به ایران، هیچ‌یک از این شرایط محقق نبوده است: گزارش‌های آژانس بین‌المللی انرژی اتمی تا پیش از حمله، هیچ شواهدی از انحراف برنامه هسته‌ای ایران به سمت ساخت سلاح نشان نمی‌داد (IAEA, 2025).^۱ ثانیاً، حتی اگر فرض بر توسعه سلاح هسته‌ای توسط ایران باشد، هیچ نشانه‌ای از قریب‌الوقوع بودن حمله وجود نداشت. صرف «احتمال» حمله آینده برای توجیه دفاع پیش‌دستانه کافی نیست. تهدیدهای فرضی یا احتمالی (حتی اگر محتمل باشند) نمی‌توانند مبنای مشروعیت دفاع پیش‌دستانه قرار گیرند. علاوه بر این، اصل تناسب نیز در این حمله رعایت نشده است. حملات گسترده به تأسیسات غیرنظامی هسته‌ای که خطر آلودگی رادیواکتیو را در پی دارد، به هیچ‌وجه با ادعای مقابله با تهدید هسته‌ای تناسبی ندارد. کریستین گری از اساتید برجسته حقوق بین‌الملل معتقد است اقداماتی که خطر فاجعه زیست‌محیطی ایجاد می‌کنند، ذاتاً ناعادلانه و نامتناسب محسوب می‌شوند (Gray, 2018).

در نهایت، باید به این نکته اشاره کرد که مذاکرات هسته‌ای بین ایران و ایالات متحده در زمان حمله همچنان جریان داشت و با توجه به اینکه نه در گزارش‌ها و اسناد آژانس و نه حتی در گزارش‌های ارزیابی سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا، هیچ‌یک به قریب‌الوقوع بودن حرکت ایران به سمت تسلیحات نظامی هسته‌ای اشاره‌ای نداشته‌اند، لذا توسل آمریکا و اسرائیل به دفاع مشروع پیش‌دستانه به هیچ‌وجه قابل توجیه نیست.

۳. حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران از منظر حقوق بین‌الملل

تأسیسات هسته‌ای ایران تحت نظارت مستمر و جامع آژانس بین‌المللی انرژی اتمی قرار داشته‌اند. بر اساس آخرین گزارش‌های بازرسی این نهاد بین‌المللی (IAEA, 2025)، هیچ شواهد مستندی دال بر انحراف این تأسیسات از اهداف صلح‌آمیز به سمت فعالیت‌های نظامی به دست نیامده است. این وضعیت، حمایت‌های حقوقی چندجانبه‌ای را برای این تأسیسات به همراه داشته است:

۳-۱- حمایت‌های حقوقی عام

ماده ۴ معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای (NPT) به صراحت حق ذاتی کلیه دولت‌های عضو را در توسعه، تحقیقات، تولید و استفاده از انرژی هسته‌ای برای مقاصد صلح‌آمیز به رسمیت شناخته است (NPT, 1968). این حق بنیادین در چارچوب نظام نظارتی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی اعمال می‌شود.

۳-۲- حمایت‌های خاص در حقوق بشردوستانه

پروتکل الحاقی اول به کنوانسیون‌های ژنو مصوب ۱۹۷۷ در ماده ۵۶ خود، حملات علیه تأسیسات حاوی نیروهای خطرناک از جمله نیروگاه‌های هسته‌ای را ممنوع کرده است (Protocol I, 1977). این ممنوعیت مطلق نبوده و تنها در مواردی استثنا می‌شود که این تأسیسات به صورت مستقیم برای اهداف نظامی مورد استفاده قرار گیرند.

۳-۳ - حمایت های ناشی از قطعنامه های شورای امنیت

قطعنامه ۶۸۷ شورای امنیت سازمان ملل متحد (۱۹۹۱) ضمن تأکید بر حق حاکمیت دولتها، بر حق آنان بر منابع و برنامه های هسته ای صلح آمیز خود صحنه گذاشته است (UNSC, 1991). این اصل در پرونده هسته ای ایران نیز مورد تأکید قرار گرفته است. به عنوان مثال قطعنامه ۲۲۳۱ (۲۰۱۵) که برجام را تأیید کرد، حق ایران در برنامه هسته ای صلح آمیز را تصدیق نمود، اما آن را مشروط به شفافیت و محدودیت های توافق شده در برجام کرد (United Nations Security Council Resolution, 2015).

یا پیش از آن، قطعنامه های ۱۶۹۶ (۲۰۰۶) (United Nations Security Council Resolution, 2006)، ۱۷۳۷، (۲۰۰۶) (United Nations Security Council Resolution, 2006)، ۱۷۴۷، (۲۰۰۷) (United Nations Security Council Resolution, 2007) اگرچه تحریم هایی را علیه ایران وضع کردند، اما همگی حق ایران در استفاده صلح آمیز از انرژی هسته ای را مطابق NPT تأیید نمودند. تمرکز اصلی نگرانی ها و تحریم ها بر ابعاد عدم اشاعه ای برنامه هسته ای ایران بود، نه بر نفس حق ایران برای بهره برداری صلح آمیز از انرژی هسته ای. هر سه قطعنامه با تأکید بر اهمیت معاهده عدم اشاعه به عنوان سنگ بنای رژیم عدم اشاعه هسته ای، به تعهدات کشورهای عضو، از جمله ایران، در قبال این معاهده اشاره می کنند. این اشاره شامل حق جدایی ناپذیر کشورهای عضو برای توسعه تحقیقات، تولید و استفاده از انرژی هسته ای برای مقاصد صلح آمیز بدون تبعیض، مطابق با مواد معاهده است. قطعنامه ها مکرراً از ایران می خواهند که به همکاری کامل و شفاف با آژانس بین المللی انرژی اتمی ادامه دهد و تمام تعهدات خود را تحت توافقنامه پادمان جامع و پروتکل الحاقی (در صورت اجرای داوطلبانه) ایفا کند. این درخواست برای همکاری با آژانس، خود به معنای پذیرش این نکته است که فعالیت های هسته ای ایران، در صورتیکه تحت نظارت آژانس و برای مقاصد صلح آمیز باشد، مشروعیت دارد. هدف اصلی قطعنامه ها نگرانی از عدم شفافیت و اعتمادزدایی است، نه سلب کامل حق هسته ای ایران. ضمناً اگرچه قطعنامه ها ابراز نگرانی جدی خود را نسبت به ابعاد برنامه هسته ای ایران اعلام می کنند که می تواند به سمت تولید سلاح هسته ای منحرف شود (و این عامل اصلی تحریم هاست)، اما در عین حال، به طور مستقیم اعلام نمی کنند که ایران حق ندارد از انرژی هسته ای برای مقاصد صلح آمیز استفاده کند. در عوض، نگرانی اصلی بر شفافیت و پایبندی به تعهدات عدم اشاعه متمرکز است. علاوه بر آن تحریم های وضع شده در این قطعنامه ها، ماهیت مشروط و برگشت پذیر دارند. این قطعنامه ها تصریح می کنند که در صورت رعایت تعهدات ایران و همکاری کامل با آژانس، تحریم ها می توانند لغو شوند. این بدان معناست که جامعه

بین‌الملل، در صورت رفع نگرانی‌های مربوط به عدم اشاعه، آمادگی پذیرش برنامه هسته‌ای صلح‌آمیز ایران را دارد و هدف نهایی این قطعنامه‌ها، ممانعت مطلق از فعالیت‌های هسته‌ای صلح‌آمیز ایران نیست.

۳-۴ - نقض حقوق بین‌الملل بشردوستانه (jus in bello)

الف. نقض اصل تفکیک بین اهداف نظامی و غیرنظامی

حمله آمریکا و اسرائیل به تاسیسات هسته‌ای ایران، از منظر حقوق بین‌الملل بشردوستانه (IHL)، به ویژه با استناد به اصول عرفی آن، می‌تواند به منزله نقض جدی اصل تفکیک (Distinction) تلقی شود. این اصل، که یکی از سنگ بنای حقوق بشردوستانه است، ایجاب می‌کند که در طول درگیری‌های مسلحانه، طرفین متخاصم همواره میان اهداف نظامی و افراد و اموال غیرنظامی تمایز قائل شوند و تنها اهداف نظامی را مورد حمله قرار دهند. اصل تفکیک صرفاً یک قاعده معاهده‌ای نیست، بلکه به طور گسترده‌ای به عنوان یک اصل عرفی لازم‌الاجرا در حقوق بین‌الملل بشردوستانه شناخته شده است و برای تمامی کشورها، صرف‌نظر از اینکه به کنوانسیون‌های خاصی پیوسته‌اند یا خیر، الزام‌آور است (Henckaerts & Doswald-Beck, 2005). این بدان معناست که حتی اگر طرفین به معاهدات نپیوسته باشند، نمی‌توانند از تعهدات ناشی از این اصل عرفی شانه خالی کنند.

برای اینکه یک تاسیسات هدف نظامی مشروع تلقی شود، باید با تعریف «هدف نظامی» مطابقت داشته باشد. بر اساس این تعریف، اهداف نظامی به آن دسته از اشیا گفته می‌شود که «ماهیت، مکان، هدف یا کاربردشان، سهم مؤثری در اقدام نظامی داشته باشند و تخریب کلی یا جزئی، تسخیر یا بی‌اثر ساختن آنها، در اوضاع و احوال آن زمان، مزیت نظامی قطعی و ملموسی را فراهم آورد» (ICRC, 2005). در مورد تاسیسات هسته‌ای به طور کلی، چالش اصلی در تشخیص نقض اصل تفکیک، به ماهیت پیچیده و دوگانه این تاسیسات بازمی‌گردد:

- کاربرد دوگانه (Dual-Use Facilities): بسیاری از تاسیسات هسته‌ای دارای کاربرد دوگانه هستند؛ یعنی می‌توانند هم برای اهداف صلح‌آمیز (تولید انرژی، تحقیقات پزشکی و صنعتی) و هم برای اهداف نظامی (تولید مواد هسته‌ای برای سلاح) مورد استفاده قرار گیرند. حتی اگر بخشی از یک تاسیسات دارای کاربرد نظامی بالقوه باشد، این به معنای مشروعیت حمله به کل مجموعه نیست، به ویژه اگر بخش‌های عمده آن غیرنظامی باشند یا حمله به آن منجر به آسیب گسترده به غیرنظامیان شود (ICRC, 2005). در این صورت، تمایز میان بخش‌های نظامی و غیرنظامی اهمیت حیاتی پیدا می‌کند.

- حضور پرسنل و زیرساخت‌های غیرنظامی: تاسیسات هسته‌ای اغلب شامل تعداد زیادی از پرسنل غیرنظامی (دانشمندان، مهندسان، کارگران) و زیرساخت‌های غیرنظامی (ساختمان‌های اداری، آزمایشگاه‌ها، سیستم‌های ایمنی) هستند. حمله به چنین تاسیساتی بدون تمایز دقیق و هدف قرار دادن صرفاً بخش‌های نظامی مشروع، منجر به تلفات و آسیب به افراد و اموال غیرنظامی خواهد شد که مستقیماً نقض اصل تفکیک است.

- پیامدهای غیرقابل کنترل و گسترده: مهم‌تر از همه، حمله به تاسیسات هسته‌ای، حتی اگر هدف نظامی مشخصی در آنجا وجود داشته باشد، می‌تواند منجر به رهاسازی مواد رادیواکتیو و پیامدهای فاجعه‌بار زیست‌محیطی و انسانی شود که به طور غیرقابل کنترلی بر جمعیت غیرنظامی در مناطق وسیع تأثیر می‌گذارد (ICRC, 2005). این پیامدها، حتی اگر هدف مستقیم حمله نباشند، به دلیل عدم توانایی در کنترل گستردگی آسیب به غیرنظامیان، می‌تواند به منزله نقض عملی اصل تفکیک تلقی شود، زیرا عملاً امکان تفکیک میان نظامی و غیرنظامی را سلب می‌کند.

دیوان بین‌المللی دادگستری در نظر مشورتی ۱۹۹۶ خود درباره مشروعیت تهدید یا استفاده از سلاح‌های هسته‌ای، این اصل را به عنوان یکی از اصول بنیادین حقوق بشردوستانه شناسایی کرده است (ICJ, 1996).

ب. نقض اصل احتیاط در حمله

اصل احتیاط در حمله (Precaution in Attack) یکی از ارکان حیاتی حقوق بین‌الملل بشردوستانه است که هدف اصلی آن، کاهش رنج غیرنظامیان در طول درگیری‌های مسلحانه است. این اصل، فراتر از کنوانسیون‌ها، به عنوان یک قاعده عرفی لازم‌الاجرا شناخته شده است و تمام طرفین درگیر در یک منازعه، بدون استثنا، موظف به رعایت آن هستند (Henckaerts & Doswald-Beck, 2005). این اصل جامع، مجموعه‌ای از الزامات عملی را بر دوش طرف‌های درگیر قرار می‌دهد تا اطمینان حاصل شود که عملیات نظامی با نهایت دقت و ملاحظه نسبت به جان و مال غیرنظامیان انجام می‌شود. این الزامات شامل بخش‌های کلیدی ذیل است:

- بررسی و تأیید هدف: پیش از هر حمله‌ای، طرف مهاجم موظف است تمام اقدامات ممکن را برای تأیید هویت اهداف انجام دهد و اطمینان حاصل کند که هدف مورد نظر، یک هدف نظامی مشروع است و نه یک هدف غیرنظامی. این شامل استفاده از اطلاعات موجود، شناسایی دقیق و بهره‌گیری از هرگونه امکانات فنی برای متمایز کردن اهداف می‌شود (ICRC, 2005). در مورد تاسیسات هسته‌ای، که می‌توانند هم کاربرد نظامی و هم غیرنظامی داشته باشند، این بررسی دقیق از اهمیت مضاعفی برخوردار است؛ زیرا خطای شناسایی می‌تواند عواقب فاجعه‌باری داشته باشد.

- انتخاب روش‌ها و ابزارهای حمله با حداقل آسیب: طرف‌های درگیر باید در انتخاب روش‌ها و ابزارهای حمله، آن‌هایی را برگزینند که انتظار می‌رود کمترین آسیب را به غیرنظامیان و اموال غیرنظامی وارد کنند (ICRC, 2005).

(2005). این به معنای پرهیز از استفاده از سلاح‌هایی است که ذاتاً تفکیک‌ناپذیر هستند یا اثرات آن‌ها را نمی‌توان محدود کرد. در مورد حمله به تأسیسات هسته‌ای، انتخاب هر روش یا ابزاری که پتانسیل بالای انتشار مواد رادیواکتیو و آلودگی گسترده را دارد، می‌تواند نقض فاحش این اصل باشد، حتی اگر هدف نظامی مشروعی در کار باشد. حمله به تأسیسات هسته‌ای بدون در نظر گرفتن دقیق این ملاحظات، به طور قطع نقض اصل احتیاط در حمله است. پیامدهای فاجعه‌بار احتمالی چنین حمله‌ای - از جمله آلودگی رادیواکتیو گسترده، نیاز به تخلیه گسترده جمعیت، و آسیب‌های بلندمدت به سلامت و محیط زیست - ایجاب می‌کند که قبل از هرگونه اقدام نظامی، ارزیابی‌های بی‌نهایت دقیق و جامع انجام شود. عدم انجام این احتیاط‌ها، به منزله بی‌اعتنایی به جان میلیون‌ها انسان و نقض صریح این قاعده بنیادین حقوق بین‌الملل عرفی خواهد بود.

۳-۵ - تخلفات زیست‌محیطی در چارچوب حقوق بین‌الملل محیط زیست

- نقض کنوانسیون ENMOD 1976

حمله به تأسیسات هسته‌ای از منظر کنوانسیون ممنوعیت استفاده نظامی از تکنیک‌های تغییر محیط زیست (ENMOD) قابل بررسی است. ماده یک این کنوانسیون، استفاده نظامی از تکنیک‌های تغییر محیط زیست را که اثرات گسترده، پایدار یا شدید داشته باشند، ممنوع کرده است (ENMOD, 1976). حمله به تأسیسات هسته‌ای با توجه به خطرات خطر نشت مواد رادیواکتیو و آلودگی گسترده خاک و آب، تأثیرات بلندمدت بر اکوسیستم‌های منطقه‌ای و ایجاد تغییرات آب‌وهوایی محلی ناشی از انتشار مواد رادیواکتیو می‌تواند مشمول این کنوانسیون باشد. فارغ از عضویت طرفین درگیر در کنوانسیون، مفاد آن به دو دلیل قادر است بر غیر اعضا قابل اعمال باشد: عرفی شدن قاعده: دیوان بین‌المللی دادگستری در نظر ۱۹۹۶ سلاح‌های هسته‌ای (پاراگراف ۳۲) اشاره کرد که «ممنوعیت آسیب گسترده به محیط زیست» بخشی از حقوق بشردوستانه عرفی است (ICJ Reports, 1996, §32)؛ و اصل احتیاط (Precautionary Principle): طبق ماده ۳۵(۳) پروتکل الحاقی اول ۱۹۷۷ (که خود نیز ممکن است عرفی شده باشد)، حمله‌ای که آسیب شدید به محیط زیست وارد کند ممنوع است (Protocol I, 1977). در همین راستا، کمیسیون حقوق بین‌الملل در پروژه اصول حفاظت از محیط زیست در درگیری‌های مسلحانه (۲۰۲۲) تصریح کرده است: «دولت‌ها موظفند از روش‌ها و وسایل جنگی که ممکن است موجب آسیب شدید به محیط زیست شود، خودداری کنند. این تعهد حتی در مورد تأسیسات حساس مانند نیروگاه‌های هسته‌ای که خطر آلودگی زیست‌محیطی فراوان دارند، تشدید می‌شود» (ILC, 2022).

- نقض اصول بنیادین حقوق بین‌الملل محیط زیست

بر اساس اصل پیشگیری (Prevention Principle) که در اعلامیه ریو ۱۹۹۲ مورد تأکید قرار گرفته، دولت‌ها ملزم هستند از فعالیت‌هایی که ممکن است به محیط زیست دیگر دولت‌ها یا مناطق خارج از حاکمیت ملی خسارت وارد کند، جلوگیری نمایند (Rio Declaration, 1992). حمله به تأسیسات هسته‌ای با توجه به خطر ذاتی انتشار مواد رادیواکتیو، نقض آشکار این اصل محسوب می‌شود.

- اصل احتیاط (Precautionary Principle)

وفق اصل احتیاط که در ماده ۱۵ اعلامیه ریو بیان شده، در مواردی که خطر آسیب جدی و غیرقابل جبران وجود دارد، عدم قطعیت علمی را نباید بهانه‌ای برای به تأخیر انداختن اقدامات پیشگیرانه دانست. (Rio Declaration, 1992) با توجه به ماهیت خطرناک مواد رادیواکتیو، حمله به تأسیسات هسته‌ای بدون در نظر گرفتن پیامدهای زیست‌محیطی آن، نقض این اصل بنیادین است.

نتیجه

این پژوهش مختصر با بررسی حمله نظامی آمریکا و رژیم اسرائیل به تأسیسات هسته‌ای و غیرهسته‌ای ایران در ژوئن ۲۰۲۵، به وضوح نشان می‌دهد که این اقدام از منظر حقوق بین‌الملل مصداق بارز «تجاوز نظامی» است. یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که اولاً، این حمله فاقد کوچک‌ترین توجیه حقوقی است. نه شرایط دفاع مشروع پیشدستانه (که نیازمند وجود حمله قریب‌الوقوع است) محقق بود و نه مجوزی از شورای امنیت وجود داشت. ثانیاً، هدف قرار دادن تأسیسات غیرنظامی هسته‌ای که تحت نظارت دقیق آژانس بین‌المللی انرژی اتمی بودند، نقض فاحش قواعد حقوق بشردوستانه محسوب می‌شود. این اقدام هم «اصل تفکیک» بین اهداف نظامی و غیرنظامی را نقض کرد و هم با ایجاد خطر آلودگی رادیواکتیو، تعهدات زیست‌محیطی بین‌المللی را زیر پا گذاشت.

لذا پیشنهاد می‌شود با تشکیل فوری یک کمیسیون مستقل بین‌المللی برای بررسی دقیق ابعاد حقوقی این حمله و پیگیری قضایی موضوع از طریق ظرفیت‌های موجود و همچنین تقویت مکانیسم‌های نظارتی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی همراه با اقدام جمعی کشورها در مجمع عمومی سازمان ملل برای محکومیت این تجاوز گامی موثر برای مقابله با این تجاوز برداشته شود. هر چند در چارچوب مقررات حقوق بین‌الملل حق پاسخ مشروع در قبال این تجاوز برای ایران محفوظ است.

این رویداد آزمونی جدی برای حاکمیت قانون در عرصه‌ی بین‌المللی محسوب می‌شود که در پرتو بحران‌های حقوقی ذیل قابل تحلیل است. تاریخ حقوق بین‌الملل نشان می‌دهد که هرگاه جامعه جهانی در برابر نقض فاحش قواعد آمره

(jus cogens) مانند ممنوعیت توسل به زور (ماده ۲(۴) منشور ملل متحد) سکوت اختیار کرده، شاهد تضعیف تدریجی نظام چندجانبه‌گرایی بوده‌ایم.

سکوت در قبال چنین تخلفاتی موجب ایجاد رویه خطرناکی می‌شود که در حقوق بین‌الملل تحت عنوان «قاعدۀ رضایت سکوت» (acquiescence) شناخته می‌شود. حفظ اعتبار نظام بین‌المللی مستلزم آن است که واکنش به این رویداد، نه به عنوان اقدامی صرفاً سیاسی علیه یک دولت خاص، بلکه به مثابه دفاع از خود نظام حقوقی بین‌المللی صورت پذیرد. تجربه تاریخی نشان می‌دهد که تضعیف حاکمیت قانون در نهایت به بی‌ثباتی سیستمیک و افزایش هزینه‌ها برای تمام بازیگران بین‌المللی منجر خواهد شد.

در پایان باید تأکید کرد که این رویداد آزمونی جدی برای حاکمیت قانون در عرصه بین‌المللی بود. اگر جامعه جهانی در برابر چنین تخلفاتی سکوت کند، به تدریج شاهد تضعیف نظام حقوقی بین‌المللی و جایگزینی «منطق رابطه قدرت» به جای «منطق حاکمیت قانون» خواهیم بود. پاسخگویی به این تجاوز نه تنها برای احقاق حقوق ایران، که برای حفظ اعتبار کل نظام بین‌المللی ضروری است.

تحلیل حقوقی حمله اسرائیل به ایران: پاسخ به چند پرسش

نرگس رشیدی - دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل عمومی دانشگاه علامه طباطبایی و عضو کمیته جوانان انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد

در پی حملات نظامی اخیر اسرائیل و تجاوز نظامی به خاک ایران و پاسخ متعاقب آن، پرسش‌های حقوقی و بین‌المللی مهمی مطرح شده است که بررسی عمیق این پرسش‌ها از منظر حقوق بین‌الملل با استناد به منابع معتبر، ابعاد مختلف این درگیری را روشن می‌سازد.

۱. حمله اسرائیل به ایران از منظر حقوق بین‌الملل چه وضعیتی دارد؟

کارشناسان سازمان ملل متحد حملات نظامی اخیر اسرائیل علیه ایران از جمله نقض حریم هوایی، ترور دانشمندان هسته‌ای و انفجار مناطق مسکونی و... را به صراحت محکوم کرده‌اند. آن‌ها این حملات را "نقض فاحش اصول بنیادین حقوق بین‌الملل، یک اقدام تجاوز کارانه آشکار و نقض هنجارهای آمره (jus cogens)" دانسته‌اند.^۱ این محکومیت بر اساس ماده ۲ بند ۴ منشور ملل متحد است که تهدید یا توسل به زور علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشوری را ممنوع می‌کند.^۲ کارشناسان تأکید کرده‌اند که هیچ توجیهی، از جمله ادعای "دفاع پیشگیرانه" در برابر اشاعه هسته‌ای یا تروریسم، نمی‌تواند این اقدامات را مشروعیت بخشد.^۳ قطعنامه ۳۳۱۴ مجمع عمومی سازمان ملل نیز تجاوز را به عنوان "استفاده از نیروی مسلح توسط یک دولت علیه حاکمیت، تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی دولت دیگر" تعریف می‌کند و هرگونه توجیهی برای آن را رد می‌کند.^۴

۲. جنگ ترکیبی چیست و چه چالش‌هایی برای حقوق بین‌الملل ایجاد می‌کند؟

آنچه در دنیای مدرن شاهد آن هستیم و نمونه اخیر آن از درگیری‌های بین ایران و اسرائیل قابل مشاهده است و استراتژی‌های اسرائیل به طور عمده بر آن متکی است "جنگ ترکیبی" (Hybrid Warfare) است که به استراتژی‌ای اطلاق می‌شود که در آن از ترکیب هماهنگ ابزارها و تاکتیک‌های نظامی و غیرنظامی، آشکار و پنهان، برای دستیابی به اهداف استراتژیک استفاده می‌شود.^۵ این رویکرد عمداً خطوط سنتی بین جنگ و صلح، و بین اقدامات غیرنظامی و نظامی را محو می‌کند.^۶ هدف اصلی آن ایجاد بی‌ثباتی و تضعیف اراده دشمن بدون عبور صریح از آستانه "جنگ تمام‌عیار" است.^۷ از منظر حقوق بین‌الملل، ماهیت "جنگ ترکیبی" چالش‌های عمیقی ایجاد می‌کند، زیرا بسیاری از اقدامات آن در "منطقه خاکستری" (gray zone) قرار می‌گیرند؛ یعنی زیر آستانه "توسل به زور" که به طور سنتی اقدامات تلافی‌جویانه نظامی را توجیه می‌کند.^۸ این ابهام می‌تواند توسط دولت‌ها برای اجتناب از خطوط قرمز حقوقی روشن مورد سوءاستفاده قرار گیرد و اثربخشی حقوق بین‌الملل را در بازدارندگی و تنظیم چنین درگیری‌هایی تضعیف کند.^۹ آنچه فی‌مابین ایران و اسرائیل شاهد هستیم یک جنگ ترکیبی است که در آن ابزارهایی

نظیر پروپاگاندا و رسانه، اطلاعات غلط، جنگ روانی، حمله سایبری و در نهایت حمله نظامی گسترده در جریان است که همه آنها برای تضعیف همه جانبه طرف مقابل به کار می‌رود. البته که اینجا شاید بتوان گفت که با جنگ تمام عیار ترکیبی رو به رو هستیم.

۳. چرا ایران درخواست تشکیل جلسه فوری شورای امنیت را مطرح کرد؟

درخواست ایران برای تشکیل جلسه فوری شورای امنیت سازمان ملل، بر اساس ماده ۳۵ منشور ملل متحد صورت گرفته است. ۱۰ ایران با معرفی حملات اسرائیل به عنوان "وضعیت"ی که صلح و امنیت بین‌المللی را به خطر انداخته و نقض تمامیت ارضی خود را تشکیل می‌دهد، به دنبال مداخله شورا برای حفظ یا بازگرداندن صلح است. ۱۱ شورای امنیت مسئولیت اصلی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را بر عهده دارد و این درخواست در چارچوب اختیارات آن نهاد تحت فصول ششم و هفتم منشور مطرح شده است. ۱۲ این امر گویای متابعت ایران از قواعد حقوق بین‌الملل است.

۴. پاسخ ایران به حمله اسرائیل از منظر حقوق بین‌الملل چگونه توجیه می‌شود؟

پاسخ مسلحانه ایران به حمله اسرائیل در وهله اول تحت ماده ۵۱ منشور ملل متحد تحلیل می‌شود که "حق ذاتی دفاع مشروع فردی یا جمعی را در صورت وقوع حمله مسلحانه" به رسمیت می‌شناسد. ۱۳ با توجه به حمله نظامی اسرائیل به خاک ایران و با در نظر گرفتن محکومیت حمله اسرائیل توسط کارشناسان سازمان ملل به عنوان "یک اقدام تجاوزکارانه آشکار" ۱۴، پاسخ ایران، اعمال مشروع حق ذاتی دفاع مشروع بوده است. هرگونه عمل دفاع مشروع باید به شدت به اصول ضرورت و تناسب پایبند باشد. ۱۵ ضرورت حکم می‌کند که زور تنها برای دفع حمله ضروری باشد و تناسب مستلزم آن است که دفاع برای توقف حمله انجام شود. ۱۶

۵. شورای امنیت سازمان ملل در چنین وضعیتی‌هایی چه نقشی ایفا می‌کند؟

شورای امنیت سازمان ملل متحد دارای مسئولیت اصلی برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی است. ۱۷ اختیارات آن شامل:

- فصل ششم (حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات): توصیه به روش‌ها و شرایط حل و فصل اختلافات. ۱۸
- فصل هفتم (اقدام در مورد تهدیدات صلح، نقض صلح و اعمال تجاوز): این فصل به شورا اجازه می‌دهد تا اقدامات الزام‌آوری را برای حفظ یا اعاده صلح و امنیت بین‌المللی اتخاذ کند، از جمله تحریم‌های اقتصادی یا اجازه استفاده از زور. ۱۹

با این حال، حق وتوی اعضای دائم اغلب مانعی جدی برای اقدامات مؤثر شورای امنیت در موارد حساس می‌شود، زیرا هر عضو دائم شورای امنیت می‌تواند قطعنامه‌هایی را که با منافع ملی یا متحدانش در تضاد است، وتو کند. ۲۰

۶. قتل نظامیان ایران توسط اسرائیل از منظر حقوق بین‌الملل بشردوستانه چه حکمی دارد؟

حقوق بین‌الملل بشردوستانه (IHL) تمایز قائل شدن بین رزمندگان و غیرنظامیان را ضروری می‌داند.^{۲۱} رزمندگان هدف مشروع حملات نظامی هستند.^{۲۲} با این حال، نظامیانی که "خارج از نبرد" (hors de combat) قرار دارند، از حملات مستقیم محافظت می‌شوند.^{۲۳} کارشناسان سازمان ملل گزارش‌هایی از "قتل فراقضایی دانشمندان غیرنظامی، فرماندهان نظامی و سایر مقامات دولتی ایران" را ذکر کرده‌اند.^{۲۴} حتی اگر فرماندهان نظامی را عموماً اهداف مشروعی بدانیم، "دانشمندان غیرنظامی" و "سایر مقامات دولتی" اهداف مشروع نظامی محسوب نمی‌شوند. آن‌ها حفاظت غیرنظامی خود را تحت حقوق بین‌الملل بشردوستانه حفظ می‌کنند.^{۲۵} اصطلاح "قتل فراقضایی" به معنای نقض حق حیات تحت حقوق بین‌الملل حقوق بشر است.^{۲۶}

۷. ترور دانشمندان هسته‌ای از منظر حقوق بین‌الملل چه پیامدهایی دارد؟

هدف‌گیری افراد شناسایی شده به عنوان دانشمندان هسته‌ای، نقض حقوق بین‌الملل بشردوستانه و حقوق بین‌الملل حقوق بشر است. غیرنظامیان، از جمله دانشمندان، از حمله محافظت می‌شوند مگر و تا زمانی که "مستقیماً در خصومت‌ها شرکت کنند".^{۲۷} "مشارکت مستقیم در خصومت‌ها" (DPH) یک مفهوم محدود است و شامل افرادی که در توسعه فناوری هستند اما مستقیماً در عملیات جنگی شرکت ندارند، نمی‌شود.^{۲۸} کارشناسان سازمان ملل به طور خاص به "قتل فراقضایی دانشمندان غیرنظامی ایران" اشاره کرده‌اند^{۲۹}، که به شدت نشان می‌دهد، از نظر آن‌ها، این افراد غیرنظامیان محافظت‌شده‌ای بودند که حق حیات آن‌ها (ماده ۶ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی^{۳۰}) نقض شده است.

۸. حمله به تأسیسات صدا و سیما از منظر حقوق بین‌الملل بشردوستانه چه وضعیتی دارد؟

حمله به زیرساخت‌های رسانه‌ای مانند ساختمان‌های صدا و سیما، به طور کلی تحت حقوق بین‌الملل بشردوستانه غیرقانونی است. این زیرساخت‌ها به عنوان اهداف غیرنظامی طبقه‌بندی می‌شوند و از حملات مستقیم محافظت می‌شوند.^{۳۱} استثنای این قاعده زمانی است که ساختمان یا تجهیزات رسانه‌ای تبدیل به یک "هدف نظامی" شوند؛ یعنی به طور مؤثر به مشارکت نظامی کمک کنند و انهدام آن‌ها مزیت نظامی ملموس و مستقیمی به همراه داشته باشد.^{۳۲} حتی در این صورت، حمله باید مطابق با اصل تناسب باشد.^{۳۳} استفاده از رسانه‌ها برای پروپاگاندا دولتی، به تنهایی، آن‌ها را به هدف نظامی مشروع تبدیل نمی‌کند.^{۳۴} کارشناسان سازمان ملل گزارش دادند که "کانال تلویزیونی دولتی ایران نیز هدف قرار گرفته و منجر به کشته شدن سه کارمند رسانه شده است".^{۳۵}

۹. حملات سایبری به زیرساخت‌ها از منظر حقوق بین‌الملل چگونه ارزیابی می‌شود؟

حملات سایبری به زیرساخت‌ها، مشابه آنچه در برخی از بانک‌های ایران رخ داد، می‌تواند به منزله "استفاده از زور" یا حتی "حمله مسلحانه" در حقوق بین‌الملل تلقی شود.^{۳۶} مسئله کلیدی، آستانه شدت و تأثیر حمله سایبری است.^{۳۷} اگر یک حمله سایبری منجر به آسیب‌های فیزیکی قابل مقایسه با یک حمله جنبشی شود (مانند تخریب نیروگاه‌ها یا مرگ و میر)، می‌تواند به عنوان "استفاده از زور" تلقی شود که نقض ماده ۲ بند ۴ منشور ملل متحد است.^{۳۸} اگر تأثیر آن به آستانه "حمله مسلحانه" برسد، می‌تواند حق دفاع مشروع (ماده ۵۱) را فعال کند.^{۳۹} کتابچه راهنمای تالین (Tallinn Manual) معیارهایی را برای تعیین اینکه آیا یک حمله سایبری به آستانه حمله مسلحانه می‌رسد، ارائه می‌دهد.^{۴۰}

۱۰. حمله آمریکا به ایران از منظر حقوق بین‌الملل چه وضعیتی دارد؟

حمله نظامی آمریکا به ایران، بدون مجوز شورای امنیت سازمان ملل و بدون اینکه مستقیماً در پاسخ به یک «حمله مسلحانه» قبلی ایران باشد، نقض آشکار ماده ۲(۴) ۴۱ منشور ملل متحد تلقی شود که استفاده از زور علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی یک کشور دیگر را ممنوع می‌کند. تنها استثنائات این ممنوعیت، اقدام با مجوز شورای امنیت بر اساس فصل هفتم منشور یا اعمال حق ذاتی دفاع مشروع (ماده ۵۱ منشور) ۴۲ در پاسخ به یک حمله مسلحانه واقعی است. معیار «حمله مسلحانه» بر اساس رویه دیوان بین‌المللی دادگستری در پرونده نیکاراگوئه علیه آمریکا^{۴۳}، به اعمال شدیدتری از زور اشاره دارد. به دلیل وقوع حمله آمریکا، ایران حق ذاتی دفاع مشروع را خواهد داشت، مشروط بر اینکه پاسخ آن ضروری و متناسب با حمله باشد و هدف آن دفع حمله باشد.

۱۱. حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران از منظر حقوق بین‌الملل چه ممنوعیت‌هایی دارد؟

حمله به تأسیسات هسته‌ای، به ویژه آنهایی که تحت پادمان‌های آژانس بین‌المللی انرژی اتمی (IAEA) هستند و برای اهداف صلح‌آمیز استفاده می‌شوند، در حقوق بین‌الملل بشردوستانه دارای مقررات خاص و محدودکننده است.^{۴۴} ماده ۵۶ پروتکل الحاقی اول به کنوانسیون‌های ژنو صراحتاً حملات علیه "سازه‌ها یا تأسیسات حاوی نیروهای خطرناک، یعنی سدها، بندها و نیروگاه‌های تولید برق هسته‌ای" را ممنوع می‌کند.^{۴۵} این ممنوعیت حتی اگر این تأسیسات اهداف نظامی باشند، اعمال می‌شود، در صورتی که "چنین حمله‌ای ممکن است باعث آزاد شدن نیروهای خطرناک و در نتیجه تلفات شدید در میان جمعیت غیرنظامی شود."^{۴۶} کارشناسان سازمان ملل حملات اسرائیل به "تأسیسات هسته‌ای و غنی‌سازی اورانیوم" را محکوم کرده و هشدار دادند که "اقدام نظامی علیه یا در نزدیکی تأسیسات هسته‌ای خطرات غیرقابل قبولی را برای امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی، و همچنین پیامدهای فاجعه‌بار بشردوستانه و زیست‌محیطی به همراه دارد."^{۴۷}

۱۲. پروپاگاندا در جنگ از منظر حقوق بین‌الملل چه محدودیت‌هایی دارد؟

پروپاگاندا (Propaganda) یا تبلیغات، ابزاری رایج در زمان جنگ است، اما حقوق بین‌الملل محدودیت‌هایی را بر آن اعمال می‌کند. ماده ۲۰ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (ICCPR) تصریح می‌کند: "هرگونه تبلیغ برای جنگ باید طبق قانون ممنوع شود." ۴۸ این ماده نشان می‌دهد که دولت‌ها موظفند از تبلیغ مستقیم برای جنگ جلوگیری کنند و همچنین از انتشار اطلاعاتی که به نفرت‌پراکنی و خشونت منجر شود، خودداری نمایند. ۴۹ این اصل بر اهمیت حفظ صلح و جلوگیری از تحریک به درگیری تأکید دارد.

۱۳. وضعیت آتش‌بس در حقوق بین‌الملل به چه معناست؟

آتش‌بس (Ceasefire) توافقی است که به تعلیق موقت یا دائمی خصومت‌های مسلحانه بین طرفین درگیر منجر می‌شود. ۵۰ این توافق می‌تواند رسمی یا غیررسمی باشد. مهمترین وظیفه ناشی از آتش‌بس، ممنوعیت انجام "عملیات نظامی تهاجمی" علیه طرف مقابل است. ۵۱ نقض یک آتش‌بس، به معنای زیر پا گذاشتن یک توافق حقوقی و بین‌المللی است که می‌تواند منجر به از سرگیری درگیری‌ها شود. ۵۲ مقررات مربوط به آتش‌بس در کنوانسیون لاهه چهارم (۱۹۰۷) ذکر شده است. ۵۳

۱۴. محکومیت اقدامات اسرائیل توسط کارشناسان حقوق بشر سازمان ملل بر مسئولیت حقوقی دولت‌های ثالث (مانند ایالات متحده) به دلیل همدستی در اعمال متخلفانه بین‌المللی چه تأثیری دارد؟

باینه گزارشگران ویژه شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد در مورد اقدامات اسرائیل، فراتر از یک اظهارنظر سیاسی، از وزن حقوقی قابل توجهی برخوردار است. این کارشناسان مستقل، حملات اسرائیل را به صراحت "نقض فاحش اصول بنیادین حقوق بین‌الملل، یک اقدام تجاوزکارانه آشکار و نقض هنجارهای آمره (jus cogens)" توصیف کرده و آن‌ها را در زمره "جرایم بین‌المللی" از جمله "خشونت نسل‌زدایی" قرار داده‌اند. ۵۴ این ارزیابی‌ها، اگرچه به خودی خود الزام‌آور نیستند، اما به عنوان تفاسیر معتبر از قوانین بین‌المللی موجود عمل می‌کنند و شواهد مهمی را برای "آگاهی از شرایط" اعمال متخلفانه بین‌المللی فراهم می‌آورند. این محکومیت‌های حقوقی، پیامدهای مستقیمی برای مسئولیت دولت‌های ثالث، مانند ایالات متحده، که کمک نظامی ارائه می‌دهند، دارد. بر اساس ماده ۱۶ مواد کمیسیون حقوق بین‌الملل در مورد مسئولیت دولت‌ها، دولتی که با آگاهی از شرایط، به دولت دیگری در ارتکاب یک عمل متخلفانه بین‌المللی کمک یا مساعدت کند، مسئولیت بین‌المللی خواهد داشت. ۵۵ با توجه به توصیف اقدامات اسرائیل به عنوان نقض‌های جدی هنجارهای آمره، ماده ۴۱ مواد کمیسیون حقوق بین‌الملل نیز فعال می‌شود که تعهدی جمعی را بر عهده تمامی دولت‌ها قرار می‌دهد تا وضعیتی را که در نتیجه چنین نقضی ایجاد شده است، به رسمیت نشناسند و در

حفظ آن کمک یا مساعدت نکنند. ۵۶. بنابراین، فراخوان صریح کارشناسان سازمان ملل برای "توقف عرضه تسلیحات به اسرائیل" ۵۷، مستقیماً از این تعهدات حقوقی نشأت می‌گیرد و هدف آن جلوگیری از همدستی در نقض‌های بنیادین حقوق بین‌الملل است.

انفعال سازمان ملل در جنگ علیه ایران و گذار تاریخی از قواعد به قراردادهای دوجانبه

حبیبه فرج‌زاده - دانشجوی دکترای حقوق بین‌الملل عمومی دانشگاه علامه طباطبایی

زمانی نه‌چندان دور، جهان در آستانه یک ویرانی ایستاده بود که بقای تمدن را تهدید می‌کرد. دو جنگ خانمان‌سوز جهانی، انسان را به درک این حقیقت تلخ رساند که نبود نظامی مشترک و قواعدی همگانی، به معنای بازگشت همیشگی آشوب و جنگ است. بدین ترتیب بود که در سال ۱۹۴۵، با پایان جنگ جهانی دوم، منشوری نوشته شد که مأموریت آن چیزی جز پیشگیری از تکرار فاجعه نبود و سازمان ملل متحد، نقطه تلاقی آرمان صلح و ابزار قدرت شد. شورای امنیت، با پنج عضو دائم و حق وتو، به قلب تپنده امنیت جمعی بدل شد. مجمع عمومی، آینه صدای ملت‌ها و صحنه چانه‌زنی قواعد جدید بود و بدنه‌ای از نهادهای تخصصی، کنوانسیون‌ها، معاهدات و قطعنامه‌ها، هسته حقوق بین‌الملل را غنی‌تر کرد. اعلامیه جهانی حقوق بشر، کنوانسیون‌های ژنو، معاهدات عدم اشاعه، دادگاه‌های کیفری بین‌المللی و مکانیسم‌های داوری، شبکه‌ای بی‌بدیل ساختند که نظام بین‌المللی را از هرج‌ومرج مطلق مصون نگاه می‌داشت (اینجا).

در حقیقت، تا نیمه قرن بیستم، دو تجربه تلخ جامعه ملل و جنگ جهانی دوم ثابت کرد که قواعد بدون نهادی جمعی برای تنظیم و تضمین، دوام نمی‌آورد. قدرت‌های پیروز، آگاه از این تجربه، چنان بر سازمان ملل سرمایه‌گذاری کردند که حتی در اوج رقابت‌های ایدئولوژیک جنگ سرد، چارچوب منشور ملل متحد دست‌نخورده باقی ماند. ابرقدرت‌ها، با همه اختلافات، به درستی درک کرده بودند که نبود قاعده و نهادی برای گفت‌وگو، بذر نابودی است.

حقوق بین‌الملل، در این معماری، نه صرفاً مجموعه‌ای از متون انتزاعی بلکه ابزار چانه‌زنی، تثبیت و بازدارندگی بود. منشور، قواعد رفتاری دولت‌ها را کدگذاری کرد؛ دادگاه‌های بین‌المللی، اختلافات را از میدان جنگ به تالارهای داوری منتقل کردند؛ و هنجارها، از معاهدات دریایی گرفته تا موافقت‌نامه‌های خلع سلاح، محدودیت‌هایی واقعی بر کشورها تحمیل کردند. اما این نظم پرابهت، بی‌عیب نبود. نظم جهانی، همواره در دل خود بازی قدرت را حمل می‌کرد. در دوران جنگ سرد، بلوک‌های شرق و غرب، قواعد را یا به سود خود تفسیر می‌کردند یا در عمل نقض می‌کردند؛ با این حال، هیچ‌کس جسارت نداشت مشروعیت کلی چارچوب سازمان ملل و جایگاه حقوق بین‌الملل را به کلی انکار کند. حتی در بحران‌های بزرگ، از جنگ کره تا کویت، شورای امنیت همچنان مکانیسم تصمیم‌سازی و مشروعیت‌بخشی باقی ماند (اینجا).

با فروپاشی اتحاد شوروی، نظم چندجانبه‌گرایی حقوقی، در ظاهر پیروز شد. خوش‌بینی دهه ۱۹۹۰، به‌ویژه در غرب، چنان بود که گویی تاریخ پایان یافته است؛ دموکراسی لیبرال و بازار آزاد، نظم غالب خواهد شد و منشور ملل متحد بستر جهان تک‌قطبی و قانون‌محور تازه‌ای خواهد بود. اما این رؤیا دیری نپایید. با آغاز قرن بیست‌ویکم، جهان با پارادوکس تازه‌ای روبه‌رو شد؛ در حالی که نهادها و معاهدات بین‌المللی در ظاهر دست‌نخورده باقی ماندند، در عمل، وزن آن‌ها در مقابل قدرت‌های بزرگ کاهش یافت. ایالات متحده، به‌عنوان سردمدار نظم لیبرال، خود آغازگر عبور از حقوق بین‌الملل سنتی به سوی مفهومی مبهم شد که در ادبیات جدید بین‌الملل، «نظم بین‌المللی مبتنی بر قواعد» نام گرفت (اینجا).

عبارت Rules-Based International Order (RBIO) در ابتدا تلاشی بود برای زنده نگه داشتن وحدت میان قدرت‌های غربی، به‌ویژه در مواجهه با ظهور چین و بازگشت روسیه به بازی ژئوپولیتیک (اینجا). باراک اوباما نخستین رئیس‌جمهوری بود که به‌طور جدی در بیانیه‌ها و دکترین‌های امنیتی‌اش بر RBIO تأکید کرد. با وجود خلأهای مفهومی، این اصطلاح خیلی زود جایگزین حقوق بین‌الملل کلاسیک در سخنان سیاستمداران غربی شد و این ابهام زاده شد که RBIO دقیقاً چیست؟ چه نسبتی با معاهدات الزام‌آور دارد؟ آیا همه اعضای جامعه جهانی بر قواعد توافق می‌کنند یا این قواعد محصول تفسیر قدرت‌های معدود است؟ منتقدان در غرب و شرق هشدار دادند که نظم قواعد‌محور، هرچه هست، معادل کامل حقوق بین‌الملل نیست. آمریکا که خود برخی معاهدات کلیدی مثل اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی را هرگز نپذیرفت، در عین حال مدعی بود که دیگران باید قواعد نظام قواعد‌محور را رعایت کنند (اینجا).

همین ابهام و تنش میان قواعد و حقوق بین‌الملل بذر تردید را در دل نظم چندجانبه‌گرا کاشت. زمانی که در ادبیات رسمی آمریکا و اروپا، مفاهیمی چون «نظم مبتنی بر قواعد» و «حمایت از دموکراسی» جایگزین زبان صریح منشور ملل متحد شد، پرسشی تازه سر برآورد که آیا قواعد نوشته می‌شوند تا اجرا شوند یا ساخته می‌شوند تا ابزار مهار رقبا باشند؟ (اینجا) پاسخ این پرسش، سرآغاز فصل تازه‌ای در تاریخ سیاست جهانی است. فصلی که در آن حقوق بین‌الملل دیگر تنها زبان مشترک دولت‌ها نیست و قواعدی تازه، متکی بر قدرت و تفسیر، جایگزین کتاب‌های قطور حقوق معاهدات می‌شود.

گذار آرام به دیپلماسی‌های دوجانبه در سایه ناکارآمدی چندجانبه‌گرایی

از دل همان ابهام مفهومی که نظم قواعد‌محور را در جایگاه نامشخصی میان حقوق بین‌الملل کلاسیک و اعمال قدرت نگاه داشت، درک تازه‌ای شکل گرفت؛ درکی که آرام و خزنده، اما واقعی و گریزناپذیر بود. در جهانی که قواعد، بیش از آن که همگانی باشند، تفسیرپذیرند؛ در جهانی که شورای امنیت در بزنگاه‌ها یا در کشاکش وتوی قدرت‌های

بزرگ قفل می‌شود؛ و در جهانی که مشروعیت قواعد حقوقی، بیش از هر زمان، گروگان رقابت‌های ژئوپولیتیک است، نمی‌توان امنیت و منافع ملی را فقط به صندلی‌های مجمع عمومی یا اتاق‌های در بسته نیویورک سپرد (اینجا).

کشورها، از قدرت‌های بزرگ‌تر گرفته تا کشورهای کوچک در منطقه ما، به این واقعیت تن دادند که شورای امنیت، در عمل، اغلب در بحرانی‌ترین لحظات، نه بازوی امنیت جمعی بلکه آینه اختلاف منافع چند قدرت دائم‌العضو است. در بحران‌های خاورمیانه، از یمن تا سوریه، بارها دیده شد که قطعنامه‌ها یا صادر نشدند یا ضمانت اجرایی نداشتند و قواعد منشور ملل متحد در سطح شعار باقی ماندند. تجاوز روسیه به اوکراین نیز آشکارا نشان داد که قواعد و معاهدات در برابر اراده صریح قدرت، چقدر شکننده‌اند.

همین شد که کشورها آرام‌آرام درک کردند که باید برای پرکردن خلأ امنیتی، دست کم در سطح حیاتی منافع ملی، به ابزارهایی بازگردند که پیش از منشور سازمان ملل نیز وجود داشت یعنی دیپلماسی قراردادی و پیمان‌های دوجانبه. تفاوت در این است که در عصر جدید، دیپلماسی دوجانبه نه نشانه ضعف چندجانبه‌گرایی بلکه مکمل و جایگزین ضروری آن شد.

نمونه روشن این گذار را می‌توان در تحرکات پررنگ بازیگران منطقه‌ای مشاهده کرد. برای بسیاری از کشورهای نوظهور یا کوچک‌تر، امضای پیمان‌های امنیتی، توافق‌های انرژی، شراکت‌های فناوری و معاهدات سرمایه‌گذاری، شیوه‌ای شد برای کاستن از آسیب‌پذیری‌شان در برابر بحران‌هایی که نهادهای چندجانبه توان مهار آن را ندارند. بسیاری از دولت‌ها از خاورمیانه تا آسیا و آفریقا، وقتی از حمایت قطعی سازمان ملل نومید شدند، میز مذاکره دو یا چندجانبه را جانشین بیانیه‌های کم‌خاصیت کردند.

تاریخ معاصر خلیج فارس بهترین گواه این تغییر پارادایم است. کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس که روزگاری در متن جنگ‌ها و تنش‌های نیابتی بودند، با ادراک واقع‌بینانه‌ای از توازن قدرت، دیپلماسی دوجانبه را به اصلی‌ترین ستون نظم امنیتی و توسعه‌ای خود بدل کردند. همان‌گونه که در توافق‌های نفتی بلندمدت با چین و هند، قراردادهای فناوری کلان با ایالات متحده به‌ویژه در آستانه آغاز درگیری‌های اسرائیل و ایران و نیز همکاری‌های دوجانبه این کشورها با آسیای جنوب شرقی به‌وضوح قابل مشاهده است (اینجا). این الگو، تنها به منطقه خلیج فارس هم محدود نیست. پیمان‌های دوجانبه امنیتی میان قدرت‌های بزرگ، قراردادهای دفاعی مستقل و حتی تفاهم‌نامه‌های محرمانه انرژی و فناوری، نشانه‌های رو به گسترش یک حقیقت ساده‌اند که قواعد اگر ضعیف شوند یا ضمانت اجرا نداشته باشند، جای خود را به قرارداد می‌دهند.

بدین ترتیب، در شرایطی که نظم قواعدمحور نه به‌طور کامل کنار گذاشته شده و نه به‌تمامی کارآمد مانده است، دیپلماسی دوجانبه به‌عنوان پاسخ انعطاف‌پذیر ملل به ناکارآمدی ساختار رسمی حقوق بین‌الملل در حال اوج‌گیری

است. اکنون این قراردادها، شبکه‌هایی موازی را می‌سازند که شاید کمتر شفاف باشند، اما در عمل قدرت اثرگذاری‌شان بر واقعیت نظم جهانی بیش از قطعنامه‌ها و معاهدات چندجانبه است و از اینجاست که دغدغه و پرسش مهم پیش روی ما مطرح می‌شود. در جهانی که پیوندها و پیمان‌های دوجانبه، ضامن منافع ملی شده‌اند، تکلیف کشورهایی که فاقد این زیرساخت دیپلماسی فعال‌اند چیست؟ چه سرنوشتی در انتظار بازیگرانی است که هنوز چشم به در بسته شورای امنیت دوخته‌اند؟

در میانه‌ی این تحولات تاریخی و چرخش تدریجی نظم بین‌الملل از چندجانبه‌گرایی کلاسیک به نظم مبهم مبتنی بر قواعد و سپس به سمت پیوندهای منعطف دوجانبه و شبکه‌ای، بحران اخیر تجاوز اسرائیل به خاک ایران هم نقطه عطف دیگری شد که آشکارا ضعف و استهلاک ساختار کلاسیک سازمان ملل متحد و ناکارآمدی مکانیسم‌های جمعی پاسدار صلح و امنیت را در معرض دید همگان قرار داد. چندان دور نیست روزگاری که منشور ملل متحد و فلسفه‌ی بنیان‌گذاری شورای امنیت به‌عنوان بازوی اجرایی جامعه بین‌الملل، وعده آن را می‌داد که هیچ قدرتی نتواند اراده یکجانبه خویش را بر تمامیت سرزمینی کشورها تحمیل کند. اما واقعیت‌های امروز روایت دیگری دارد.

در تجاوز آشکار اسرائیل به خاک ایران، جهانیان شاهد تفسیر موسع و خطرناک دکترین دفاع پیش‌دستانه بودند؛ دکترینی که هرچند در ادبیات استراتژیک ایالات متحده و متحدانش سابقه دارد، اما در محافل حقوق بین‌الملل، مشروعیت رسمی نیافته و همواره در برابر نص صریح مواد ۲ و ۵۱ منشور ملل متحد که توسل به زور را مگر در دفاع مشروع در پاسخ به حمله مسلحانه منع می‌کند، ابر می‌ماند (اینجا). اسرائیل جسورانه نه تنها مناطق نظامی که حتی زیرساخت‌های غیرنظامی و حساس هسته‌ای را هدف قرار داد؛ اقدامی که نقض آشکار اصل تفکیک در حقوق بشردوستانه و قواعد حاکم بر مخاصمات مسلحانه محسوب می‌شود.

در این بزنگاه، ایران با تمام ظرفیت‌های دیپلماتیک باقی‌مانده خود کوشید به شورای امنیت متوسل شود؛ همان شورایی که در نظریه باید حافظ صلح و امنیت جمعی باشد. اما خروجی این جلسه اضطراری چه بود؟ هیچ؛ نه قطعنامه‌ای، نه حتی بیانیه‌ای. اعضای غیردائم مسلمان یعنی پاکستان، مصر و الجزایر که دست کم در شعار خود را هم درد جهان اسلام می‌دانند، حتی زحمت ارائه یک پیش‌نویس نمادین برای محکومیت حمله یا درخواست آتش‌بس را هم به خود ندادند. روسیه و چین که تهران امید داشت در چارچوب پیمان‌های استراتژیک شرق‌محور حامی‌اش باشند، با ملاحظات سیاسی محتاطانه و اقتصادمحور، سکوتی معنادار پیشه کردند. این سکوت، همان چراغ سبزی بود که اسرائیل از شورای امنیت و معادلات چندجانبه دریافت کرد (اینجا). البته، متعاقب حمله ایالات متحده به تاسیسات هسته‌ای ایران، پاکستان، روسیه و چین، پیشنهاد قطعنامه‌ای را ارائه دادند که با تحقق آتش‌بس رها شد. (اینجا)

این حقیقت تلخ، بار دیگر نشان داد که در جهانی که قواعد مبهم «نظم بین‌المللی مبتنی بر قاعده» جای نظم حقوقی صریح را گرفته و روابط قدرتی به مراتب پیشی گرفته از اخلاقیات و معاهدات، چتر حمایتی واقعی برای کشورهای منزوی وجود ندارد. سازمان ملل که روزگاری بزرگ‌ترین کارگاه تولید قواعد و نُرم‌های بین‌المللی بود، امروز در مواجهه با معادلات اراده‌محور قدرت‌های بزرگ، بیشتر به محفلی برای توجیه و تفسیر دست‌وپا بسته بدل شده است؛ نهادی که با مکانیسم وتو، عملاً گروگان اعضای دائم شده و در برابر اراده‌ی ژئوپلیتیک آنان توان چانه‌زنی مستقل ندارد.

تراژدی آنجاست که در همین خلأ، کشوری چون ایران میراث تنهایی استراتژیک را از دل تاریخ منطقه‌ای خود به دوش می‌کشد و به واسطه‌ی ناکارآمدی کانال‌های دیپلماسی حرفه‌ای و ضعف پیوندهای متنوع دوجانبه، نتوانسته است در بزنگاه‌های امنیتی شبکه‌ای از هم‌پیمانان واقعی را در کنار خود داشته باشد. نه شرق و نه جهان اسلام که هریک بنا به مصلحت، احتیاط یا منافع اقتصادی حاضر به تقابل آشکار با اسرائیل نبودند، حاضر نشدند هزینه‌ای برای تقویت موقعیت تهران در شورای امنیت پردازند. نتیجه هم روشن است؛ تنهایی مضاعف در بحران، آن هم در نظامی جهانی که هم‌زمان قواعدش متزلزل شده و نهادهایش فرسوده.

اگر تا دیروز دیپلماسی چندجانبه بوروکراتیک از دل قواعد و ساختارهای ملل متحد برای کشورهای کوچک و متوسط سیر بود، امروز این سپر ترک برداشته است. کشورهای نوظهور، به‌ویژه در جنوب و شرق، به‌خوبی آموخته‌اند که برای تأمین امنیت، توسعه و منافع ملی، پیمان‌های دوجانبه و شبکه‌های منعطف مهم‌ترین ضامن بقا هستند. همان‌طور که کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس با مهارت دیپلماسی خود و قراردادهای چندلایه، توانسته‌اند در میانه‌ی رقابت چین و آمریکا و بحران انرژی، امنیت خود را چندجانبه‌سازی کنند (اینجا).

شوربخانه کشور ما، با اتکا به میراث مقاومت صرف و بدون پیوندسازی موازی، امروز در بزنگاه انزوای دیپلماتیک، بهای غفلت از سرمایه‌گذاری مؤثر بر توافقات دوجانبه و شبکه‌سازی فعال را می‌پردازد. انفعالی که در شورای امنیت دیدیم، یک پیام روشن دارد که در جهانی که قواعد تنها روی کاغذند و شورای امنیت هم قفل خورده است، هیچ چیز جز روابط هوشمندانه دوجانبه و یا شبکه‌ای، تضمینی برای دفع تهدید و حفظ امنیت نخواهد بود.

از این نقطه است که گذار تاریخی از قواعد به قراردادهای معنا می‌یابد؛ تلاقی نیاز ناگزیر ایران به بازطراحی سیاست خارجی با واقعیت فروپاشی سپرهای حقوقی کلاسیک؛ مسیری که بدون دیپلماسی حرفه‌ای و شبکه‌سازی متنوع، پیمودنش ناممکن است.

از دفاع مشروع پیش‌دستانه تا نقض حقوق بین‌الملل بشردوستانه: بررسی حقوقی جنگ دوازده‌روزه اسرائیل علیه ایران

امیرحسین عسگری - دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل عمومی دانشگاه تهران و فاطمه امیری - دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی

جنگ دوازده‌روزه میان دولت اسرائیل علیه جمهوری اسلامی ایران که در ۱۳ ژوئن سال ۲۰۲۵ رخ داد، از منظر حقوق بین‌الملل اهمیت بسزایی دارد و پرسش‌های بنیادینی را در زمینه قواعد حاکم بر توسل به زور و رفتار در مخاصمات مسلحانه مطرح می‌سازد. در این یادداشت، مبانی حقوقی مرتبط با «*jus ad bellum*» به معنای حقوق توسل به زور و «*jus in bello*» که معادل حقوق بین‌الملل بشردوستانه است، مورد بررسی قرار می‌گیرد. دولت اسرائیل، به عنوان آغازگر این درگیری، توسل به زور را با استناد به دفاع پیش‌دستانه توجیه کرده است؛ امری که از سوی مراجع و نهادهای بین‌المللی مورد تردید جدی قرار گرفته است. هدف این پژوهش، تحلیل عدم مشروعیت اقدام اسرائیل در چارچوب ماده ۵۱ منشور سازمان ملل متحد و همچنین بررسی نقض احتمالی اصول حقوق بشردوستانه بین‌المللی و مسئولیت بین‌المللی ناشی از آن است.

چارچوب حقوقی توسل به زور

بر اساس بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد، توسل به زور در روابط بین‌المللی اصولاً ممنوع است و تنها در دو وضعیت محدود، یعنی دفاع مشروع طبق ماده ۵۱ همان سند یا مجوز صریح شورای امنیت سازمان ملل، مشروع تلقی می‌شود. مفاد ماده ۵۱، دفاع مشروع را در صورتی که حمله مسلحانه‌ای واقع شده باشد، مجاز می‌داند. این شرط صراحتاً دلالت بر وقوع عینی و فعلی حمله دارد، نه صرفاً وجود تهدید یا پیش‌بینی آن.

در جریان مخاصمه دوازده‌روزه ایران و اسرائیل، دولت اسرائیل آغاز حملات خود را با استناد به دفاع پیش‌دستانه توجیه کرده است؛ ادعایی که در قالب دفاع پیش از وقوع حمله یا تهدید آشکار در حقوق بین‌الملل، با تفسیرها و ملاحظات جدی همراه است. هرچند برخی رویه‌های دولتی - عمدتاً پس از حملات ۱۱ سپتامبر - تلاش کرده‌اند مفهوم تهدید قریب‌الوقوع را در این زمینه بسط دهند، اما رویه غالب دیوان بین‌المللی دادگستری (از جمله در قضیه نیکاراگوئه علیه

ایالات متحده و نیز نظر مشورتی ساخت دیوار حائل در سرزمین فلسطین اشغالی) حاکی از رویکردی سخت گیرانه نسبت به مشروعیت استفاده از زور پیش‌دستانه است و بر لزوم تحقق حمله مسلحانه به صورت بالفعل تأکید می‌کند. افزون بر آن، گزارش‌های نهادهای ناظر، از جمله دفتر کمیسیون عالی حقوق بشر سازمان ملل پیرامون این درگیری، نشان می‌دهند که حملات اسرائیل فاقد مستندات معتبر از وقوع قریب‌الوقوع تهدید نظامی از سوی ایران بوده و از منظر حقوقی، با اصل تناسب و ضرورت در دفاع مشروع نیز هم‌خوانی ندارد. در نتیجه، توسل به زور از سوی اسرائیل فاقد مشروعیت حقوقی بوده و مشمول اصل منع کلی استفاده از زور تلقی می‌شود که خود می‌تواند به ایجاد مسئولیت بین‌المللی منجر شود.

حقوق بین‌الملل بشردوستانه و نقض اصول آن

حقوق بین‌الملل بشردوستانه، که قواعد حاکم بر رفتار طرفین در مخاصمات مسلحانه را تنظیم می‌کند، در اساس بر دو هدف بنیادین استوار است: کاستن از آلام انسانی ناشی از جنگ و حمایت از افراد غیرنظامی و اهداف غیرنظامی. در مخاصمات بین‌الدولی، از جمله درگیری میان ایران و اسرائیل، این حقوق عمدتاً از طریق کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو ۱۹۴۹ و پروتکل‌های الحاقی آن، به‌ویژه پروتکل اول ۱۹۷۷، اعمال می‌شود.

سه اصل بنیادین در حقوق بشردوستانه، تفکیک، تناسب و احتیاط بر تعهدات رفتاری طرف‌های مخاصمه حاکم‌اند. بر اساس اصل تفکیک (ماده ۴۸ پروتکل اول)، طرف‌های درگیر موظف‌اند همواره بین اهداف نظامی و غیرنظامی تفکیک قائل شوند و حملات خود را منحصرأ متوجه اهداف نظامی نمایند. مطابق ماده ۵۱، هرگونه حمله مستقیم یا بی‌تمایز علیه جمعیت غیرنظامی ممنوع است. اصل تناسب، که در ماده ۵۱(ب) بیان شده، طرف مخاصمه را از انجام حملاتی که منجر به تلفات گسترده غیرنظامیان در مقایسه با مزیت نظامی مورد انتظار شود، منع می‌کند. همچنین، اصل احتیاط در ماده ۵۷ طرفین را ملزم می‌کند که در برنامه‌ریزی و اجرای عملیات نظامی، کلیه اقدامات ممکن را برای جلوگیری از آسیب به غیرنظامیان اتخاذ کنند.

در جریان جنگ دوازده‌روزه، اماکن غیرنظامی در ایران هدف قرار گرفتند. علاوه بر آن، برخی حملات به پالایشگاه‌ها که فاقد ارزش نظامی فوری بوده‌اند، از منظر اصل تناسب محل تردید جدی‌اند. فقدان هشدار قبلی، کاربرد تسلیحات انفجاری در مناطق پرجمعیت و عدم اتخاذ تدابیر لازم برای کاهش آسیب به غیرنظامیان نیز با تعهدات ناشی از ماده ۵۷ پروتکل اول الحاقی مغایرت دارد.

با توجه به حجم و ماهیت این اقدامات و در صورت اثبات عمد یا بی‌مبالاتی شدید، این اقدامات ممکن است مصداق نقض‌های جدی حقوق بین‌الملل بشردوستانه باشند که مسئولیت بین‌المللی اسرائیل را به‌عنوان طرف مخاصمه مستقر می‌سازد و حتی می‌تواند در صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی قرار گیرد. امر اخیر مشروط بر ارجاع یا پذیرش

صلاحیت توسط طرفین یا شورای امنیت سازمان ملل متحد است که ذیل ماده ۱۳ اساسنامه رم دیوان کیفری بین‌المللی پیش‌بینی شده است.

مسئولیت بین‌المللی اسرائیل در چارچوب حقوق بین‌الملل

مسئولیت بین‌المللی یکی از مبانی کلیدی نظام حقوق بین‌الملل است که بر اساس آن، هرگاه یک دولت مرتکب عملی خلاف قواعد و تعهدات بین‌المللی شود، مسئولیت حقوقی ناشی از آن بر عهده وی قرار می‌گیرد. اصول حاکم بر مسئولیت بین‌المللی، از جمله در «طرح پیش‌نویس کمیسیون حقوق بین‌الملل در خصوص اعمال متخلفانه دولت‌ها» تدوین شده‌اند و شامل عناصر اصلی مانند ارتکاب عمل خلاف، انتساب آن به دولت و وجود خسارت یا زیان است. در زمینه جنگ دوازده‌روزه اقدامات اسرائیل نظیر حملات هوایی به مراکز درمانی، کشتار غیرنظامیان و توسل به زور پیش‌دستانه، مصادیق بارز اعمال مغایر با حقوق بین‌الملل به شمار می‌آیند. این اقدامات نه تنها حقوق بشر و حقوق بین‌الملل بشردوستانه را نقض کرده‌اند، بلکه تعهدات بنیادین دولت‌ها در خصوص احترام به تمامیت ارضی و حاکمیت ملی را نیز به چالش کشیده‌اند.

بر اساس حقوق بین‌الملل، دولت متخلف موظف به جبران خسارات ناشی از اقدامات خود است. این جبران می‌تواند شامل بازسازی زیرساخت‌ها، پرداخت غرامت به آسیب‌دیدگان و اتخاذ تدابیری برای پیشگیری از تکرار نقض‌ها باشد. اصل مسئولیت جبرانی، به عنوان یکی از ارکان مسئولیت بین‌المللی، به منظور بازگرداندن وضعیت به پیش از تخلف طراحی شده است.

علاوه بر جبران خسارات، جامعه بین‌الملل نقش مهمی در تضمین عدم تکرار چنین تخلفات دارد. این امر می‌تواند از طریق فشار سیاسی، تحریم‌های بین‌المللی و در مواردی ارجاع پرونده به دادگاه‌های بین‌المللی مانند دیوان کیفری بین‌المللی صورت گیرد. همچنین، کمیسیون حقوق بین‌الملل با ارائه اصول و راهنمایی‌های مربوط به مسئولیت دولت‌ها، به تبیین سازوکارهای اعمال مسئولیت بین‌المللی کمک شایانی نموده است.

اقدامات اسرائیل در این درگیری از منظر مسئولیت بین‌المللی دولت، مستلزم بررسی دقیق حقوقی و واکنش‌های موثر جامعه بین‌المللی است تا اصول حقوق بین‌الملل حفظ و تضمین گردد.

نتیجه

تحلیل جنگ دوازده روزه میان ایران و اسرائیل از منظر حقوق بین‌الملل آشکار می‌سازد که دولت اسرائیل با توسل به زور و هدف قرار دادن گسترده زیرساخت‌های غیرنظامی، مرتکب نقض صریح تعهدات خود تحت دو شاخه اصلی حقوق مخاصمات مسلحانه شده است. از سویی، اقدام پیش‌دستانه بدون مجوز شورای امنیت، مصداق بارز نقض اصل ممنوعیت توسل به زور در ماده ۲ بند ۴ منشور ملل متحد به شمار می‌رود و از سوی دیگر، حملات به مراکز درمانی، آموزشی و سکونت‌گاه‌های غیرنظامی به روشنی ناقض اصول بنیادین حقوق بین‌الملل بشردوستانه از جمله اصول تفکیک، تناسب و ضرورت نظامی است.

در چارچوب مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها، مطابق با «طرح پیش‌نویس کمیسیون حقوق بین‌الملل درباره مسئولیت دولت‌ها» (۲۰۰۱)، چنین اعمالی واجد وصف نقض حقوق بین‌الملل بوده و مستوجب جبران، توقف فوری و تضمین عدم تکرار هستند. این نقض‌ها، به‌ویژه در صورت ارتکاب به‌شکل سازمان‌یافته و مستمر، می‌توانند زمینه‌ساز پیگیری در دیوان کیفری بین‌المللی نیز باشند. به‌ویژه اگر عناصر لازم برای اثبات جنایت جنگی احراز گردد.

از این منظر، مسئولیت اسرائیل صرفاً یک امر نظری یا اخلاقی نیست، بلکه یک الزام حقوقی دقیق و دارای آثار عملی برای روابط بین‌المللی است. جامعه بین‌المللی، به‌ویژه از طریق سازوکارهایی چون شورای امنیت، شورای حقوق بشر، دیوان بین‌المللی دادگستری و همچنین گزارشگران ویژه سازمان ملل، باید با بهره‌گیری از ظرفیت‌های حقوقی موجود، به اجرای این مسئولیت‌ها کمک کند.

در این میان، نقش مراکز پژوهشی، نهادهای غیردولتی، و دانشگاه‌ها در مستندسازی تخلفات و تدوین چارچوب‌های حقوقی شفاف برای مواجهه با چنین وضعیت‌هایی، حیاتی است. تلاش برای تقویت ظرفیت پاسخگویی حقوقی در موارد نقض، گامی بنیادین برای تضمین حاکمیت قانون در روابط بین‌الملل و پیشگیری از چرخه‌های تکرارشونده خشونت محسوب می‌شود.

تحقق عدالت بین‌المللی بدون مسئول‌پذیری دولت‌ها در قبال اعمال خود، مفهومی ناقص و تهی خواهد بود.

تأسیسات هسته‌ای؛ هدف مشروع یا ممنوع؟ بررسی مداخله نظامی ایالات متحده در مخاصمه ایران و اسرائیل در پرتو حقوق بین‌الملل

فرید فتحی - دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل دانشگاه تهران، دانشکده گان فارابی

در نیمه شب ۲۲ ژوئن ۲۰۲۵، جهان شاهد رخدادی بی‌سابقه و تحول‌آفرین بود؛ عملیات مخوفی با نام رمز Operation Midnight Hammer که طی آن نیروهای هوایی و دریایی ایالات متحده تأسیسات هسته‌ای ایران را در فردو، نظنز و اصفهان هدف قرار دادند. این اقدام، در عرصه حقوق بین‌الملل پرسش‌هایی بنیادین را درباره مشروعیت توسل به زور، سازوکارهای دفاع مشروع و حدود مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها برانگیخت. این بحث در پی آن است تا این رویداد را نه صرفاً از دیدگاه پیامدهای میدانی و نظامی، بلکه در چارچوب نظامات حقوقی بین‌المللی تبیین کند؛ از منشور ملل متحد گرفته تا اصول حقوق مخاصمات مسلحانه و مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها.

در بامداد ۲۲ ژوئن هفت بمب افکن B-2 Spirit به همراه یک ناوگان گسترده هوایی، نزدیک به ۱۴ بمب MOP گول پیکر (GBU-57) را بر تأسیسات زیرزمینی فردو و نظنز فرود آوردند و موشک‌های هوا به زمین توماهوک از زیردریایی‌های آمریکایی به سمت اصفهان شلیک شد. (cbcnews.com)
(theaustralian.com.au) تصاویر ماهواره‌ای نشان دهنده حفره‌های عظیم الجثه در ورودی فردو و بخش‌هایی از نظنز است، هرچند جزئیات ساختار زیرزمینی همچنان مبهم باقی مانده است.

رئیس‌جمهور ایالات متحده، دونالد ترامپ، در سخنرانی خود این حملات را «موفقیت نظامی عظیم» توصیف کرد و مدعی شد که تأثیرات طولانی مدت بر برنامه هسته‌ای ایران خواهد داشت. اما خیلی زود آژانس اطلاعات دفاعی آمریکا (DIA) گزارش داد که این حملات تأثیر تخریبی دائمی نداشته‌اند و شاید تنها برنامه هسته‌ای ایران تا چند ماه به تأخیر انداخته باشد. (cfir.org) در مقابل، آژانس بین‌المللی انرژی اتمی اعلام کرد که با وجود «تخریب قابل توجه»، هیچ افزایش تشعشع در اطراف سایت‌ها دیده نشده و همچنان بر نظارت‌های خود ادامه می‌دهد. این تناقض میان اظهارات دولت آمریکا، نهادهای امنیتی و ناظران بین‌المللی، اولاً نشان دهنده تقابل انسجام روایت‌ها و ثانیاً تأملی جدی برای تحلیل حقوقی دقیق رویداد است.

نخستین گام در ارزیابی مشروعیت یا ممنوعیت، رجوع به ماده ۲(۴) منشور ملل متحد است. این قاعده، ستون فقرات نظام معاصر منع استفاده از زور است و تنها استثنای آن در ماده ۵۱ منشور گنجانده شده است که به دفاع مشروع در برابر حمله مسلحانه تصریح می‌کند. توسل به زور بدون مجوز شورای امنیت یا خارج از حدود دفاع مشروع، اساساً ناقض حقوق بین‌الملل تلقی می‌شود.

ایالات متحده در بیانیه‌ای رسمی مدعی شد که این حملات به منظور دفاع از خود و از متحد خود، اسرائیل، در برابر تهدید قریب‌الوقوع ناشی از فعالیت‌های هسته‌ای ایران انجام شده‌اند. اما ادعای دفاع مشروع پیش‌دستانه حتی با استناد به دکترین «بوش» یا نظریه تهدید در حال ظهور (imminent threat) در حقوق عرفی بین‌الملل مشروعیت قطعی ندارد. دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه مشهور نیکاراگوئه علیه ایالات متحده (۱۹۸۶) تصریح می‌کند که مفهوم دفاع مشروع تنها در صورتی مجاز است که یک «حمله مسلحانه واقعی» رخ داده باشد و استفاده از زور باید «فوری، متناسب و ضروری» باشد (ICJ Nicaragua Case, 1986).

در حمله به فردو، هیچ مدرک عینی دال بر آغاز حمله مسلحانه از سوی ایران یا حتی وجود تهدید فوری علیه ایالات متحده ارائه نشد. حتی اگر ایران در حال افزایش ظرفیت غنی‌سازی بوده باشد، چنین توسعه‌ای تا زمانی که در چارچوب نظارت آژانس بین‌المللی انرژی اتمی باشد، نقض صریح معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای (NPT) یا تهدید فوری محسوب نمی‌شود. به عبارت دیگر، حمله ۲۲ ژوئن، نه تنها فاقد مجوز شورای امنیت بود، بلکه در فقدان معیارهای شناسایی شده عرفی و قراردادی دفاع مشروع نیز صورت گرفت. از این منظر، اقدام مزبور نقض صریح اصل منع توسل به زور است.

حتی در صورتی که حمله نظامی مشروع تلقی شود (که در این مورد منتفی است)، حقوق بین‌الملل بشردوستانه، به ویژه کنوانسیون‌های ژنو ۱۹۴۹ و پروتکل اول الحاقی ۱۹۷۷، بر نحوه استفاده از زور نظارت دارد. مطابق ماده ۵۲(۲) پروتکل اول:

«اهداف نظامی محدود به اشیایی هستند که به موجب ماهیت، محل، هدف یا استفاده‌شان در آن زمان، مشارکت مؤثری در عملیات نظامی داشته و انهدام آن‌ها مزیت نظامی معینی را فراهم آورد».

سؤال اساسی اینجاست: آیا سایت فردو یا نظیر آن منظر حقوق بشردوستانه «هدف نظامی» تلقی می‌شوند؟ در بررسی عینی به این نکات می‌رسیم که تأسیسات مورد حمله، تحت نظارت رسمی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی بوده‌اند؛ این سایت‌ها در زمان حمله، تسلیحات نظامی ذخیره نمی‌کردند؛ مشارکت مستقیم در یک عملیات نظامی اثبات نشده است. در نتیجه، هدف‌گیری چنین تأسیساتی با اصل تفکیک (Distinction) و اصل ضرورت نظامی تعارض جدی دارد.

اصل تناسب ایجاب می‌کند که منفعت نظامی مورد نظر با آسیب‌های ناخواسته به غیرنظامیان و محیط‌زیست مقایسه و سنجیده شود. اگرچه گزارش‌ها از عدم وقوع تشعشعات هسته‌ای حکایت دارد، اما ماهیت ریسک‌برانگیز حمله به تأسیسات حساس، می‌تواند نوعی بی‌مبالاتی غیرقابل توجیه باشد.

طبق اصل مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها، هرگاه کشوری بدون مجوز حقوقی یا دلایل معتبر حقوق بین‌الملل عام، اقدام به توسل به زور کند، مسئولیت جبران خسارت و پیامدهای حقوقی به عهده آن دولت خواهد بود. در مورد حمله ۲۲ ژوئن و نقض ماده ۲(۴) منشور ملل متحد، ایالات متحده بدون مصوبه شورای امنیت و بدون تهدید مسلحانه مستند، خودسرانه به زور متوسل شد؛ عاملی که به صراحت دلیل اقدام (ایران فاقد سلاح هسته‌ای و تهدید عملی فوری بود) نقض‌کننده مقررات منشور است. اگرچه دولت آمریکا مدعی بود اهداف صرفاً نظامی بوده‌اند، اما طبق پروتکل الحاقی، تأسیسات هسته‌ای که در زمان حمله کاربرد نظامی نداشته‌اند هدف نظامی مشروع محسوب نمی‌شوند؛ لذا احتمال نقض اصول تفکیک و ضرورت ایجاد می‌شود. ایران در واکنش خود، علاوه بر درخواست مجوز فوری شورای امنیت، از طریق سازوکارهای NPT و آژانس به دنبال شکایت حقوقی رسمی خواهد بود؛ هرچند خروج احتمالی ایران از NPT می‌تواند فرایند را پیچیده‌تر کند.

واکنش‌های جهانی به عملیات Midnight Hammer متنوع اما جدی بودند:

شورای امنیت جلسه اضطراری برگزار کرد و برخی اعضا از جمله چین، روسیه و کشورهای اروپایی این اقدام را «نقض منشور» خواندند و خواستار توقف و بازگشت به دیپلماسی شدند؛ در مقابل، برخی کشورهای غربی مثل اسرائیل و دولت استرالیا از آن دفاع کردند. (abc.net.au) دبیرکل سازمان ملل با اشاره به «تشدید خطرناک» وضعیت، نسبت به فروپاشی رژیم عدم‌اشاعه هشدار داد و اعلام کرد که حمله به تأسیسات هسته‌ای در مناطق حساس، پیامدهای فراتر از جغرافیای درگیری دارد.

در این میان، نگرانی تحلیلگران حقوقی مثل پروفیسور بن سول (ANU) و دونالد راثول (دانشگاه بریزبن) مطرح شد که این حمله «واضحاً خلاف منشور» بوده و توسل به دفاع پیش‌دستانه بدون شواهد حمله قریب‌الوقوع مشروعیت ندارد.

برای جلوگیری از بروز مجدد چنین حملاتی، توصیه می‌شود که بر اصول سختگیرانه دفاع مشروع تأکید شود؛ تقویت نظارت شورای امنیت قبل از استفاده از زور در موارد ادعای تهدید هسته‌ای، از جمله الزامی کردن بررسی دقیق آژانس مدنظر باشد؛ و تقویت پروتکل شدید حفاظت از تأسیسات هسته‌ای در حقوق بشردوستانه تا استفاده از توانایی زیرساختی آنها را منوط به کاربرد نظامی واقعی کند.

بطور کلی، حمله آمریکا در تاریخ ۲۲ ژوئن ۲۰۲۵، اگرچه از منظر ابزار نظامی یکی از پیچیده‌ترین عملیات‌ها بود با مشارکت B-2، موشک‌های توماهاوک و بمب‌های قدرتمند، اما از منظر حقوق بین‌الملل، اقدامی است که بدون توجیه حقوقی محکم، نظم مبتنی بر قوانین را تهدید می‌کند. نادیده گرفتن اصول اساسی منشور و حقوق جنگ، پیامدهایی

همچون تخریب اعتماد به میانجیگری بین‌المللی و تشدید رقابت‌های تسلیحاتی هسته‌ای را به همراه خواهد داشت. شکاف میان روایات رسمی آمریکا و واقعیت‌های فنی (مطابق گزارش‌های اطلاعاتی و نهادهای مستقل) نشان‌دهنده لزوم اتخاذ معیارهای حقوقی روشن و شفاف برای ارزیابی میزان مشروعیت و نسبت قوت ادعاست. مسئولیت بین‌المللی آمریکا خواه در قالب جبران خسارت، خواه در محکومیت حقوقی عملاً آغاز شده، و رفتار آینده جامعه جهانی در پاسخ به این اقدام تعیین‌کننده خواهد بود.

به‌طور خلاصه، این حمله نمونه‌ای بارز از تقابل میان زور و قانون است؛ پرسشی که بیش از هر چیز حول «آیا یک‌جانبه‌گرایی نظامی می‌تواند نظم حقوقی را جایگزین کند؟» می‌چرخد.

توصیف داده های مالی در چارچوب حقوق بین الملل بشردوستانه: تحلیل حملات سایبری به زیرساخت های مالی ایران

معصومه نوربخش باغبادرانی _ وکیل دادگستری و دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی

در ژوئن ۲۰۲۵، هم زمان با تشدید درگیری های نظامی میان ایران و اسرائیل، زیرساخت های مالی ایران از جمله بانک سپه و صرافی نویتکس هدف حملات سایبری گسترده ای قرار گرفتند. این حملات که با تخریب داده های بانکی، سرقت دارایی های دیجیتال و افشای اطلاعات حساس همراه بود، جلوه ای از هم پوشانی فزاینده میان فضای فیزیکی و سایبری در مخاصمات معاصر را به نمایش گذاشت. گروه هکری «کنجشک درنده» مسئولیت این اقدامات را بر عهده گرفت و با استناد به نقش ادعایی این نهادها در نقض تحریم ها و تأمین مالی فعالیت های ممنوعه، آنها را اهداف مشروع معرفی کرد. چنین ادعاهایی، در صورت اثبات، می توانند پرسش هایی را درباره وضعیت حقوقی نهاد های مالی در چارچوب حقوق بین الملل بشردوستانه مطرح کنند، به ویژه آنکه مرز میان اهداف نظامی و غیرنظامی در بستر سایبری اغلب مبهم و مورد مناقشه است.

در این چارچوب، اعمال اصول بنیادین حقوق بشر دوستانه، از جمله تفکیک، تناسب و احتیاط، بر عملیات سایبری علیه اهداف مالی با چالش های مفهومی روبروست. در حالی که تخریب داده ها ممکن است در صورت ایجاد اختلال عملکردی در زیرساخت ها به عنوان «حمله» تلقی شود، سرقت یا افشای داده ها لزوماً چنین معیاری را برآورده نمی کند و در ناحیه ای خاکستری از منظر حقوقی قرار می گیرد. این تمایز، پرسش هایی اساسی در خصوص شمول داده ها در تعریف «اشیاء» تحت حمایت حقوق بین الملل بشر دوستانه ایجاد می کند. هم زمان، مسئله انتساب این حملات به دولت ها نیز همچنان در هاله ای از ابهام باقی مانده است. بهره گیری از بازیگران غیردولتی برای انجام حملات سایبری، فرآیند اثبات کنترل مؤثر و در نتیجه مسئولیت بین المللی دولت ها را دشوار ساخته و چالش های ساختاری حقوق بین الملل موجود را برجسته تر کرده است. باری، مطالعه حاضر با هدف تحلیل قابلیت اعمال حقوق بین الملل بشر دوستانه بر حملات سایبری علیه زیرساخت های مالی، این پرسش را در مرکز بررسی خود قرار می دهد که آیا داده های مالی، به عنوان بخشی از زیرساخت های حیاتی، واجد شرایط برخورداری از حمایت حقوقی مؤثر در چارچوب قواعد موجود حقوق بین الملل بشر دوستانه هستند؟ و در غیاب تعاریف روشن، چگونه می توان چارچوبی منسجم برای حفاظت از داده ها در بستر مخاصمات سایبری ارائه کرد؟

حقوق بین‌الملل بشردوستانه و جنگ سایبری: چارچوب مفهومی و چالش‌های تفسیری

اجماع فزاینده‌ای میان دولت‌ها، نهاد‌های بین‌المللی و مفسران حقوقی شکل گرفته است مبنی بر اینکه حقوق بین‌الملل بشردوستانه، بر عملیات سایبری انجام شده در بستر درگیری‌های مسلحانه قابل اعمال است. این مجموعه قواعد، صرف نظر از ابزار مورد استفاده، ناظر بر نحوه انجام مخاصمات است و اصول آن همچون تفکیک، تناسب و احتیاط، بر رفتار دولت‌ها در فضای سایبری نیز حاکم تلقی می‌شوند. با وجود این توافق کلی، همچنان چالش‌های جدی در تفسیر و تطبیق اصول موجود با واقعیت‌های نوظهور جنگ سایبری مطرح است. پرسش‌هایی مانند کفایت قواعد فعلی یا لزوم تدوین قواعد جدید (*lex ferenda*) همچنان محل بحث اند و نبود تفسیرهای مشترک، زمینه ساز برداشت‌های متعارض از مشروعیت اقدامات عملیاتی در فضای دیجیتال شده است. این وضعیت نه تنها موجب تضعیف انسجام حقوق بین‌الملل، بلکه باعث پیچیدگی در تضمین حمایت مؤثر از غیرنظامیان نیز می‌شود.

یکی از مسائل محوری در تطبیق حقوق بین‌الملل بشردوستانه با عملیات سایبری، تعیین آستانه «حمله» است. اطلاق عنوان «حمله» در حقوق بشردوستانه موجب فعال شدن قواعد حمایتی می‌شود و به همین دلیل، تفسیر این مفهوم در فضای سایبری از اهمیت بنیادین برخوردار است. اگرچه به طور گسترده پذیرفته شده است که عملیاتی که منجر به آسیب یا خسارت قابل پیش‌بینی به اشخاص یا اشیاء شود، «حمله» محسوب می‌شود، اما تفسیر معنای «خسارت» محل اختلاف است. برخی دولت‌ها مانند دانمارک و اسرائیل صرفاً خسارت فیزیکی را ملاک تعریف حمله می‌دانند. در مقابل، رویکرد گسترده‌تری که توسط کمیته بین‌المللی صلیب سرخ (ICRC) و شماری از دولت‌ها چون آلمان، فرانسه و ژاپن حمایت می‌شود، بر آن است که اختلال عملکرد سیستم‌ها حتی بدون خسارت فیزیکی مستقیم می‌تواند به مثابه حمله تلقی شود، زیرا اثر آن با حمله فیزیکی هم‌سنگ است. این تفسیر عملکرد محور، که بر مبنای آثار واقعی عملیات استوار است، با هدف اولیه حقوق بین‌الملل بشردوستانه در تضمین حمایت از غیرنظامیان سازگاری بیشتری دارد. (اینجا)

حملات سایبری ژوئن ۲۰۲۵ به زیرساخت‌های مالی ایران، از جمله بانک سپه و صرافی نویتکس، نمونه روشنی از اهمیت این اختلاف تفسیری است. این حملات که منجر به قطع خدمات بانکی، عدم دسترسی به حساب‌ها، افشای اطلاعات و سرقت دارایی‌های دیجیتال شدند، آثار عملیاتی جدی برجای گذاشتند. اگر معیار «از دست رفتن عملکرد» به‌عنوان آستانه حمله پذیرفته شود، این اقدامات در چارچوب قواعد حمایتی حقوق بین‌الملل بشردوستانه قرار می‌گیرند و اصولی چون تناسب و تفکیک بر آنها حاکم خواهد بود. در مقابل، تفسیر محدودتر که تنها به خسارت فیزیکی توجه دارد، ممکن است این اقدامات عملیاتی را از شمول حقوق بین‌الملل بشردوستانه خارج کند و در نتیجه،

خلاً خطرناکی در حمایت از زیرساخت های غیرنظامی در جنگ های سایبری پدید آورد. این وضعیت بر ضرورت پذیرش رویکرد اثر محور برای حفظ کارآمدی قواعد بشر دوستانه در عصر دیجیتال تأکید می‌ورزد.

در این زمینه، منابع حقوق نرم همچون راهنمای تالین ۲.۰ و گزارش های گروه کارشناسان دولتی سازمان ملل متحد (GGE) نقش مهمی در تبیین و توسعه هنجار های رفتاری ایفا کرده‌اند. راهنمای تالین، به عنوان اولین تلاش جامع حقوقدانان برای تحلیل حقوق بین الملل در بستر سایبری، مباحثی چون تعریف حمله، وضعیت داده ها به عنوان شیء و آستانه مخاصمه را بررسی کرده است. گزارش های GGE نیز با تأیید اعمال منشور ملل متحد و پیشنهاد هنجارهایی چون خودداری از حمله به زیرساخت های حیاتی، در شکل دهی به انتظارات رفتاری دولت ها مؤثر بوده اند. با این حال، فقدان اجماع جهانی درباره مفاهیمی چون اعمال ماده ۵۱ منشور در واکنش به حملات سایبری، یا تعریف دقیق داده به عنوان شیء، نشان می دهد که این اسناد در عین تأثیرگذاری، فاقد قدرت الزام آور بوده و به تنهایی قادر به پر کردن خلأ های هنجاری موجود نیستند.

زیرساخت مالی به عنوان هدف: شیء غیرنظامی یا هدف نظامی؟

یکی از اصول بنیادین حقوق بین الملل بشردوستانه، اصل تفکیک است که دولت ها را موظف می کند میان اهداف نظامی و اشیاء غیرنظامی تمایز قائل شوند و تنها اهداف نظامی را مورد حمله قرار دهند. طبق ماده ۵۲ پروتکل الحاقی اول ۱۹۷۷، اشیاء غیرنظامی به آن دسته از اشیائی اطلاق می شود که ماهیتاً نظامی نیستند و نباید هدف حمله قرار گیرند، مگر آن که به دلیل ماهیت، موقعیت، کاربرد یا هدف خود، سهم مؤثری در عملیات نظامی داشته و تخریب یا غیرفعال سازی آنها مزیت نظامی مشخصی را در زمان حمله فراهم آورد. این معیار دوگانه (یعنی هم سهم مؤثر و هم مزیت نظامی) باید به صورت توأمان و با استناد به شرایط عینی در زمان حمله احراز شود. در صورت وجود تردید، اصل حمایت از اشیاء غیرنظامی اقتضا می کند که فرض بر غیرنظامی بودن شیء باشد. کاربست این معیار در خصوص زیرساخت های مالی، به ویژه در بستر جنگ سایبری، چالش برانگیز است. صرفاً بخشی از ساختار اقتصادی بودن یا نقش غیرمستقیم در تأمین مالی دولت، نمی تواند مبنای مشروع برای تبدیل یک مؤسسه مالی به هدف نظامی باشد. به ویژه، تفسیری که بر «توانمندی پشتیبانی جنگی» به عنوان مبنایی برای هدف گیری زیرساخت های اقتصادی تکیه می کند، می تواند دایره اهداف مشروع را به نحوی نگران کننده گسترش دهد و اصل محدود سازی حملات را بی اثر کند. این امر مستلزم وجود یک رابطه مستقیم و اثبات پذیر میان شیء مورد حمله و عملیات نظامی در حال انجام است.

در فضای سایبری، پیچیدگی مضاعفی ناشی از پدیده «استفاده دوگانه» بروز می کند؛ بدین معنا که یک سیستم ممکن است هم به عملکرد های غیرنظامی خدمت کند و هم، به صورت موقت یا پنهانی، مورد استفاده نظامی قرار گیرد. با این

حال، حقوق بین الملل بشردوستانه چنین طبقه‌بندی مستقلی را به رسمیت نمی‌شناسد؛ اشیاء یا نظامی هستند یا غیرنظامی. تنها در صورت اثبات سهم مؤثر در عملیات نظامی و وجود مزیت نظامی مشخص، یک شیء استفاده دوگانه ممکن است به هدف نظامی تبدیل شود. در غیر این صورت، هدف قرار دادن چنین زیرساخت‌هایی (مانند بانک‌ها یا صرافی‌های دیجیتال) می‌تواند مصداق نقض اصل تفکیک باشد، به‌ویژه اگر آثار حمله عمدتاً متوجه غیرنظامیان باشد. (اینجا)

در مورد بانک سپه و نوبیتکس، استناد گروه هکری «گنجشک درنده» به مشارکت این نهادها در دور زدن تحریم‌ها یا تأمین مالی فعالیت‌های تروریستی، تنها در صورتی از منظر حقوق بشردوستانه معتبر تلقی می‌شود که با شواهد قابل تأیید همراه باشد و نشان دهد این مؤسسات سهم مستقیم و مؤثری در اقدامات نظامی داشته‌اند. این بار اثبات، به ویژه در بستر سایبری، بسیار سنگین است؛ زیرا اثبات کارکرد نظامی یک مؤسسه مالی یا بخشی از آن مستلزم ارزیابی دقیق در «پایین‌ترین سطح ممکن عملی» است به این معنی که در سطح هر رایانه، کابل، روتر یا سایر دستگاه‌های خاصی که می‌توانند از یک شبکه یا سیستم به طور کلی جدا شوند باید این اثبات صورت گیرد. فقدان چنین تفکیک دقیقی، خصوصاً در حملاتی که منجر به اختلال گسترده خدمات بانکی، عدم دسترسی به حساب‌های غیرنظامیان و ایجاد ناآرامی اقتصادی شده‌اند، موجب می‌شود که این مؤسسات در زمره اشیاء غیرنظامی باقی بمانند. در نهایت، بدون اثبات معیارهای دوگانه هدف نظامی و عدم وجود شواهد مشخص از مزیت نظامی قابل حصول از تخریب داده‌های بانک سپه یا نوبیتکس، حملات یاد شده در چارچوب حقوق بین‌الملل بشردوستانه مشروعیت نخواهند داشت. این مسئله، در کنار خطر فزاینده تفسیرهای موسع از هدف نظامی در جنگ سایبری، هشدار دهنده فرسایش حفاظت حقوقی از زیرساخت‌های غیرنظامی است و لزوم تفسیر محدود و محتاطانه از استثنائات را یادآور می‌شود.

حمایت از داده‌های مالی به عنوان «شیء» تحت حقوق بین‌الملل بشردوستانه

یکی از مناقشه برانگیزترین مسائل در حقوق بشردوستانه سایبری، پرسش از وضعیت حقوقی داده‌ها به عنوان «شیء» تحت ماده ۵۲ پروتکل الحاقی اول است. اکثریت کارشناسان راهنمای تالین، با استناد به ماهیت ناملموس داده، آن را خارج از شمول «اشیاء» دانسته و بر تفسیری سنتی مبتنی بر فیزیکی بودن تأکید کرده‌اند. در مقابل، گروه اقلیت تهیه‌کننده راهنما و طیف گسترده‌ای از پژوهشگران بر این باورند که چنین تفسیری در دوران دیجیتال ناکافی است؛ زیرا داده‌ها واجد کارکردی بنیادین در نظام‌های حیاتی، از جمله نظام مالی، هستند و تخریب آنها می‌تواند تبعات انسانی جدی داشته باشد. این گروه بر لزوم تفسیر پویا تر حقوق بشر دوستانه بر پایه هدف اصلی آن یعنی کاهش آسیب به غیرنظامیان یا فشاری می‌کنند. اگر داده به عنوان «شیء» تلقی نشود، آنگاه قوانین هدف‌گیری (تفکیک، تناسب، احتیاط) بر آن اعمال نمی‌شوند و امکان هدف‌گیری داده‌های غیرنظامی از جمله داده‌های مالی حتی بدون خسارت فیزیکی یا مرگ و میر، وجود خواهد داشت. این خلأ می‌تواند به اقدامات گسترده‌ای مانند پاک‌سازی داده‌های

مالیاتی، سوابق بانکی، یا دارایی های دیجیتال بینجامد، بدون آنکه الزامات حقوق بشر دوستانه را فعال کند. چنین نتیجه ای در تضاد با فلسفه حمایتی این شاخه از حقوق بین الملل است. (اینجا) نمونه های اخیر مانند حمله به بانک سپه و نوبیتکس، که موجب اختلال در داده های مالی و از دست رفتن دسترسی غیر نظامیان به دارایی هایشان شد، به وضوح ضرورت حل این ابهام تفسیری را برجسته می کند. در صورتی که داده به عنوان شیء به رسمیت شناخته شود، آنگاه داده های غیر نظامی مشمول حمایت خواهند بود و تخریب آنها تنها در صورت رعایت اصول تناسب و احتیاط در جریان یک حمله مشروع مجاز خواهد بود. کمیته بین المللی صلیب سرخ نیز با پذیرش این دیدگاه، خواستار تفسیر موسع حقوق بشر دوستانه در راستای حمایت از جمعیت غیر نظامی در فضای دیجیتال شده و از دولت ها می خواهد مواضع شفاف و حمایتی در قبال داده های غیر نظامی اتخاذ کنند. در غیاب چنین تفسیری، حملاتی چون موارد اخیر، که مستقیماً بر رفاه مالی و زیربنای اقتصادی غیر نظامیان تأثیر می گذارند، ممکن است از دایره مسئولیت پذیری حقوقی خارج شوند. این وضعیت نه تنها نقض روح حقوق بین الملل بشردوستانه است، بلکه مخاطره ای برای امنیت دیجیتال غیر نظامیان در مخاصمات مسلحانه به شمار می رود. به همین دلیل، پذیرش داده های مالی به عنوان «شیء» تحت حمایت حقوق بشر دوستانه، گامی اساسی در پر کردن این خلأ و تضمین حمایت مؤثر از غیر نظامیان در عصر جنگ های سایبری تلقی می شود. مسئله ای که رابین گایس و هنینگ لاهمن نیز در نوشته خودشان در «آکادمی ژنو حقوق بین الملل بشردوستانه و حقوق بشر» به صراحت بدان تأکید داشته اند، هر چند نویسندگان فراتر از این بحث رفته و خواستار بحث گسترده تر برای حمایت کامل از محرمانگی، یکپارچگی و دسترس پذیری داده ها در جوامع دیجیتالی شده هستند.

اعمال اصول حقوق بین الملل بشردوستانه بر حملات سایبری به سیستم های مالی

در زمینه مخاصمات مسلحانه سایبری، به ویژه حملات به زیرساخت های مالی، سه اصل بنیادین حقوق بین الملل بشردوستانه (تفکیک، تناسب و احتیاط) به طور ویژه ای به چالش کشیده می شوند. ماهیت دوگانه، پیچیده و درهم تنیده سامانه های مالی، کاربرد این اصول را با موانع فنی و مفهومی قابل توجهی مواجه کرده است.

نخست، «اصل تفکیک» دولت ها را ملزم می سازد که میان اهداف نظامی و غیر نظامی تمایز قائل شوند و تنها اهداف نظامی را مورد حمله قرار دهند. بانک ها و مؤسسات مالی، در اصل، زیرساخت هایی غیر نظامی تلقی می شوند، مگر آنکه مشارکتی مؤثر و مستقیم در اقدامات نظامی داشته باشند. با این حال، در جنگ سایبری، تشخیص و تفکیک چنین مشارکتی دشوار است، زیرا زیرساخت های مالی اغلب به طور همزمان به مقاصد نظامی و غیر نظامی خدمت می کنند. این وضعیت، آن ها را در رده اشیاء «استفاده دوگانه» قرار می دهد. حملات اخیر به بانک سپه و صرافی نوبیتکس نمونه

ای بارز از این چالش اند: حتی در صورتی که بخشی از این نهاد ها نقش نظامی ایفا کرده باشند، دامنه و شدت اختلال در خدمات بانکی و مالی غیر نظامیان، نشانه ای از عدم رعایت اصل تفکیک یا بهره‌گیری از ابزار هایی ذاتاً بی رویه است. «اصل تناسب» حملاتی را منع می‌کند که خسارت غیر نظامی پیش بینی شده آن‌ها، در مقایسه با مزیت نظامی ملموس و مستقیم، مفرط و غیر قابل توجیه باشد. کاربرد این اصل در حوزه سایبری، به‌ویژه در زمینه آسیب های اقتصادی، اختلال در خدمات مالی و نابودی داده‌ها، با دشواری های مضاعف مواجه است. چگونه می‌توان از دست رفتن دارایی های دیجیتال میلیون ها کاربر یا بی ثباتی گسترده در شبکه بانکی را با مزیت احتمالی ای چون قطع تأمین مالی دشمن مقایسه و ارزیابی کرد؟ سوم، «اصل احتیاط» در حمله طرف های درگیر را ملزم می‌سازد که تمام اقدامات ممکن را برای به حداقل رساندن آسیب غیر نظامی انجام دهند. در بستر سایبری، این شامل طراحی ابزار هایی چون بدافزار های تبعیض‌گذار، تأیید مشروعیت اهداف و ارائه هشدار مؤثر می‌شود. با این حال، ماهیت غیر قابل پیش بینی، خود تکثیر شونده و فرامرزی بد افزار های سایبری، تحقق عملی این اصل را به ویژه در حملات به سیستم های مالی دشوار کرده است. در حملات گزارش شده به بانک سپه و نویتکس، مقیاس اختلال و از دست رفتن خدمات مالی به گونه ای بوده است که این پرسش را مطرح می‌کند: آیا طرف مهاجم تمام احتیاط های لازم را برای کاهش آسیب به داده‌ها، حساب‌ها و کاربران غیرنظامی رعایت کرده است؟ شواهد موجود نشان می‌دهد که یا این احتیاط‌ها اتخاذ نشده اند یا ابزار های انتخاب شده، از اساس، فاقد قابلیت تمایز و کنترل لازم بوده اند. در مجموع، کاربرد اصول بنیادین حقوق بشردوستانه بر حملات سایبری به زیرساخت های مالی نه تنها نیازمند تفسیر های تطبیقی و توسعه یافته از مفاهیم سنتی این حوزه است، بلکه مستلزم پاسخ به چالش های فنی خاص فضای سایبری نیز هست. زیرساخت های مالی به‌عنوان شریان‌های حیاتی برای زندگی غیر نظامی، مستحق حفاظت مضاعف هستند. نقض اصول تفکیک، تناسب و احتیاط در این حوزه می‌تواند پیامد های انسانی و اقتصادی گسترده ای ایجاد کند.

انتساب و مسئولیت دولت‌ها برای حملات سایبری

انتساب حملات سایبری در حقوق بین الملل با چالش های جدی مواجه است. به دلیل ماهیت پنهانی این حملات، استفاده از پروکسی‌ها، جعل هویت و تکنیک های پوششی، ردیابی عامل واقعی بسیار دشوار است. (اینجا) این وضعیت به «شکاف انتساب» منجر شده که مانعی اساسی برای اعمال مسئولیت دولت‌ها در فضای سایبری به‌شمار می‌رود. اگرچه گروه هایی مانند «گنجشک درنده» به عنوان بازیگران غیر دولتی طرفدار اسرائیل معرفی شده اند، نبود شواهد قطعی درباره هدایت، دستور یا کنترل مؤثر دولت بر آن‌ها، مسئولیت مستقیم دولت را زیر سؤال می‌برد. بر اساس قواعد عرفی بین‌المللی و مواد طرح مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها (ARSIWA)، تنها زمانی ممکن است که رفتار بازیگر غیر دولتی مستقیماً به دولت نسبت داده شود که تحت دستور، هدایت یا کنترل مؤثر آن دولت عمل کرده یا دولت آن

رفتار را به صراحت تأیید کرده باشد. (اینجا) در بستر سایبری، به دلیل پیچیدگی و فاصله گذاری های عمده میان دولت ها و این گروه ها، اثبات این شرایط دشوار است. در چنین مواردی، تعهد به «مراقبت مقتضی» [due diligence] به عنوان مبنای مکمل مطرح می شود. این اصل، که ریشه در رأی کانال کورفو دارد، دولت ها را موظف می داند از استفاده آگاهانه از قلمرو خود برای اقدامات مغایر با حقوق بین الملل جلوگیری کنند. در فضای سایبری، رعایت این اصل به معنای پیشگیری از حملات مخرب گروه های غیر دولتی، حتی در غیاب انتساب مستقیم، از طریق اعمال نظارت مؤثر و اقدام پیشگیرانه است. در نتیجه، به فرض اگر حملات به بانک سپه و نوبیتکس از قلمرو اسرائیل انجام شده باشد، اسرائیل ممکن است به دلیل قصور در جلوگیری از این فعالیت ها، مسئولیت بین المللی داشته باشد. این چارچوب، پاسخی نسبی به خلأ انتساب در فضای سایبری ارائه می دهد و بر مسئولیت حاکمیتی دولت ها برای کنترل فضای دیجیتال خود تأکید می کند.

در مجموع می توان گفت هرچند حقوق بین الملل بشر دوستانه بر عملیات سایبری قابل اعمال است، اما اجرای آن در خصوص زیرساخت های مالی و داده ها با چالش های جدی همراه است. حملات خرداد ۱۴۰۴ (ژوئن ۲۰۲۵) به بانک سپه و نوبیتکس به روشنی خلأ های مفهومی موجود را نمایان می کند؛ از جمله ابهام در تعریف «حمله» در فضای سایبری، وضعیت حقوقی داده ها و دشواری انتساب اقدامات به دولت ها. مؤسسات مالی یادشده به طور پیش فرض غیرنظامی محسوب می شوند و نقض احتمالی اصول تفکیک، تناسب و احتیاط در این حملات نیازمند ارزیابی دقیق حقوقی است. همان طور که گفته شد «تعهد به مراقبت مقتضی» می تواند مسیر مکملی برای پاسخگویی دولت ها باشد، حتی در غیاب انتساب مستقیم. در پاسخ به این خلأ ها، ضرورت دارد که وضعیت داده ها به عنوان «اشیاء» تحت حمایت مشخص شود، تعریف «حمله» در حوزه سایبری به گونه ای بازتعریف گردد که اختلال شدید عملکرد را نیز در بر گیرد و ارزیابی تناسب در زمینه حملات به سیستم های مالی با شاخص های دقیق تری انجام شود. همچنین نیاز است دولت ها قابلیت های انتساب دقیق تری توسعه دهند و به ارتقای استاندارد های مسئولیت برای بازیگران غیردولتی پردازند. تصویب هنجار های حقوقی خاص برای حفاظت از داده ها و نهاد های مالی و اجرای مؤثر هنجار های موجود سازمان ملل نیز از اقدامات حیاتی برای ارتقای پاسخگویی و کاهش آسیب به غیر نظامیان در جنگ سایبری به شمار می رود. همچنین باید اذعان داشت که همکاری های بین المللی و ظرفیت سازی فنی، به ویژه برای کشور های در حال توسعه، باید بخشی از این رویکرد جامع باشد.

حق بر سلامت روان کودکان در شرایط جنگ و تجاوز؛ با تاکید بر تجاوز اخیر به ایران

دکتر محمدمهدی سیدناصری - پژوهشگر حقوق کودک

کودکان به‌عنوان حاملان اصلی آینده بشریت، در نظام حقوق بین‌الملل جایگاهی ممتاز و خاص دارند. بر مبنای کنوانسیون حقوق کودک مصوب ۱۹۸۹ به‌عنوان یکی از قابل قبول‌ترین اسناد حقوق بشری در سطح جهان، کودکان از حقوق بنیادینی همچون حق بر زندگی، بقا، رشد، کرامت و سلامت کامل بهره‌مندند. این حقوق نه‌تنها محدود به سلامت جسمی، بلکه به‌طور جامع شامل سلامت روانی و اجتماعی نیز می‌شود. سلامت روانی به‌عنوان رکن مهم کرامت انسانی و پیش‌شرط تحقق دیگر حقوق اساسی کودکان شناخته شده است. مخاطرات ناشی از مخاصمات مسلحانه، به‌ویژه تجاوزات نظامی هدفمند علیه زیرساخت‌های غیرنظامی، موجب نقض سیستماتیک این حقوق می‌شود. (لینک) در جریان تجاوز اخیر اسرائیل به میهن عزیزمان ایران، آسیب‌های شدید جسمی و روانی به کودکان ایران‌زمین، مصداق بارز نقض فاحش حقوق بین‌الملل بشر و حقوق بین‌الملل بشردوستانه به‌شمار می‌آید. آثار انتشار تصاویر و اخبار خشونت‌آمیز در رسانه‌ها نیز این آسیب‌ها را تشدید کرده و موجب بروز اختلالات روانی عمیق، اضطراب، ترس، احساس ناامنی مزمن و بی‌اعتمادی به محیط اجتماعی در میان کودکان شده است.

لازم به یادآوریست که منظور از کودک در این نوشتار به استناد اکثر اسناد حقوق بشری، شخصی است که به سن ۱۸ سالگی نرسیده است. مطابق با قواعد عرفی و معاهده‌ای حقوق بین‌الملل، دولت‌ها اعم از دولت‌های درگیر و غیر درگیر، مسئولیت‌های مشخص و اجتناب‌ناپذیری در حمایت از کودکان دارند. هم‌زمان، نقش نهادهای بین‌المللی نظیر کمیته حقوق کودک سازمان ملل و صندوق کودکان ملل متحد (یونیسف) در رصد، پیشگیری، حمایت فوری و بازتوانی روانی-اجتماعی، از اهمیت اساسی برخوردار است. بررسی دقیق این وظایف، گامی بنیادین در تبیین ضرورت اقدامات مؤثر، فوری و پایدار برای حفظ سلامت روانی و جسمی کودکان در بستر حقوق بین‌الملل است. مطابق کنوانسیون حقوق کودک، به‌ویژه مواد ۶، ۳۹ و ۲۴، و همچنین پروتکل اختیاری درباره مشارکت کودکان در مخاصمات مسلحانه، دولت‌ها و طرف‌های مخاصمه موظف‌اند تدابیر فوری و مؤثر برای پیشگیری از آسیب‌های جسمی و روانی کودکان اتخاذ کرده و تضمین نمایند که هیچ کودک یا نوجوانی به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم در معرض خشونت مسلحانه قرار نگیرد. از منظر دکترین حقوق بین‌الملل بشردوستانه، اصل تفکیک (Principle of Distinction) و اصل تناسب (Principle of Proportionality) مستلزم اتخاذ کلیه اقدامات احتیاطی به‌منظور حفاظت مؤثر از غیرنظامیان، به‌ویژه کودکان، در جریان مخاصمات مسلحانه است. با این حال، در حملات اخیر اسرائیل به ایران، شواهد و مستندات حاکی از نقض آشکار این اصول بنیادین بوده و موجب شده است که شمار قابل توجهی از کودکان، علاوه بر خطرات جانی، دچار آسیب‌های عمیق روانی شوند.

مفهوم سلامت، در حقوق بین‌الملل بشر، فراتر از نبود بیماری یا ناتوانی جسمی تعریف شده و به‌عنوان یک وضعیت کامل جسمی، روانی و اجتماعی مورد شناسایی قرار گرفته است. این تعریف در ماده ۱۲ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و نظر تفسیری شماره ۱۴ کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سازمان ملل نیز آمده است. سلامت روانی به‌عنوان رکن اصلی حق بر سلامت، پیش‌شرط اساسی برای رشد متوازن، یادگیری، و مشارکت اجتماعی کودک به شمار می‌آید. در شرایط جنگ، اضطراب ناشی از بمباران، فقدان عزیزان، و تجربه بی‌خانمانی، کودکان را در معرض اختلالات روانی حاد و مزمن قرار می‌دهد. براساس کنوانسیون چهارم ژنو (۱۹۴۹) و پروتکل‌های الحاقی، کودکان در مخاصمات مسلحانه مشمول حمایت ویژه‌اند و هرگونه حمله به غیرنظامیان، از جمله حملات روانی و ایجاد رعب و وحشت، ممنوع است. تجاوز اسرائیل به ایران که موجب تخریب مناطق غیرنظامی و آسیب روانی گسترده شد، مصداق بارز نقض این تعهدات است. ماده ۶ کنوانسیون حقوق کودک بر حق ذاتی کودک بر زندگی و بقا تأکید دارد و ماده ۲۴، حق کودک به بهره‌مندی از بالاترین استاندارد سلامت جسمی و روانی را تضمین می‌کند. همچنین، ماده ۳۹ به‌صراحت بر بازتوانی جسمی و روانی کودکان آسیب‌دیده از مخاصمات مسلحانه تأکید دارد. پروتکل اختیاری کنوانسیون حقوق کودک در مورد مشارکت کودکان در مخاصمات مسلحانه (۲۰۰۰)، در مقدمه و مواد مختلف، ضمن تأکید بر ممنوعیت جذب یا استفاده از کودکان در جنگ، به اهمیت حمایت روانی و اجتماعی پس از مخاصمات اشاره می‌کند. (لینک) کنوانسیون چهارم ژنو ۱۹۴۹ و پروتکل‌های الحاقی آن، به‌ویژه پروتکل اول (۱۹۷۷)، از کودکان به‌عنوان افراد غیرنظامی حمایت کرده و لزوم اتخاذ تدابیر ویژه حمایتی برای کودکان جنگ‌زده را تصریح می‌کنند. بند ۷۷ پروتکل اول، صراحتاً بر ضرورت مراقبت ویژه و حمایت روانی و آموزشی کودکان در مناطق مخاصمه تأکید دارد. شورای امنیت سازمان ملل در قطعنامه‌های متعدد، از جمله قطعنامه ۱۶۱۲ (۲۰۰۵) و قطعنامه ۲۴۶۷ (۲۰۱۹)، بر مسئولیت دولت‌ها در پیشگیری و جبران آسیب‌های روانی وارد بر کودکان تأکید و دولت‌ها را ملزم به ارائه خدمات درمانی و روانی فوری و بلندمدت به کودکان جنگ‌زده کرده است. علاوه بر الزامات حقوقی، از منظر اخلاقی، کودکان قربانیانی بی‌دفاع و بی‌گناه هستند که هیچ نقشی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی یا نظامی ندارند. احترام به کرامت انسانی ایجاب می‌کند که جامعه بین‌الملل، سازمان‌های غیردولتی، دولت‌ها و تمامی بازیگران بشردوستانه، مسئولیت مشترک و فوری در قبال سلامت روانی آنان احساس کنند. بازتوانی روانی و اجتماعی کودکان جنگ‌زده، فرآیندی پیچیده و بلندمدت است که نیازمند مداخلات چندبخشی از جمله مشاوره روان‌شناسی، حمایت خانوادگی، بازگشت به تحصیل، مشارکت در فعالیت‌های جمعی و بازی درمانی است. نهادهای ملی و بین‌المللی موظف‌اند امکانات لازم را برای تحقق این حق فراهم آورند. (لینک)

نادیده گرفتن سلامت روانی کودکان جنگ‌زده، پیامدهای گسترده‌ای فراتر از سطح فردی دارد. کودکانی که در کودکی دچار آسیب‌های روانی درمان‌نشده می‌شوند، در بزرگسالی بیشتر در معرض خطر اعتیاد، خشونت، انزوای اجتماعی، بزهکاری و حتی افراط‌گرایی قرار دارند. این چرخه معیوب، توسعه پایدار، امنیت داخلی و ثبات اجتماعی را تهدید می‌کند و هزینه‌های سنگینی بر سیستم‌های درمانی و اجتماعی تحمیل می‌نماید. از حیث نظری، حمایت از سلامت روانی کودکان در مخاصمات مسلحانه، علاوه بر تکالیف مندرج در کنوانسیون حقوق کودک و پروتکل‌های الحاقی، به‌طور ضمنی در اصول عام حقوق بین‌الملل عرفی نیز جایگاه راسخی دارد. از جمله، قاعده منع خشونت علیه غیرنظامیان، قاعده عدم تبعیض و قاعده احترام به کرامت انسانی، همگی اقتضا می‌کنند که کودکان در هر شرایطی به‌ویژه در بستر جنگ‌ها، از حمایت مضاعف بهره‌مند شوند. (لینک) بر اساس گزارش «یونیسف» (۲۰۲۳)، بیش از ۴۵۰ میلیون کودک در جهان در مناطق درگیر مخاصمه یا بحران‌های حاد بشردوستانه زندگی می‌کنند. (لینک) مواجهه مستقیم یا غیرمستقیم کودکان با خشونت، بمباران، مرگ عزیزان، تخریب منازل و آوارگی، اغلب باعث بروز اختلالات روانی جدی چون اختلال استرس پس از سانحه (PTSD)، اضطراب مزمن، افسردگی شدید، اختلالات خواب، مشکلات رفتاری و حتی تمایلات خودآزاری می‌شود. این اثرات نه‌تنها دوران کودکی، بلکه مسیر زندگی آتی کودکان را نیز به‌شدت متاثر می‌کند. بررسی موارد مشابه در دیگر مخاصمات مسلحانه، اهمیت سلامت روانی کودکان و وظایف دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی را پررنگ‌تر می‌کند. در بحران سوریه، گزارش‌های یونیسف حاکی از آن بود که بیش از ۵ میلیون کودک با مشکلات روانی شدید دست‌وپنجه نرم می‌کردند، از جمله افسردگی، کابوس‌های مکرر و میل به انزوا. همچنین در جنگ یمن، محاصره اقتصادی و حملات هوایی مکرر، موجب افزایش نرخ خودکشی نوجوانان و کودکان شد که پیش‌تر در جامعه یمن بی‌سابقه بود. (لینک) در فلسطین، به‌ویژه در غزه، تجاوزهای اسرائیل باعث شد تا طبق مطالعات دانشگاه بیرزیت و مرکز روان‌پزشکی غزه، بیش از ۷۰ درصد کودکان درگیر علائم اختلال استرس پس از سانحه شوند. این آمارها نشان می‌دهد که اثرات جنگ و خشونت نه‌تنها جسمی بلکه روانی و بلندمدت است (لینک) و بی‌توجهی به سلامت روان، جامعه را به ورطه بحران نسلی می‌کشاند. (لینک)

حقوق بین‌الملل، به‌ویژه در قالب مفهوم تعهدات *erga omnes*، برخی تعهدات را به‌عنوان تعهدات در قبال جامعه جهانی شناسایی کرده است. حق بر زندگی، حق بر کرامت انسانی و حق کودکان به رشد سالم، از جمله این تعهدات اند. (لینک) بنابراین، نقض این حقوق صرفاً تخلفی در برابر دولت مقابل نیست، بلکه نقض تعهد در برابر کل جامعه بین‌المللی به شمار می‌رود. بر این اساس، دولت‌های غیر درگیر و سازمان‌های بین‌المللی موظف‌اند اقدامات مشخصی برای توقف کامل جنگ، حمایت از کودکان، تأمین امکانات پزشکی و روانی، و پیگیری مسئولیت مرتکبان

انجام دهند. سکوت یا بی‌عملی این دولت‌ها، مصداق همدستی غیرمستقیم یا کوتاهی در اجرای تعهدات بین‌المللی خواهد بود.

حق بر سلامت روانی و جسمی، ستون فقرات کرامت انسانی کودکان و رکن اصلی حق بر زندگی شایسته در نظام حقوق بین‌الملل محسوب می‌شود. مخاصمات مسلحانه و تجاوزات نظامی، همچون حملات اخیر اسرائیل به ایران، با وارد آوردن آسیب‌های جبران‌ناپذیر به کودکان، نه تنها موجب نقض مستقیم ماده ۶ و ماده ۲۴ کنوانسیون حقوق کودک می‌شوند، بلکه اصل برابری، حق بقا و رشد سالم و الزام به رعایت مصالح عالی‌ه کودک را زیر سؤال می‌برند. کمیته حقوق کودک سازمان ملل، به‌عنوان نهاد ناظر اصلی بر اجرای کنوانسیون حقوق کودک، مکلف است از طریق بررسی گزارش‌های دوره‌ای، دریافت شواهد مستقل و صدور توصیه‌های فوری، دولت‌ها را به اتخاذ تدابیر فوری، بازتوانی روانی-اجتماعی، حمایت‌های تخصصی و فراهم‌آوری شرایط ایمن برای کودکان وادار کند. همچنین، این کمیته می‌تواند نقش کلیدی در مستندسازی نقض‌های گسترده و ارجاع به مکانیزم‌های بین‌المللی پاسخ‌گویی ایفا نماید. یونیسف نیز به‌عنوان بازوی اجرایی سازمان ملل در حوزه کودکان، وظیفه دارد با ارائه حمایت‌های فوری روان‌شناختی، تأسیس فضاهاى دوستدار کودک، تقویت خدمات اجتماعی، آموزش خانواده‌ها و جامعه، و ارائه کمک‌های بشردوستانه، آثار روانی و اجتماعی جنگ را به حداقل برساند. وظایف دولت‌ها — چه درگیر و چه غیر درگیر — بر اساس اصول عرفی و تعهدات معاهده‌ای روشن است: پیشگیری از حملات علیه غیرنظامیان، ممنوعیت استفاده ابزاری از تصاویر خشونت‌آمیز، شناسایی نیازهای روانی کودکان، تأمین خدمات روان‌پزشکی و روان‌شناسی، و تضمین دسترسی آزاد و بدون تبعیض به حمایت‌های روانی و اجتماعی.

چنانچه جامعه جهانی در انجام این تعهدات کوتاهی کند، با مخاطره تولید نسل‌هایی آسیب‌دیده، بی‌اعتماد، پرخاشگر و آسیب‌پذیر روبه‌رو خواهد شد؛ امری که صلح پایدار، توسعه انسانی و ثبات بین‌المللی را تهدید می‌کند. حملات اسرائیل به مناطق غیرنظامی ایران که منجر به ایجاد رعب و وحشت و آسیب روانی به کودکان شده، مصداق نقض جدی حقوق بین‌الملل بشردوستانه و کنوانسیون حقوق کودک است. دولت جمهوری اسلامی ایران می‌تواند از ابزارهای حقوقی همچون دیوان بین‌المللی دادگستری، دیوان کیفری بین‌المللی، کمیته حقوق کودک و شورای حقوق بشر سازمان ملل برای طرح شکایت رسمی و درخواست جبران خسارات روانی و مادی بهره‌برداری نماید. (لینک) بنابراین، ضرورت دارد دولت ایران، به‌ویژه در پاسخ به تجاوزات اخیر، با اتکا به ظرفیت‌های داخلی و حمایت ساختارمند یونیسف و کمیته حقوق کودک، به تدوین و اجرای یک برنامه جامع ملی و بین‌المللی برای حفظ و بازتوانی روانی کودکان اقدام کند.

چنین برنامه‌ای، نه تنها تجلی احترام به اصول بنیادین حقوق بشر و حقوق بین‌الملل، بلکه سرمایه‌گذاری حیاتی برای صلح، امنیت و توسعه پایدار ایران و منطقه خواهد بود.

تجاوز نظامی اسرائیل به ایران و تاثیر آن بر حق بر آموزش کودکان

در پرتو قطعنامه ۲۶۰۱ شورای امنیت

دکتر محمدمهدی سیدناصری - پژوهشگر حقوق کودک و زهرا ملکی راد - دانشجوی دکتری حقوق بین الملل

عمومی دانشگاه قم

در ساعات اولیه سیزدهم ژوئن ۲۰۲۵، اسرائیل «عملیات طلوع شیران» (Operation Rising Lion) را آغاز نمود که طی آن تأسیسات غنی سازی هسته ای ایران در نطنز، تأسیسات موشکی، فرماندهان نظامی و دانشمندان هسته ای هدف قرار گرفتند. در تهاجم اسرائیل به ایران در پی تشدید درگیری های منطقه ای و حملات پهپادی و موشکی، زیرساخت های آموزشی در برخی از استان های ایران به طور مستقیم یا غیرمستقیم آسیب دیدند. گزارش های داخلی و منابع سازمان ملل متحد از تعطیلی مدارس، تخریب فضاهای آموزشی، اختلال روانی در روند یادگیری، مهاجرت اجباری خانواده ها، و انقطاع در استمرار آموزش کودکان در مناطق آسیب دیده حکایت داشت. (لینک) حق بر آموزش در ماده ۲۶ اعلامیه جهانی حقوق بشر به رسمیت شناخته شده و در مواد ۱۳ و ۱۴ میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و مواد ۲۸ و ۲۹ کنوانسیون حقوق کودک به طور گسترده تر و الزام آور تبیین شده است. در زمان جنگ و مخاصمات مسلحانه، این حق نه تنها تعلیق نمی شود، بلکه مطابق با ماده ۴ کنوانسیون ژنو چهارم (۱۹۴۹) و پروتکل الحاقی اول آن (۱۹۷۷) باید حمایت مضاعف از کودکان و مؤسسات آموزشی صورت گیرد. همچنین در اصول پنجم تا هفتم «اعلامیه مدارس ایمن» (Safe Schools Declaration) که توسط بسیاری از دولت ها امضا شده است، دولت ها متعهد می شوند از استفاده نظامی از مدارس اجتناب کنند و فضاهای آموزشی را منطقه ای امن برای یادگیری بدانند. در تجاوز نظامی اسرائیل به ایران، زیرساخت های آموزشی، به ویژه در استان های مرزی و مرکزی (از جمله خوزستان، ایلام، کرمانشاه و حتی بخش هایی از تهران و قم)، به شکل مستقیم یا در نتیجه حملات پیرامونی، دچار آسیب جدی شدند. بر اساس بیانیه های وزارت آموزش و پرورش ایران و گزارش های غیررسمی منتشر شده توسط شبکه های حقوق بشری داخلی، بیش از ۱۲۰ مدرسه تعطیل، و ۷۰ مدرسه دچار خسارات سازه ای شده اند. (لینک)

بر مبنای ماده ۷۷ پروتکل اول الحاقی به کنوانسیون های ژنو ۱۹۷۷، کودکان می بایست مورد حمایت ویژه قرار گیرند. همچنین، ماده ۸ اساسنامه دیوان کیفری بین المللی، حمله عمدی به ساختمان های آموزشی غیرنظامی را جنایت جنگی قلمداد می کند. (لینک) افزون بر این، سند مهم دیگری یعنی قطعنامه ی ۲۶۰۱ شورای امنیت سازمان ملل (۲۰۲۱) که نخستین قطعنامه اختصاصی در حمایت از حق بر آموزش در مخاصمات مسلحانه است، دولت ها و گروه های مسلح غیردولت را موظف می کند که از آسیب رساندن به زیرساخت های آموزشی خودداری کرده و آموزش کودکان را در طول جنگ حفظ نمایند. قطعنامه های پیشین شورا در مورد کودکان و مخاصمات مسلحانه، به تهدیدهای علیه آموزش و پرورش پرداخته بودند، به عنوان مثال، در قطعنامه ۱۹۹۸ مصوب سال ۲۰۱۱ میلادی، شورای

امنیت سازمان ملل متحد حمله به مدارس را به عنوان نوعی «نقض فاحش حقوق کودکان» تلقی نموده بود که می تواند موجب قرار گرفتن دولت متخلف در لیست ضمیمه گزارش سالانه دبیر کل در رابطه با کودکان و مخاصمات مسلحانه گردد. قطعنامه ۲۶۰۱ بر نقش ارزشمند آموزش برای افراد و جامعه، خصوصاً به عنوان فضایی امن و نجات بخش، تأکید نموده و ارائه، حفاظت و تسهیل ادامه آموزش در مخاصمات مسلحانه را اولویت اصلی جامعه بین المللی تلقی نموده است. شورای امنیت، از رهگذر تصویب قطعنامه ی ۲۶۰۱ به اتفاق آرا، گامی منحصر به فرد و پر اهمیت در شناسایی نقش اساسی آموزش به عنوان چشم اندازی به منظور دستیابی به صلح و امنیت بین المللی، برداشته است. (لینک) بر مبنای اصول سه گانه حقوق بشردوستانه - تفکیک، تناسب و احتیاط - هرگونه حمله باید میان اهداف نظامی و غیرنظامی تفکیک قائل شود، از حملات نامتناسب خودداری گردد و حداکثر احتیاط جهت کاهش آسیب به غیرنظامیان لحاظ شود. با توجه به گزارش های منتشرشده، حملات اسرائیل فاقد رعایت این اصول بوده و استفاده گسترده از پهپادهای انتحاری و موشک های نقطه زن در مناطق مسکونی نشان از نقض آشکار اصل تفکیک دارد. (لینک)

در تهاجم اخیر، برخی از مدرسی که بمباران شدند، هیچ کاربرد نظامی نداشته و تصاویر ماهواره ای و شواهد میدانی نیز دال بر غیرنظامی بودن آن هاست. بنابراین، اسرائیل با هدف قرار دادن این مدارس یا بی مبالاتی در عملیات نظامی، ممکن است مرتکب نقض صریح حقوق بین الملل بشردوستانه شده باشد. حق آموزش صرفاً به حضور فیزیکی در کلاس درس محدود نمی شود؛ بلکه مستلزم ایجاد دسترسی برابر، کیفی و پایدار برای همه کودکان است. تجاوز نظامی به ایران، موجب شد تا کودکان در مناطق آسیب پذیر از زیرساخت های آموزشی محروم شوند، در حالی که کودکان در مناطق امن تر، به آموزش خود ادامه دادند. این امر موجب نقض اصل «عدالت آموزشی» شد؛ اصلی که در بند ۱ ماده ۱۳ میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بر آن تأکید شده است. افزون بر آن، تجربه جنگ موجب افزایش ترک تحصیل، کاهش کیفیت یادگیری، افسردگی، اضطراب، اختلال در تمرکز، و مهاجرت تحصیلی کودکان شده است. بر اساس مطالعات یونیسف در سال ۲۰۲۳، در مناطقی که در معرض جنگ و بمباران قرار گرفته اند، احتمال تداوم آموزش برای کودکان، تا ۷۰ درصد کاهش می یابد. همچنین، خانواده های کم برخوردار بیشتر از سایر گروه ها در بازسازی مسیر آموزشی فرزندان خود دچار مشکل می شوند و در نتیجه، شکاف طبقاتی آموزشی تشدید می شود. (لینک) مطابق با ماده ۳ کنوانسیون حقوق کودک، در تمام اقدامات مربوط به کودک، صرف نظر از نهاد یا دستگاه مربوطه، «بهترین منافع کودک» باید مدنظر قرار گیرد. فضای آموزشی، نه فقط مکانی جهت یادگیری، بلکه محیطی برای رشد اجتماعی، روانی و شخصیتی کودک است. تجاوز اسرائیل با ایجاد رعب، اضطراب، ناامنی، و انفجارهای پی در پی در اطراف مدارس، محیط یادگیری ایمن را مختل کرده و اصل «امنیت در آموزش» را نقض کرده است. در همین راستا، طبق بیانیه سال ۲۰۲۰ شورای حقوق بشر سازمان ملل، آموزش با کیفیت در محیطی امن، بخشی از زندگی شایسته کودکان تلقی می شود و دولت ها ملزم به تضمین آن حتی در شرایط بحران هستند. اسرائیل به عنوان

یکی از ناقضان مکرر حقوق کودک در سرزمین های اشغالی، اکنون نیز در تجاوز به ایران، بی تفاوتی مشابهی نسبت به حقوق کودکان از خود نشان داده است. (لینک)

بر اساس اصول مسئولیت بین المللی دولت ها، هر دولت در صورت ارتکاب عمل متخلفانه بین المللی، موظف به جبران کامل خسارت است. (لینک) تخریب مدارس، کشته یا مجروح شدن دانش آموزان، انقطاع در آموزش و تضعیف کیفیت آموزشی، همگی خساراتی قابل سنجش و مستند هستند. ایران می تواند با جمع آوری مستندات کافی، دعوی بین المللی علیه اسرائیل در مراجع ذی صلاح اقامه کند یا در سطح سازمان ملل، پیگیری دیپلماتیک را دنبال کند. افزون بر آن، دیوان بین المللی دادگستری در رویه هایی نظیر قضیه «کنسولگری ایالات متحده در تهران» (۱۹۸۰) تصریح کرده است که حتی در شرایط خصمانه، تعرض به نهادهای غیرنظامی و حقوق بنیادین اشخاص، از جمله کودکان، موجب مسئولیت بین المللی می شود. بنابراین، حمله به مدارس ایران نیز مشمول این قاعده می گردد. (لینک) تهاجم نظامی اسرائیل به ایران، پیامدهایی عمیق و مخرب بر حق آموزش کودکان ایرانی بر جای گذاشت. تخریب مدارس، اخلال در روند آموزشی، افزایش اضطراب و افسردگی در میان کودکان، و تعمیق نابرابری آموزشی، همگی نمودهای نقض صریح و گسترده تعهدات بین المللی اسرائیل هستند. سکوت جامعه بین المللی در قبال این تجاوز و پیامدهای انسانی آن، به تضعیف نظم حقوقی بین الملل و بی اعتبار شدن سازوکارهای حمایت از حقوق کودک می انجامد. در این راستا، ضروری است:

۱. سازمان ملل متحد و نهادهای وابسته، از جمله یونسکو و یونیسف، گزارش جامعی درباره اثرات تهاجم اسرائیل بر حق آموزش در ایران تهیه و منتشر نمایند.
 ۲. ایران از ظرفیت های حقوقی بین المللی نظیر شورای حقوق بشر، کمیته حقوق کودک و دیوان بین المللی دادگستری برای احقاق حقوق خود و کودکان ایرانی بهره گیرد.
 ۳. جامعه بین المللی از جمله اتحادیه اروپا، سازمان همکاری اسلامی و دولت های مسئول، با اعمال فشار سیاسی و تحریم هدفمند، اسرائیل را به رعایت تعهدات خود در قبال حقوق کودکان و توقف حملات به زیرساخت های غیرنظامی وادار سازند.
 ۴. ایران با تدوین برنامه های بازتوانی آموزشی در مناطق جنگ زده، از جمله ارائه خدمات روان شناختی، جبران ترک تحصیل، و ایجاد مدارس سیار، به ترمیم فضای یادگیری کمک کند.
- قطعه نامه ی ۲۶۰۱ شورای امنیت به صراحت استفاده نظامی از مدارس، حمله به مراکز آموزشی و ممانعت از دسترسی به آموزش را نقض فاحش حقوق بین الملل می داند. این قطعه نامه همچنین بر مسئولیت دولت ها در محافظت از فضاهای آموزشی به مثابه پناهگاه های صلح تأکید دارد. حملات اسرائیل، با تخریب فیزیکی، ایجاد رعب روانی و تعطیلی گسترده مدارس، مصداق بارز نقض این قطعه نامه است. حمله به مدارس و فضاهای آموزشی، تنها حمله به ساختمان هایی

فیزیکی نیست، بلکه حمله ای است به بنیادهای توسعه، کرامت انسانی و صلح پایدار. آنچه در حملات اسرائیل به ایران رخ داد، یادآور ضرورت بازتعریف مفهوم «امنیت آموزشی» است؛ مفهومی که می بایست در بطن حقوق بین الملل جایگاه برجسته تری یافته و دولت ها را به پاسخگویی وادارد. در نهایت، نباید فراموش کرد که آموزش، نه فقط حقی قانونی بلکه ضرورتی انسانی و سرمایه ای برای صلح پایدار در آینده است. کودکی که آموزش نمی بیند، در معرض چرخه های خشونت، فقر، و افراط گرایی قرار می گیرد. دفاع از حق آموزش در زمان جنگ، دفاع از صلح آینده است.

مسئولیت حقوقی بین‌المللی اسرائیل در جنگ اخیر علیه ایران

مریم زبیدی - دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل دانشگاه تهران

در بامداد ۲۳ خرداد ۱۴۰۴ (۱۳ ژوئن ۲۰۲۵)، زمانی که ایران و ایالات متحده آمریکا در حال پیشبرد مذاکرات حساسی پیرامون احیای توافق هسته‌ای و کاهش تنش‌های منطقه‌ای بودند، رژیم اسرائیل با انجام حملات هوایی گسترده به تأسیسات هسته‌ای و نظامی ایران، بار دیگر یکی از بنیادی‌ترین اصول نظم حقوقی بین‌المللی یعنی اصل منع توسل به زور را نقض کرد. اسرائیل پس از این حمله مدعی شد اقدامش در چارچوب دفاع مشروع پیش‌دستانه برای خنثی‌سازی تهدید قریب‌الوقوع ناشی از برنامه هسته‌ای ایران بوده است، استدلالی که به‌طور تلویحی به دکترین کارولین (۱۸۳۷) استناد داشت. این دکترین، که در حقوق بین‌الملل عرفی به‌عنوان مبنای مشروعیت دفاع پیش‌دستانه شناخته می‌شود، صرفاً در صورتی چنین دفاعی را مشروع می‌داند که تهدید فوری، شدید و غیرقابل اجتناب باشد و اقدام دفاعی متناسب با تهدید قلمداد گردد. با این حال، بررسی دقیق شرایط حمله اسرائیل به ایران در ژوئن ۲۰۲۵ نشان می‌دهد که هیچ‌یک از شروط دفاع مشروع پیش‌دستانه در این حمله وجود نداشته است.

طبق آخرین گزارش‌های آژانس بین‌المللی انرژی اتمی پیش از حمله، برنامه هسته‌ای ایران به‌طور کامل تحت نظارت پادمان آژانس قرار داشت و هیچ نشانه‌ای از انحراف آن به سمت مقاصد نظامی گزارش نشده بود. حتی اگر فرض بر تلاش ایران برای توسعه توانمندی هسته‌ای باشد، تهدیدی که فاقد ویژگی فوریت و قریب‌الوقوع بودن باشد، مشروعیت دفاع پیش‌دستانه را توجیه نمی‌کند. مهم‌تر آنکه، همزمانی این حمله با مذاکرات رسمی ایران و آمریکا نشان می‌دهد نه تنها تهدید فوری و غیرقابل اجتناب علیه اسرائیل وجود نداشته، بلکه فرصت‌های دیپلماتیک برای حل مسالمت‌آمیز اختلافات فعال بوده است. در نتیجه، اقدام نظامی اسرائیل، نقض اصل منع توسل به زور محسوب می‌شود و به‌هیچ وجه در چارچوب استثنائات محدود ماده ۵۱ منشور ملل متحد یا دفاع مشروع عرفی نمی‌گنجد.

قطعه‌نامه ۳۳۱۴ مجمع عمومی سازمان ملل متحد (۱۹۷۴) به‌صراحت استفاده از نیروی نظامی توسط یک دولت علیه حاکمیت، تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی دولت دیگر را تجاوز دانسته و بمباران سرزمین دولت دیگر را مصداق بارز آن معرفی می‌کند. حمله اسرائیل به ایران نیز، دقیقاً با همین معیارها مطابقت دارد. همچنین با توجه به ماهیت اهداف مورد حمله - شامل تأسیسات هسته‌ای صلح‌آمیز و مراکز تحقیقاتی نه تنها فاقد تناسب و ضرورت بود، بلکه به‌طور مستقیم اصل حل مسالمت‌آمیز اختلافات را نیز نقض کرد؛ اصلی که در ماده ۲(۳) منشور ملل متحد به‌عنوان مکمل اصل منع توسل به زور مقرر شده است.

بر اساس پیش‌نویس مواد مسئولیت دولت‌ها برای اعمال متخلفانه بین‌المللی نقض اصل منع توسل به زور سه پیامد حقوقی برای دولت متجاوز به دنبال دارد. نخست، ماده ۳۰ پیش‌نویس، دولت ناقض را موظف می‌سازد علاوه بر توقف فوری حملات، تضمین‌های کافی برای عدم تکرار چنین اقداماتی ارائه دهد. هرچند جنگ با توقف حملات

اسرائیل در بامداد ۲ تیرماه پایان یافت و ایران نیز حملات دفاعی خود را متوقف نمود، اما اسرائیل هیچ تضمین عینی یا اعلامیه رسمی مبنی بر عدم تکرار صادر نکرده است. برعکس، مقامات ارشد این رژیم بارها تهدید کرده‌اند که در صورت تداوم فعالیت‌های هسته‌ای ایران، حملات مشابهی را تکرار خواهند کرد. این رویکرد، نقض صریح ماده ۳۰ و استمرار وضعیت غیرقانونی محسوب می‌شود.

دومین پیامد، تعهد به جبران کامل خسارات است که ماده ۳۱ پیش‌نویس مواد مسئولیت دولت‌ها و رأی تاریخی دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی در کارخانه کورزوف بر آن تأکید دارد. حمله اسرائیل منجر به کشته و زخمی شدن ده‌ها غیرنظامی، تخریب زیرساخت‌های هسته‌ای و تحقیقاتی، و تحمیل خسارات اقتصادی، علمی و زیست محیطی گسترده به ایران شد. با این حال، اسرائیل هیچ مسئولیتی برای پرداخت غرامت یا انجام اقدامات جبرانی نپذیرفته است و این، نقض آشکار اصل جبران کامل و ماده ۳۱ پیش‌نویس محسوب می‌شود.

سومین پیامد، تعهدات مضاعف ناشی از نقض قواعد آمره است. ماده ۴۰ و ۴۱ مقرر می‌دارد که نقض قواعد آمره نظیر ممنوعیت تجاوز مسلحانه، مسئولیت ارگامنس ایجاد می‌کند که همه دولت‌ها را مکلف می‌سازد وضعیت غیرقانونی ناشی از نقض را به رسمیت نشناسند و برای پایان دادن به آن همکاری کنند. با این حال، آمریکا و برخی متحدان اروپایی اسرائیل نه تنها این اقدام را محکوم نکردند، بلکه با مواضع سیاسی خود، مشروعیت ضمنی به آن بخشیدند. این رفتار، علاوه بر نقض تعهدات ارگامنس آنان، تضعیف عملی اصل منع توسل به زور در نظام حقوق بین‌الملل است.

البته، پیش‌نویس فاقد ضمانت اجرای مستقل است و تحقق مسئولیت اسرائیل در گرو اراده سیاسی شورای امنیت یا ارجاع پرونده به دیوان بین‌المللی دادگستری است. این ضعف ساختاری موجب شده رژیم‌هایی مانند اسرائیل که از حمایت قدرت‌های بزرگ برخوردارند، بدون هراس از پیامدهای حقوقی، به نقض قواعد بنیادین حقوق بین‌الملل ادامه دهند. بعلاوه، تحقق عملی مسئولیت بین‌المللی اسرائیل با موانع جدی دیگری نیز مواجه است. شورای امنیت سازمان ملل متحد که طبق فصل هفتم منشور صلاحیت دارد تجاوز را محکوم و دولت متجاوز را به توقف حملات و جبران خسارات الزام کند، در این پرونده به دلیل احتمال استفاده آمریکا از حق وتو نتوانست هیچ اقدام الزام‌آوری علیه اسرائیل انجام دهد. با این حال، تجربه تاریخی نشان می‌دهد که چنین مانعی مطلق نیست. به‌عنوان نمونه، در سال ۱۹۸۱ شورای امنیت با تصویب قطعنامه ۴۸۷ تجاوز هوایی اسرائیل به تأسیسات هسته‌ای عراق (اوسیراک) را محکوم کرد و ضمن به رسمیت شناختن حق عراق در استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای، اسرائیل را ملزم به پذیرش مسئولیت و جبران خسارات وارده نمود. این رویه نشان می‌دهد امکان محکومیت اقدامات تجاوزکارانه اسرائیل وجود داشته است.

در پرتو این سابقه، ایران می‌تواند با استناد به مفاد منشور ملل متحد و رویه موجود، درخواست تکرار چنین قطعنامه‌ای را به‌عنوان یک ابزار حقوقی و سیاسی پیگیری کند. این اقدام از طریق ارائه پیش‌نویس قطعنامه مشابه ۴۸۷ توسط نماینده دائم ایران در شورای امنیت، با حمایت گروه عدم تعهد و کشورهای همسو امکان‌پذیر است. در متن پیش‌نویس، ایران می‌تواند علاوه بر تأکید بر نقض ماده ۲(۴) منشور توسط اسرائیل و عدم وجود هیچ‌گونه توجیه دفاع مشروع، بر لزوم

جبران کامل خسارات وارده مطابق ماده ۳۱ پیش نویس و اصل جبران کامل تأکید کند؛ اصلی که در رأی کارخانه کورزوف دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی نیز تثبیت شده است. حتی اگر آمریکا مجدداً از حق وتو استفاده کند، صرف طرح این قطعنامه موجب ایجاد فشار سیاسی و مشروعیت‌بخشی به مطالبات ایران شده و مبنایی حقوقی برای پیگیری جبران خسارات در سایر سازوکارهای بین‌المللی از جمله مجمع عمومی، اتحاد برای صلح، یا دیوان بین‌المللی دادگستری فراهم می‌آورد.

در نهایت باید تأکید کرد که حمله اسرائیل به ایران در ژوئن ۲۰۲۵، علاوه بر نقض صریح ماده ۲(۴) منشور ملل متحد و قاعده آمره منع تجاوز، نقض اصل حل مسالمت‌آمیز اختلافات در بجنوحه مذاکرات دیپلماتیک بود. تحقق مسئولیت بین‌المللی اسرائیل در این پرونده، نه تنها برای احقاق حقوق ایران، بلکه برای دفاع از بنیادهای نظم حقوقی بین‌المللی ضروری است. سکوت جامعه جهانی در برابر چنین تجاوزی، مشروعیت اصل منع توسل به زور را تضعیف و جایگزینی منطق قدرت به جای منطق قانون را تسریع خواهد کرد؛ فرآیندی که پیامدهای آن، صرفاً محدود به ایران و منطقه خاورمیانه نخواهد بود، بلکه ثبات کل نظام بین‌المللی را با تهدیدی جدی مواجه می‌سازد.

سازوکارهای تعقیب کیفری در پرتو تهاجم سازمان یافته اسرائیل علیه ایران

امیرحسین دهقان پور- دانش آموخته کارشناسی ارشد حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی

تهاجم نظامی رژیم متجاوز اسرائیل علیه جمهوری اسلامی ایران در ژوئن ۲۰۲۵، که با استناد به تفسیری موسع و یک‌جانبه از دکترین «دفاع مشروع پیش‌دستانه» (Pre-emptive Self-Defense) توجیه شده است، چالشی اساسی برای شالوده‌های نظام حقوق بین‌الملل کیفری معاصر، محسوب می‌گردد. این پژوهش، تهاجم مذکور را نه یک اقدام نظامی منفرد، بلکه به‌عنوان حلقه‌ای از یک کارزار سازمان‌یافته و چندوجهی تحلیل می‌کند که در آن، «بهبان‌سازی حقوقی»، بستری برای ارتکاب جدی‌ترین جنایات بین‌المللی، یعنی «جنایت تجاوز» (Crime of Aggression) فراهم می‌آورد.

مسئله اصلی این است که چنین اقدامی، با نقض آشکار قاعده «منع توسل به زور» (مندرج در بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد)، زمینه‌ساز ارتکاب زنجیره‌ای از دیگر جنایات بین‌المللی، از جمله «جنایات جنگی» و «جنایت علیه بشریت» شده و همزمان، عاملان و آمران آن، در پناه موانع ساختاری نظام عدالت کیفری بین‌المللی، از مصونیت عملی برخوردار می‌شوند.

هدف اصلی این مقاله، کالبدشکافی حقوقی این مصونیت ساختاری و بررسی سازوکارهای جایگزین برای تحقق عدالت کیفری است. ضرورت این تحقیق از آنجا ناشی می‌شود که عادی‌سازی حملات پیشگیرانه و استفاده ابزاری از حقوق برای مشروعیت‌بخشی به تجاوز، موجودیت اصل حاکمیت قانون در عرصه بین‌المللی را به مخاطره می‌اندازد.

در این راستا، پژوهش حاضر در پی پاسخ به این پرسش‌های بنیادین است: ۱. توجیحات حقوقی اسرائیل ذیل دکترین دفاع مشروع، چگونه در برابر آزمون‌های سه‌گانه «ضرورت، تناسب و قریب‌الوقوع بودن» که در رویه قضایی بین‌المللی (نظیر قضیه کارولین) تثبیت شده، ارزیابی می‌شود؟ ۲. با توجه به انسداد مسیر دادخواهی در «دیوان کیفری بین‌المللی (ICC)» به دلیل موانع صلاحیتی و حق وتوی محتمل در شورای امنیت، کدام سازوکارهای حقوقی جایگزین، برای مقابله با بی‌کیفری عاملان این جنایات وجود دارد؟

فرضیه اصلی این است که تهاجم اسرائیل، مصداق بارز «جنایت تجاوز» بوده و توجیحات آن فاقد اعتبار حقوقی است. همچنین، علی‌رغم بن‌بست در مراجع بین‌المللی، اصل «صلاحیت جهانی» (Universal Jurisdiction) که ریشه در معاهداتی همچون «کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو» دارد، به‌عنوان واپسین راهکار و مؤثرترین ابزار حقوقی برای تعقیب کیفری فردی آمران و عاملان در محاکم داخلی سایر کشورها، قابل استناد و پیگیری است. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و با اتکا به اسناد، معاهدات، رویه قضایی بین‌المللی و دکترین حقوقی، به واکاوی منسجم ابعاد موضوع می‌پردازد.

۱. تجاوز در پوشش دفاع مشروع: واکاوی حقوقی تهاجم نظامی اسرائیل در ژوئن ۲۰۲۵

تهاجم نظامی اسرائیل علیه کشور ایران، که با توسل به تفسیری موسع و یک‌جانبه از دکترین «دفاع مشروع پیش‌دستانه» توجیه شد، نه یک واقعه منفرد، بلکه گسستی اساسی در نظم حقوقی بین‌المللی و سرآغازی بر فرسایش قواعد آمره حاکم بر صلح و امنیت جهانی بود. این اقدام، با نقض آشکار و مسلم «اصل بنیادین منع توسل به زور» (بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد) که به‌عنوان یک قاعده بنیادین شناخته می‌شود، سد حقوقی علیه جنگ‌های پیشگیرانه را درهم شکست و فضایی مساعد برای عادی‌سازی و تشدید تخاصمات متنوع، علیه حاکمیت ایران فراهم آورد. واکاوی دقیق این وضعیت، مستلزم عبور از چارچوب حمله اولیه و بررسی یک زنجیره علی است که در آن، ارتکاب «جنایت تجاوز» (Crime of Aggression) به کارزاری مستمر از دیگر جنایات بین‌المللی، از جمله «ترورهای هدفمند» و «حملات سایبری»، منتهی می‌شود.

دولت‌های مهاجم، به‌طور معمول، اقدامات خود را در چارچوب «دفاع مشروع» ذیل «ماده ۵۱ منشور ملل متحد» توجیه می‌کنند. با این حال، حق دفاع مشروع، حقی نامحدود و مطلق نیست و اعمال آن منوط به رعایت اصول سه‌گانه و عرفی «ضرورت» (Necessity)، «تناسب» (Proportionality) و «قریب‌الوقوع بودن» (Imminence) است، که در رویه قضایی بین‌المللی، از جمله در «قضیه کارولین» (Caroline Case)، تبلور یافته است. مضافاً، حملات تلافی‌جویانه که با تأخیر و با هدف تنبیه یا بازدارندگی صورت می‌گیرد، از دایره شمول دفاع مشروع خارج شده و به یک اقدام تلافی‌جویانه غیرقانونی (Reprisal) تبدیل می‌شود. افزون بر این، ایالات متحده در گذشته تلاش کرده است تا با استناد به قوانین داخلی مانند «مجوز استفاده از نیروی نظامی (AUMF) سال ۲۰۰۱» و یا احکام قضایی داخلی مانند «رای پرونده Havlish» که به‌دنبال ایجاد ارتباط بین ایران و حملات ۱۱ سپتامبر بود، بستری حقوقی برای اقدامات خصمانه فراهم آورد. این درحالی است که چنین توجیهاتی، فاقد هرگونه وجاهت در عرصه حقوق بین‌الملل است؛ زیرا «قوانین داخلی یک کشور» نمی‌تواند «ناقص تعهدات بین‌المللی و به ویژه قواعد آمره» باشد. هرگونه توسل به این بهانه‌ها، صرفاً تلاشی برای قانونی جلوه دادن اقدامی است که در اساس با هنجارهای بنیادین جامعه بین‌المللی در تضاد قرار دارد.

در حملات اخیر اسرائیل علیه ایران، شواهد حاکی از حمله به «مناطق مسکونی و زیرساخت‌های غیرنظامی» است، که خود نقض فاحش حقوق بین‌الملل بشردوستانه، به‌ویژه «کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو» و پروتکل‌های الحاقی آن محسوب می‌شود. این اقدامات به‌طور مشخص، «اصل تفکیک» میان اهداف نظامی و غیرنظامی و «اصل تناسب» را نقض کرده و می‌تواند مصداق تحقق «جنایات جنگی» (ذیل ماده ۸ اساسنامه رم)، از جمله «حمله عمدی به جمعیت غیرنظامی»

و «تخریب و تصرف گسترده اموال» باشد. همچنین، در صورتی که این حملات، در چارچوب «یک حمله گسترده و سازمان یافته علیه جمعیت غیرنظامی» صورت گیرد، می‌تواند به عنوان «جنایت علیه بشریت» نیز قابل پیگرد باشد. «تحلیل‌های حقوقی» نشان می‌دهد که این اقدامات، فاقد توجیه حقوقی ذیل «دکترین دفاع مشروع» بوده و نقض آشکار حاکمیت ملی و تمامیت ارضی جمهوری اسلامی ایران به‌شمار می‌رود.

اساسی‌ترین اصل حقوق بین‌الملل معاصر، که به‌عنوان یک «قاعده بنیادین» شناخته می‌شود، «اصل ممنوعیت تهدید یا توسل به زور» است که در «بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد» به صراحت ذکر شده است. هرگونه حمله نظامی که خارج از چارچوب مجوز شورای امنیت (ذیل فصل هفتم) یا دفاع مشروع کاملاً منطبق با ماده ۵۱ صورت گیرد، نقض مستقیم این قاعده بنیادین است. فراتر از یک عمل متخلفانه بین‌المللی، چنین حمله‌ای مصداق بارز «جنایت تجاوز» (Crime of Aggression) است. این جنایت که در «کنفرانس بازنگری کامپالا» تعریف و در «ماده ۸ مکرر اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی (ICC)» گنجانده شده، به‌عنوان «جدی‌ترین و خطرناک‌ترین شکل استفاده غیرقانونی از زور» و «جنایت مادر» شناخته می‌شود که زمینه را برای ارتکاب سایر جنایات بین‌المللی فراهم می‌کند. حمله نظامی اسرائیل به تأسیسات کشور ایران، حتی اگر ماهیت نظامی داشته باشند، بدون وجود توجیه قانونی ذیل منشور، یک «عمل تجاوزکارانه» آشکار است که مسئولیت کیفری فردی رهبران سیاسی و نظامی کشور مهاجم را به‌دنبال خواهد داشت.

باتوجه به اینکه وضعیت حملات اسرائیل و حمایت آمریکا از هم‌پیمان همیشگی‌اش، به یک «درگیری مسلحانه بین‌المللی» منجر شد، طرفین ملزم به رعایت کامل قواعد حقوق بین‌الملل بشردوستانه، به‌ویژه «کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو» و «پروتکل‌های الحاقی» آن هستند. حملات اخیر به مناطق نظامی در ایران، مانند «حمله به پایگاهی در اصفهان» و تهران، باید از منظر اصول اساسی «تفکیک» (Distinction)، «تناسب» (Proportionality) و «احتیاط» (Precaution) مورد ارزیابی قرار گیرند. «اصل تفکیک»، حمله مستقیم به اهداف غیرنظامی را مطلقاً ممنوع می‌کند. «اصل تناسب» نیز، ایجاب می‌کند که آسیب اتفاقی به غیرنظامیان و اموال غیرنظامی، در مقایسه با مزیت نظامی مستقیم و مشخص مورد انتظار، نباید بیش از حد باشد. حمله به اهدافی که در مجاورت مناطق مسکونی یا تأسیسات حساس (مانند تأسیسات هسته‌ای) قرار دارند، «اصل احتیاط در حمله» را نقض کرده و می‌تواند مصداق «جنایت جنگی» ذیل ماده ۸ اساسنامه رم باشد. این جنایات شامل «حمله به اهداف غیرنظامی»، «انجام حمله‌ای که منجر به تلفات جانی یا صدمات اتفاقی به غیرنظامیان یا خسارت به اموال غیرنظامی گردد که آشکارا بیش از حد باشد» و «حمله به شهرها و روستاهای بی‌دفاع» می‌شود. درنهایت، این اقدامات تجاوزکارانه، نقض آشکار حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ایران است که «دیوان بین‌المللی دادگستری» بارها بر اهمیت آن به‌عنوان سنگ بنای روابط بین‌الملل تأکید ورزیده و هرگونه خدشه به آن را موجب تزلزل صلح و امنیت بین‌المللی دانسته است.

۲. فراتر از تجاوز نظامی: مقابله با بی‌کیفری جنایات بین‌المللی از طریق اعمال صلاحیت جهانی

تحلیل تهاجم نظامی ژوئن ۲۰۲۵ که در مبحث پیشین کالبدشکافی شد، هرچند به‌خودی‌خود نمایانگر یک «عمل تجاوزکارانه» آشکار بود که در پوشش تفسیری موسع و نامشروع از «دفاع مشروع» توجیه گردید، اما در واقع، تنها قله کوه یخ یک کارزار خصمانه چندوجهی و مستمر است، که توسط اسرائیل و با پشتیبانی راهبردی ایالات متحده علیه حاکمیت و امنیت ملی ایران مدیریت می‌شود. این استراتژی، که تهدیدی به مراتب پیچیده‌تر و فرسایشی‌تر از یک حمله نظامی متعارف است، ابعاد پنهان‌تری را دربر می‌گیرد که فراتر از رویارویی مستقیم نظامی، شامل «جنگ حقوقی» (Lawfare) برای خلق توجیحات ساختگی، اجرای عملیات پنهان، نظیر «ترورهای هدفمند» (Targeted Killings) و «حملات سایبری» (Cyber-Attacks) است.

این رویکرد با فرسایش تدریجی و هدفمند هنجارهای اساسی حقوق بین‌الملل، به‌ویژه قاعده آمره «منع تجاوز»، موجودیت و اعتبار حاکمیت قانون در عرصه بین‌المللی را به چالش می‌کشد. در چنین فضایی که سازوکارهای سنتی پاسخگویی بین‌المللی فلج شده‌اند، دکترین «صلاحیت جهانی» (Universal Jurisdiction) به‌عنوان یک ابزار حقوقی قدرتمند و واپسین سنگر عدالت برای مقابله با این بی‌کیفری، ظهور می‌کند.

یکی از ستون‌های اصلی این کارزار خصمانه، تلاش ایالات متحده برای مهندسی یک بستر حقوقی داخلی جهت مشروعیت‌بخشی به اقدام نظامی آتی علیه ایران است. این رویکرد، که مصداق بارز جنگ حقوقی به‌شمار می‌رود، با هدف دور زدن محدودیت‌های صریح «منشور ملل متحد» در توسل به زور طراحی شده است. برجسته‌ترین نمونه، استفاده از رأی پرونده داخلی «هاولیش علیه جمهوری اسلامی ایران» (Havlish v. Islamic Republic of Iran) است؛ حکمی صادره از یک دادگاه منطقه‌ای فدرال در نیویورک، که بر مبنای شهادت‌هایی مبهم، به ارتباطی میان ایران و سازمان القاعده در حملات ۱۱ سپتامبر پرداخت. این رأی غیابی، این ظرفیت بالقوه را برای دولت آمریکا ایجاد می‌کند تا ذیل «مجوز استفاده از نیروی نظامی (AUMF) مصوب ۲۰۰۱»، ایران را در زمره «ملت‌ها، سازمان‌ها یا اشخاصی» قرار دهد که در آن حملات، «مشارکت» داشته‌اند و بدین ترتیب، تهاجم نظامی علیه آن را در سال‌های اخیر و بالأخص ژوئن ۲۰۲۵، توجیه نماید.

این توجیه، از منظر حقوق بین‌الملل، فاقد هرگونه اعتبار است، بر اساس قواعد مسلم حقوقی، برای آنکه بتوان اقدامات یک گروه غیردولتی (مانند القاعده) را به یک دولت (در اینجا ایران) منتسب کرد و آن دولت را مسئول شناخت، باید پیوند قطعی و حقوقی میان آن دو اثبات شود. حقوق بین‌الملل برای این منظور، دو آزمون مشخص را به رسمیت شناخته است:

- آزمون سخت گیرانه «کنترل مؤثر» (Effective Control): این معیار که توسط «دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه نیکاراگوئه» ارائه شد، نیازمند اثبات این امر است که دولت، عملیات مشخص مورد ادعا را مستقیماً هدایت و راهبری کرده باشد؛ به عبارت دیگر، دولت «نقش یک فرمانده» را در آن عملیات ایفا کرده باشد.

- آزمون موسع تر «کنترل کلی» (Overall Control): این معیار که توسط «دادگاه کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق در قضیه تادیچ» مطرح گردید، اندکی آسان‌گیرانه‌تر است و به کنترل کلی دولت بر گروه (شامل تأمین مالی، تجهیز و برنامه‌ریزی عمومی)، حتی بدون صدور دستور مستقیم برای هر عملیات، اکتفا می‌کند. نکته کلیدی آن است که، شواهد و مستندات ارائه‌شده در رأی داخلی «هاولیش» به قدری ضعیف است که حتی توانایی اثبات معیار سهل‌گیرانه تر «کنترل کلی» را نیز ندارد، چه رسد به معیار سخت‌گیرانه «کنترل مؤثر». در نتیجه، چنین رأیی هرگز نمی‌تواند مبنای حقوقی معتبری برای نقض یکی از بنیادین‌ترین اصول نظام بین‌الملل، یعنی «قاعده آمره منع تجاوز» را فراهم آورد.

هم‌زمان با این بسترسازی حقوقی، عملیات پنهان، مؤلفه دیگر این استراتژی تهاجمی را تشکیل می‌دهد. «ترور هدفمند دانشمندان هسته‌ای و فرماندهان نظامی ایران»، که در خارج از یک محاصمه مسلحانه فعال صورت می‌گیرد، نقض آشکار حقوق بین‌الملل و مصداق بارز «قتل فراقضایی» (Extrajudicial Killing) و تعدی به حق حیات، تضمین‌شده در «میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی» است. حتی در فرض وجود یک درگیری مسلحانه، دانشمندان هسته‌ای غیرنظامی تنها در صورتی که «مستقیماً در محاصمات» مشارکت داشته باشند، مصونیت خود را به‌عنوان «غیرنظامی» از دست می‌دهند. مضافاً بر اساس «راهنمای تفسیری کمیته بین‌المللی صلیب سرخ (ICRC)»، بار اثبات این مشارکت مستقیم، برعهده «نیروی مهاجم» است.

این کارزار ترکیبی از تجاوز و جنایت، در پناه یک «خلأ پاسخگویی» ساختاری، به حیات خود ادامه می‌دهد. مرجع اصلی رسیدگی به جنایات بین‌المللی، «دیوان کیفری بین‌المللی (ICC)» است، اما، مسیر دادخواهی در این دیوان، عملاً مسدود به‌نظر می‌رسد. از آنجایی که نه ایران و نه اسرائیل عضو «اساسنامه رم» نیستند، دیوان بر اساس «ماده ۱۲ اساسنامه» فاقد «صلاحیت سرزمینی» (territorial jurisdiction) یا «صلاحیت شخصی» (personal jurisdiction) برای رسیدگی به جنایات اسرائیل است. تنها راه فعال‌سازی صلاحیت دیوان، ارجاع وضعیت توسط «شورای امنیت سازمان ملل» (ذیل ماده ۱۳ ب)) است؛ مسیری که خود به‌دلیل استفاده محتمل از «حق وتو» توسط ایالات متحده، از پیش مسدود شده است. این بن‌بست صلاحیتی، یک مصونیت عملی برای عاملان و آمران این جنایات فراهم کرده و این پیام خطرناک را مخابره می‌کند که بازیگران قدرتمند، می‌توانند شدیدترین جنایات بین‌المللی را بدون عقوبت مرتکب شوند.

در چنین شرایطی که عدالت بین‌المللی در سطح نهادی ناکام مانده است، اصل «صلاحیت جهانی» به‌عنوان تنها راهکار عملیاتی باقی‌مانده پدیدار می‌شود. این اصل که یک استثنا بر قواعد عمومی صلاحیت است، به دادگاه‌های داخلی یک کشور اجازه می‌دهد تا صرف‌نظر از «محل وقوع جرم» یا «تابعیت مرتکب و قربانی»، به جرایمی که وجدان بشریت را جریحه‌دار می‌کنند، مانند جنایات جنگی و شکنجه، رسیدگی کنند. مبنای حقوقی این اصل در معاهداتی همچون «کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو ۱۹۴۹» نهفته است. برای مثال، «ماده ۱۴۶ کنوانسیون چهارم ژنو»، دولت‌های عضو را مکلف به تعقیب یا استرداد عاملان «نقض‌های فاحش» می‌کند.

برای عملیاتی ساختن اصل صلاحیت جهانی، دولت‌ها باید آن را در قوانین داخلی خود به رسمیت بشناسند. جمهوری اسلامی ایران، این تکلیف را از طریق «ماده ۹ قانون مجازات اسلامی» ایفا نموده و به محاکم خود این اختیار را داده است که اتباع خارجی مرتکب جرایم بین‌المللی را در صورت «یافت شدن در ایران»، محاکمه کنند. این رویکرد، که ریشه در رویه قضایی بین‌المللی دارد، پیش از این، در پرونده‌های مهمی به کار گرفته شده است؛ از جمله دستگیری «آگوستو پینوشه» در بریتانیا و محکومیت اخیر چند مقام سابق سوری در «دادگاه‌های آلمان به جرم جنایت علیه بشریت»، که همگی نشان‌دهنده پویایی و اهمیت این اصل در مبارزه با بی‌کیفری هستند.

با این حال، مسیر اعمال صلاحیت جهانی با موانع جدی عملی و حقوقی نیز مواجه است. چالش اصلی، لزوم «حضور فیزیکی متهم» در خاک کشور تعقیب‌کننده و همچنین مسئله «مصونیت مقامات عالی‌رتبه دولتی» است. هرچند مصونیت ماهوی (ratione materiae) در برابر جرایم بین‌المللی قابل استناد نیست، اما مصونیت شخصی (ratione personae) برای سران کشور، رؤسای دولت و وزرای خارجه، تا زمان تصدی منصب، می‌تواند مانعی موقت برای تعقیب قضایی باشد؛ امری که در رأی مشهور «دیوان بین‌المللی دادگستری در پرونده قرار بازداشت (کنگو علیه بلژیک)» تأیید شد. علاوه بر این، فشارهای سیاسی و دیپلماتیک از سوی دولت متبوع متهم و متحدانش، همواره اراده سیاسی دولت تعقیب‌کننده را تهدید می‌کند.

در مواجهه با این موانع، «مستندسازی دقیق و فنی جنایات»، بر اساس استانداردهای بین‌المللی، نقشی حیاتی و دوگانه ایفا می‌کند. گردآوری شواهد انکارناپذیر (از جمله تصاویر ماهواره‌ای، گزارش‌های کارشناسی و شهادت‌ها)، نه تنها برای اقناع دادگاه ضروری است، بلکه به ابزاری قدرتمند برای شکل‌دهی به افکار عمومی جهانی و افزایش هزینه‌های سیاسی برای دولت‌های حامی ناقضان حقوق بین‌الملل تبدیل می‌شود. بنابراین، در غیاب یک مرجع قضایی بین‌المللی کارآمد و قابل دسترس، مسیر اعمال «صلاحیت جهانی»، اگرچه صعب‌العبور، تنها گذرگاه راهبردی موجود برای مبارزه با بی‌کیفری و تحقق عدالت برای قربانیان است.

دستاورد

تهاجم مذکور، با نقض آشکار قواعد آمره بین‌المللی، مصداق بارز «جنایت تجاوز» است و توجیحات آن ذیل دکترین دفاع مشروع پیش‌دستانه، در برابر آزمون‌های «ضرورت»، «تناسب» و «آنی بودن»، فاقد هرگونه اعتبار حقوقی است. این یافته‌ها، به شکل مستقیم به هدف پژوهش در اثبات ماهیت جنایت کارانه این اقدام و ضرورت پاسخگویی به آن، پاسخ می‌دهد.

تحلیل‌ها نشان داد که مسیر دادخواهی از طریق نهادهای بین‌المللی مانند «دیوان کیفری بین‌المللی» و «شورای امنیت»، به دلیل موانع ساختاری صلاحیتی و سیاسی، عملاً مسدود است. در پاسخ به پرسش دوم پژوهش در خصوص راهکارهای جایگزین، یافته‌ها مؤید آن است که اصل «صلاحیت جهانی» تنها گذرگاه راهبردی و مؤثر برای مقابله با بی‌کیفری در این قضیه محسوب می‌شود.

نتایج این تحقیق، کاربردی و تعمیم‌پذیر است؛ این الگو می‌تواند در تمامی موارد مشابه که جنایت تجاوز توسط ابرقدرت‌ها صورت گرفته و سازوکارهای بین‌المللی فلج شده‌اند، مورد استناد قرار گیرد. بر این اساس، پیشنهاد می‌شود دولت‌ها، از جمله جمهوری اسلامی ایران، با تکیه بر این یافته‌ها، قوانین داخلی خود را برای اعمال صلاحیت جهانی تقویت کرده و با مستندسازی دقیق جنایات، زمینه تعقیب کیفری آمران و عاملان را در محاکم ملی فراهم آورند. این اقدام، مؤثرترین راهکار عملی برای تحقق عدالت و پیشگیری از تکرار چنین تجاوزاتی در آینده است.

ارزیابی سازوکارهای کیفری بین‌المللی برای تعقیب مرتکبین جنایت تجاوز ارضی مرتبط با حمله

نظامی مورخ ۱۳ ژوئن ۲۰۲۵ اسرائیل علیه ایران

ساوالان محمدزاده - دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبایی

اسرائیل در تاریخ ۱۳ ژوئن ۲۰۲۵ میلادی عملیات نظامی بزرگی را علیه ایران با هدف قرار دادن برنامه هسته‌ای آن آغاز کرد که مصداق بارز تجاوز بود (اینجا) و در طی آن، تأسیسات، دانشمندان و رهبران نظامی (ایران) مورد حمله قرار گرفتند. در ادامه و در طی مخاصمه‌ای که ۱۲ روز به طول انجامید، حمله به اهداف غیرنظامی متعددی نیز گزارش شد. طبق آمار وزارت بهداشت ایران، حملات اسرائیل (تا لحظه نگارش این متن) حدوداً منجر به شهادت ۶۲۷ نفر و مجروحیت ۴۹۳۵ نفر شده است. از زمان آغاز حملات اسرائیل تاکنون، حقوق‌دانان بسیاری از زوایای مختلف حقوق بین‌الملل، به ویژه از حیث حقوق توسل به زور (اینجا، اینجا، اینجا و اینجا) و حقوق بین‌الملل بشردوستانه (اینجا، اینجا و اینجا)، به این مسئله پرداخته‌اند. با این حال، بررسی موضوع از جنبه حقوق بین‌الملل کیفری کمتر مورد عنایت قرار گرفته است. در این زمینه، صرف‌نظر از اینکه مسائلی از قبیل جنایات جنگی احتمالی نیز به طور بالقوه می‌توانند مورد توجه قرار گیرند، اما بحث اصلی این یادداشت حول محور جنایت تجاوز ارتكابی خواهد بود. در این راستا، نویسنده قصد دارد به ارزیابی سازوکارهای کیفری بین‌المللی برای تعقیب مرتکبین جنایت تجاوز مرتبط با این حملات بپردازد.

به طور عمده، سه مسیر صلاحیتی را به منظور تعقیب کیفری مرتکبین جنایت تجاوز مرتبط با حمله اسرائیل علیه ایران می‌توان مورد ارزیابی قرار داد: محاکم داخلی دولتهایی که این جنایت را در قوانین داخلی خود گنجانده‌اند، دیوان کیفری بین‌المللی و به خصوص تاسیس یک دادگاه بین‌المللی ویژه.

محاکم داخلی دولتها: مسیری نه چندان مطلوب!

در حالی که برخی حقوق‌دانان از رسیدگی به جنایت تجاوز توسط محاکم داخلی حمایت می‌کنند، به نظر می‌رسد هرگونه پیگرد داخلی با دشواری‌هایی روبرو خواهد بود و از نظر مشروعیت نیز با چالش‌هایی مواجه است:

اولاً، با اینکه بسیاری از دولتها جنایت تجاوز را در قوانین داخلی خود گنجانده‌اند، اما با این حال، صلاحیت رسیدگی به چنین جنایاتی معمولاً به مواردی محدود می‌شود که دولت محل دادگاه، متجاوز یا قربانی بوده است. در نتیجه، اعمال صلاحیت توسط دولتی به جز ایران یا اسرائیل به طور بالقوه قابل رد شدن است. این در حالی است که ایران جنایت تجاوز را جرم‌انگاری نکرده و از صلاحیت در این مورد برخوردار نیست. رسیدگی به این جنایت توسط خود اسرائیل نیز در هر صورت بعید خواهد بود. لازم به ذکر است که هرگونه اعمال صلاحیت جهانی در مورد جنایت تجاوز نیز می‌تواند به چالش کشیده شود. حداقل ۱۸ دولت صلاحیت جهانی را برای جنایت تجاوز قائل هستند. در پرونده پینوشه، بیان شد که جرایم علیه صلح مشمول صلاحیت جهانی هستند؛ نتیجه‌گیری که با اصل ۲ از اصول پرینستون در مورد صلاحیت جهانی مطابقت دارد. با این حال، در مورد این موضوع بین دانشگاهیان اختلاف نظر وجود دارد و جرایم علیه

صلح/جرم تجاوز اغلب در لیست جرایمی که گفته می‌شود صلاحیت جهانی به آن‌ها تعلق می‌گیرد، وجود ندارد. ثانیاً، متهم ممکن است بتواند با استناد به برخورداری از مصونیت طبق حقوق بین‌الملل، با موفقیت از پیگرد قانونی نزد هر دادگاه داخلی طفره رود. (در مورد مسئله مصونیت در ادامه بیشتر توضیح داده خواهد شد) ثالثاً، بعید است که حوزه‌های قضایی داخلی بتوانند بدون همکاری مقامات آینده اسرائیل، حضور نتانیاهو و سایر متهمین احتمالی در این جنایت را تضمین کنند. در حالی که رسیدگی‌های غیابی در برخی حوزه‌های قضایی مجاز است، اما به نظر می‌رسد که چنین رسیدگی‌هایی فاقد اعتبار دادرسی هستند. همچنین، یک قرار جلب داخلی ممکن است در دسرهایی را ایجاد کند، اما تأثیر محدودکننده یک قرار جلب صادر شده توسط یک دادگاه بین‌المللی را نخواهد داشت. رابعاً، حتی اگر یک دادرسی داخلی از حمایت آشکار بین‌المللی برخوردار شود، بعید است که مقامات داخلی رسیدگی‌کننده به عنوان افرادی که به طور کامل بی‌طرفانه عمل می‌کنند، تلقی شوند. به همین دلیل، به نظر می‌رسد دلیل خوبی است که کمیسیون حقوق بین‌الملل و دیگران در گذشته توصیه کرده‌اند که تجاوز ارضی تنها در سطح بین‌المللی مورد پیگرد قرار گیرد.

دیوان کیفری بین‌المللی: محدودیت‌های صلاحیتی

رسیدگی به جنایت تجاوز در چارچوب دیوان کیفری بین‌المللی (ICC) دارای نقص‌ها و محدودیت‌هایی است. این جنایت، هم نیازمند نقض «آشکار» منشور سازمان ملل متحد است و هم آشکارا از یک نظام صلاحیتی ضعیف رنج می‌برد. مسئله نقض آشکار منشور سازمان ملل متحد در خصوص حملات اسرائیل علیه ایران صدق می‌کند. اما از نظر صلاحیت، رسیدگی به جنایت تجاوز در ICC مشمول همان نظام صلاحیتی سایر جنایات مطروحه در اساسنامه رم نیست، بلکه استثنائات اضافی تری را دربر دارد. صلاحیت ICC در مورد جنایت تجاوز محدود به دولت‌های عضو اساسنامه رم می‌شود. از آنجا که اسرائیل عضو نیست، اتباع آن را نمی‌توان در ارتباط با جنایت تجاوز نزد این دیوان مسئول شناخت. با این که شورای امنیت سازمان ملل متحد می‌توانست با ارجاع وضعیت ایران به ICC، امکان تعقیب جنایت تجاوز را فراهم کند، اما چنین پیشنهادی نیز با حق وتوی دولتی مانند ایالات متحده به عنوان عضو دائم شورای امنیت روبرو خواهد شد.

بنابراین، حتی اگر ایران گامی فراتر بگذارد و با صدور اعلامیه‌ای اقدام به پذیرش صلاحیت موردی ICC طبق ماده (۳) ۱۲ نماید و اساسنامه رم و اصلاحات مربوط به جنایت تجاوز را نیز تصویب کند، دیوان فاقد صلاحیت برای رسیدگی به جنایت تجاوز ارتکاب یافته توسط مقامات اسرائیلی خواهد بود.

تاسیس دادگاه بین‌المللی ویژه: مانع مصونیت شخصی؟

در خصوص تاسیس یک دادگاه بین‌المللی ویژه، به طور کلی دو الگو را می‌توان متصور شد: تاسیس چنین دادگاهی در چارچوب سازمان ملل متحد (خواه از طریق قطعنامه فصل هفتمی شورای امنیت و یا از طریق انعقاد معاهده بین ایران و سازمان ملل متحد و بر مبنای توصیه مجمع عمومی)، و تاسیس دادگاه از طریق انعقاد یک معاهده بین‌المللی در خارج از چارچوب سازمان ملل متحد. در مورد تاسیس دادگاه از طریق قطعنامه فصل هفتمی شورای امنیت، با عنایت به وتوی احتمالی، به نظر چنین امری میسر نخواهد بود. در خصوص سایر فروض مطرح شده، دو رویکرد متفاوت و متناقض بین حقوقدانان وجود دارد که به نوعی می‌توان گفت چالش مصونیت مقامات (اعم از مصونیت شغلی [کارکردی] و به ویژه مصونیت شخصی) نقطه ثقل آن می‌باشد. (در مورد تفاوت مصونیت شغلی و شخصی رجوع کنید به اینجا، ص ۳۳)

طرفداران رویکرد نخست، استدلال می‌کنند که دادگاه ایجاد شده از طریق هر یک از این مسیرها به صورت بالقوه می‌تواند ماهیتی به اندازه کافی بین‌المللی داشته باشد تا وجود مصونیت‌ها در پیگرد جنایات بین‌المللی را نادیده بگیرد. (از جمله رجوع کنید به اینجا، ص ۷) به نظر می‌رسد که رویکرد مزبور نسبت به مصونیت شغلی و عدم اعمال آن نزد چنین دادگاهی می‌تواند صادق باشد. کمیسیون حقوق بین‌الملل این مسئله که آیا افراد متهم به جنایات بین‌المللی می‌توانند در دادگاه‌های خارجی به مصونیت شغلی استناد کنند یا خیر را مورد بررسی قرار داده است. طبق نظر کمیسیون، در رسیدگی‌های کیفری نزد دادگاه‌های دول خارجی، مصونیت شغلی در خصوص شش جنایت بین‌المللی اعمال نمی‌شود: نسل‌زدایی، جنایات علیه بشریت، جنایات جنگی، آپارتاید، شکنجه، ناپدیدسازی اجباری. (pp. 190-191)

کمیسیون حقوق بین‌الملل به‌عمد از ذکر جنایت تجاوز خودداری کرده است. دلیل اصلی ارائه‌شده توسط کمیسیون حقوق بین‌الملل این بود که تعقیب کیفری یک مقام رسمی دولت دیگر به اتهام جنایت تجاوز توسط یک دادگاه ملی، مستلزم آن است که دادگاه مزبور احراز کند آیا آن دولت دیگر مرتکب عمل تجاوز شده است یا خیر. این امر با اصل برابری حاکمیتی دولت‌ها ناسازگار تلقی می‌شد. از این رو، کمیسیون عملاً جنایت تجاوز را از فهرست جنایات بین‌المللی که مصونیت شغلی در مورد آن‌ها اعمال نمی‌شود، مستثنی نکرده است، بلکه در واقع بیان می‌کند که طبق حقوق بین‌الملل، هیچ صلاحیت قضایی برای محاکمه متهمان به این جنایت توسط دولتی غیر از دولت متجاوز وجود ندارد. با این حال، اگر بپذیریم که جنایت تجاوز می‌تواند توسط سایر دولت‌ها مورد تعقیب قرار گیرد، در این صورت به نظر نمی‌رسد دلیلی وجود داشته باشد که با این جنایت از نظر مسئله مصونیت شغلی، متفاوت از سایر جنایات بین‌المللی رفتار شود. (pp. 11-12) بنابراین، می‌توان بیان داشت که افراد متهم به جنایت تجاوز نیز نمی‌توانند در دادگاه‌های ملی خارجی به مصونیت شغلی استناد کنند. با توجه به این که عدم وجود مصونیت شغلی برای چنین متهمانی نزد محاکم ملی در حقوق بین‌الملل پذیرفته شده است، و از آنجا که دولت‌ها می‌توانند صلاحیت قضایی خود

برای تعقیب جنایات بین‌المللی را به یک دادگاه بین‌المللی (از جمله دادگاه بین‌المللی ویژه) تفویض کنند، پس این موضوع (عدم وجود مصونیت شغلی) به طریق اولی در مورد دادگاه‌های بین‌المللی هم قابل اعمال است؛ ولو آنکه متهم از مقامات دولتی باشد که به صلاحیت دادگاه رضایت نداده است. (p.14)

اما مسئله حائز اهمیت‌تر راجع به مصونیت شخصی است. اینکه آیا دادگاه ایجاد شده از طریق مسیرهای پیش‌گفته می‌تواند به اندازه‌ای ماهیت بین‌المللی داشته باشد که مصونیت شخصی نیز در پیگرد جنایات بین‌المللی نزد آنان قابل اعمال نباشد؟ طبق عقیده طرفداران رویکرد نخست، گروهی از دولت‌ها می‌توانند دادگاهی برای رسیدگی به جنایت تجاوز تأسیس کنند که حتی مصونیت شخصی نیز نزد آن قابل اعمال نباشد. استدلال آن‌ها این است که طبق رویه قضایی بین‌المللی، مصونیت‌های شخصی مانعی برای تعقیب کیفری مقامات عالی‌رتبه به اتهام جنایات بین‌المللی نزد یک دادگاه‌های کیفری بین‌المللی - که از سوی جامعه بین‌المللی در کل عمل می‌کنند - محسوب نمی‌شود. این موضوع به وضوح شامل دادگاه ویژه پیشنهادی برای جنایت تجاوز که با توصیه مجمع عمومی سازمان ملل متحد تشکیل می‌شود نیز می‌گردد. (همچنین، رجوع کنید به اینجا، اینجا، اینجا، اینجا و اینجا)

البته این دسته از حقوقدانان اذعان می‌دارند که برای آن که دادگاهی ویژگی بین‌المللی داشته باشد باید دو شرط محقق شود: اینکه دادگاه مزبور باید «بر اساس حقوق بین‌الملل» تأسیس شده باشد و همچنین به حد کافی منعکس‌کننده «اراده جامعه بین‌المللی در کل» برای تعقیب جنایات بر اساس حقوق بین‌الملل عرفی باشد. در فرض تأسیس دادگاه از طریق انعقاد معاهده بین یک دولت و سازمان ملل متحد و بر مبنای توصیه مجمع عمومی، از آنجا که دادگاه مزبور به وسیله چنین معاهده‌ای (که یک منبع حقوق بین‌الملل محسوب می‌شود) ایجاد می‌گردد، پس تأسیس آن «بر اساس حقوق بین‌الملل» است. از طرفی دیگر، از آنجایی که بر مبنای توصیه مجمع عمومی ایجاد می‌شود، پس منعکس‌کننده «اراده جامعه بین‌المللی در کل» برای تعقیب جنایات بر اساس حقوق بین‌الملل عرفی است. بنابراین، چنین دادگاهی ویژگی بین‌المللی دارد و مصونیت شخصی نزد آن قابل اعمال نیست. در فرض تشکیل دادگاه ویژه از طریق انعقاد معاهده بین‌المللی در خارج از چارچوب سازمان ملل متحد نیز دادگاه تأسیس شده توسط چنین معاهده‌ای، ویژگی بین‌المللی خواهد داشت. اما برای اینکه چنین دادگاهی به حد کافی بین‌المللی تلقی شود تا مصونیت شخصی نزد آن قابل اعمال نباشد، معاهده موسس آن باید، همچون اساسنامه رم، اولاً به روی تمام دولت‌های جهان مفتوح باشد و ثانیاً لازم الاجرا شدن آن مشروط به تصویب حداقل ۶۰ دولت باشد.

اما در مقابل، طرفداران رویکرد دوم استدلال می‌کنند که مسیرهای پیش‌گفته در تأسیس یک دادگاه بین‌المللی ویژه نمی‌توانند چالش وجود مصونیت‌ها، به طور مشخص مصونیت شخصی، در پیگرد جنایات بین‌المللی را مرتفع سازند. این تفکر که مصونیت‌های شخصی را نمی‌توان نزد محاکم کیفری بین‌المللی مورد استناد قرار داد، از رای دیوان

بین‌المللی دادگستری در پرونده «قرار بازداشت» ناشی می‌شود. (para.61) متأسفانه دیوان هرگز توضیح نداد که چرا دادگاه‌های کیفری بین‌المللی ملزم به رعایت مصونیت‌های شخصی نیستند یا دقیقاً چه معیاری یک دادگاه کیفری خاص را «بین‌المللی» می‌سازد. در مورد برخی دادگاه‌ها، توضیح نسبتاً روشن است: مقامات نازی در دادگاه نظامی بین‌المللی از مصونیت شخصی برخوردار نبودند، چرا که شورای کنترل متفقین که پس از جنگ به عنوان دولت آلمان عمل می‌کرد، به طور ضمنی این مصونیت را سلب کرده بود. متهمان در دادگاه‌های بین‌المللی کیفری برای یوگسلاوی سابق و رواندا نیز مصونیت شخصی نداشتند، زیرا این دادگاه‌ها بر اساس قطعنامه‌های الزام‌آور فصل هفتمی شورای امنیت ایجاد شده بودند. همچنین متهمانی که اتباع دولت‌های عضو دیوان کیفری بین‌المللی می‌باشند، نزد این دیوان از مصونیت شخصی بهره‌مند نیستند، زیرا دولت‌ها با تصویب اساسنامه رم به طور ضمنی مصونیت مقامات خود را سلب می‌کنند. (p.4)

به عقیده این دسته از حقوقدانان، دولت‌ها نمی‌توانند به موجب معاهده‌ای بدون رضایت دولت ثالث تعهداتی را بر آن تحمیل کنند و حتی اگر بتوانند صلاحیت قضایی خود را به یک دادگاه بین‌المللی تفویض کنند، به این ترتیب نمی‌توانند مصونیت شخصی مقامات دولت ثالثی که در ایجاد آن دادگاه دخالتی نداشته است را دور بزنند. دیوان بین‌المللی دادگستری در پرونده «قرار بازداشت» به وضوح اعلام کرد که دولت‌ها حق نادیده گرفتن مصونیت شخصی مقامات دولتی سایر کشورها را ندارند - حتی در مواردی که این مقامات به طور معقولی متهم به ارتکاب جنایات بین‌المللی باشند. به طریق اولی، دولت‌ها نمی‌توانند دادگاهی را با این اختیار ایجاد کنند که مصونیت شخصی مقامات دولت‌های غیرعضو را نادیده بگیرد. به بیانی دیگر، خود دولت‌ها اساساً اختیار نادیده گرفتن مصونیت شخصی را ندارند. در نتیجه، قادر به تفویض چنین اختیاری به یک دادگاه بین‌المللی نیز نخواهند بود. در جریان پرونده چارلز تیلور در دادگاه ویژه سیرالئون نیز فیلیپ سندز - از حامیان دادگاه ویژه - این موضع را اتخاذ نمود که دو دولت نمی‌توانند به قصد دور زدن محدودیت‌های صلاحیتی حاکم بر دادگاه‌های ملی، یک دادگاه کیفری بین‌المللی تأسیس کنند. (p.4)

مصونیت‌های شخصی که سران دولت‌ها طبق حقوق بین‌الملل عرفی از آن بهره‌مند هستند، حتی در صورتی که توسط خود مجمع عمومی یا با انعقاد معاهده بین سازمان ملل متحد و ایران غیرقابل اعمال اعلام شوند نیز نمی‌توانند در یک دادگاه ویژه نادیده گرفته شوند. این قاعده که مجمع عمومی می‌تواند تصمیمات الزام‌آور در مورد حوزه داخلی سازمان ملل متحد اتخاذ کند اما نمی‌تواند هیچ تصمیم الزام‌آوری در حوزه خارجی خود اتخاذ کند، به رسمیت شناخته شده است و بدین سان فاقد قدرت تحمیل تعهدات به اعضا برای انجام اقدام خود یا وادار کردن آن‌ها به اجرای تصمیمات

در دستورهای قانونی خود است. البته دلیل این امر عدم بهره‌مندی مجمع از ماده‌ای مشابه ماده ۲۵ منشور است که در آن اعضا با استفاده از زبان حاکمیت موافق پذیرش و اجرای تصمیمات شورای امنیت هستند. در نتیجه، مجمع نمی‌تواند تعهداتی را به اعضای ملل متحد در خصوص نادیده گرفتن مصونیت‌های شخصی که بر اساس حقوق بین‌الملل عرفی برای اعضای تروئیکا مقرر است، تحمیل کند. از این رو، اگر مجمع عمومی مذاکرات و انعقاد معاهده‌ای را با ایران در مورد ایجاد دادگاه ویژه برای تجاوز آغاز کند، توافق حاصل تنها سازمان ملل متحد، ایران و سایر دولت‌های پذیرای آن را متعهد خواهد کرد. بنابراین، به هیچ وجه مشخص نیست که دادگاه ویژه تشکیل شده از طریق مسیرهای پیش گفته - و نه توسط شورای امنیت بر اساس اختیارات فصل هفتم - اختیار لغو مصونیت شخصی مقامات ارشد اسرائیل را داشته باشد. به نظر می‌رسد که چنین دادگاهی نیز به اندازه محاکم ملی ملزم به رعایت مصونیت شخصی خواهد بود.

به عنوان قدر متقین دو رویکرد فوق، می‌توان چنین اذعان داشت که در نبود قطعنامه فصل هفتمی شورای امنیت سازمان ملل متحد و یا رضایت دولت متبوع متهم به صلاحیت دادگاه بین‌المللی ویژه، دولت‌ها همچنان می‌توانند با تاسیس چنین دادگاهی اختیار نادیده‌انگاری مصونیت شغلی را به آن تفویض نمایند. با این حال، در شرایط مشابه، امکان تفویض این اختیار به دادگاه مزبور در خصوص مصونیت شخصی با ابهام مواجه است. به نظر می‌رسد، تنها نمونه دادگاه بین‌المللی ویژه برای رسیدگی به جنایت تجاوز که اخیراً توافقنامه تاسیس آن بین اوکراین و شورای اروپا امضا شد نیز تا حدی از همین رویکرد پیروی کرده است؛ زیرا پیش‌نویس اساسنامه این دادگاه در ماده (۴) ۲۳ بیان می‌دارد که مصونیت شغلی نزد دادگاه ویژه اعمال نخواهد شد. ماده (۵) ۲۳ نیز هر چند اجازه تنظیم کیفرخواست علیه فردی که از مصونیت شخصی برخوردار است را می‌دهد، اما قاضی شعبه مقدماتی را از تأیید کیفرخواست یا پیشبرد تعقیب قضایی (تا زمان خارج شدن آن شخص از سمت خود یا سلب مصونیت از وی) منع می‌کند. اینگونه بر می‌آید که مدل مشابه دادگاه بین‌المللی ویژه اوکراین در رسیدگی به جنایت تجاوز، برای ایران نیز در دسترس‌ترین مسیر صلاحیتی باشد.

نتایج این مقاله در مورد تعقیب کیفری مرتکبین جنایت تجاوز مرتبط با حملات آمریکا علیه ایران نیز به همین صورت قابل اعمال خواهد بود.

نسبت فرد ایرانی با حقوق بشر بین المللی: تأملات پس از جنگ دوازده روزه

حمیده فقیه - دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بشر دانشگاه تهران

۱. حقوق بشر در بوته آزمون

بر اساس اسناد و متون رسمی دست اول نظام بین المللی حقوق بشر همچون اعلامیه جهانی حقوق بشر ۱۹۴۸، این نظام اعتقاد به حیثیت ذاتی انسان، آزادی، حق زندگی و برابری تمام ابنای بشر را سر لوحه خود قرار داده و بهره مندی از تمامی دیگر حقوق و آزادی ها را در گرو برخورداری انسان از اصول بنیادین مذکور می داند. این نظام مانند دیگر نظام های بین المللی، فارغ از تمامی متون رسمی الزام آور یا غیرالزام آوری که پیرامون آن تدوین شده است، هنگامی که با تجارب زیسته بشری در بوته آزمون قرار می گیرد، بیش از هر زمانی چالش برانگیز به نظر می رسد. جنگ دوازده روزه میان ایران و اسرائیل، یکی از آن مواردی است که این آزمون برای هر فردی قابل طرح است. جنگی که فارغ از تمامی جوانب سیاسی و نظامی آن، شاید در سطح درک شخصی نیز یک بازاندیشی در رابطه با عملکرد نظام حقوق بشر بین المللی و تأمل در رابطه با میزان اثربخشی سازوکارهای اجرائی آن را طلب می کرد.

هدف از این یادداشت، قطعاً ارائه یک تجزیه و تحلیل سیاسی از موضوع جنگ دوازده روزه ایران و اسرائیل نیست. در این نوشتار سعی بر آن است تا نسبتی که میان فرد ایرانی متأثر از جنگ مورد اشاره و نظام بین المللی حقوق بشر وجود دارد، مورد تأمل قرار گیرد. تعیین نسبتی که به دلیل سکوت معنادار نهادهای بین المللی حقوق بشری و یا واکنش های اغلب کلی، مبهم و خالی از تأثیر آن ها، با جهانی از تردید، پرسش های فراوان و النهایه یک بازاندیشی مواجه شده است.

۲. جایگاه انسان ایرانی در نظام بین المللی حقوق بشر

انسان ایرانی مانند هر انسان دیگری در این کره خاکی، حق برخورداری از تمامی حقوق و آزادی های بنیادین بشری همانند حق امنیت و حق زندگی را دارا می باشد. چنانچه در ماده ۲ اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز تصریح شده است، خاستگاه اجتماعی، ملی و نیز سرزمینی که فرد به آن تعلق دارد، مانع از برخورداری از حقوق مزبور نخواهند بود. امروزه تردیدی وجود ندارد که اعلامیه جهانی حقوق بشر، فارغ از قالب و فرم که آن را در ردیف اسناد غیرالزام آور حقوق بشر قرار می دهد، به جهت پذیرش گسترده در سطح بین المللی، استناد مکرر در رویه قضایی بین المللی، تبدیل تدریجی بسیاری از مفاد آن به عرف بین المللی و نیز الهام بخشی در تدوین میثاقین ۱۹۶۶ (میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی و میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی) به عنوان یک سند هنجاری در نظام بین المللی حقوق بشر به شمار می آید.

جنگ دوازده روزه میان ایران و اسرائیل حامل تجربه‌هایی توأم با ترس، اضطراب و همچنین ایجاد اختلال گسترده در زندگی روزمره برای فرد ایرانی و به طور خاص نسل جوان ایرانی که تجربه‌ای از جنگ نداشت، بوده است. در شرایط نقض شدید حقوقی همچون حق حیات و حق امنیت (ماده ۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر)، سکوت یا انفعال نهادهای بین‌المللی حقوق بشر در قبال حقوق انسانی فرد ایرانی بیش از هر زمان دیگری خود را نشان داد و این پرسش بنیادین را به ذهن متبادر ساخت که آیا اساساً نظام حقوق بشر بین‌المللی، برای فردی در موقعیت یک فرد ایرانی که درگیر جنگ است می‌تواند مفید واقع شود؟ آیا فرد ایرانی هم مشمول اقدامات عملی و اجرائی نظام حقوق بشر بین‌المللی خواهد بود، یا آن که وضعیت چنین فردی فقط در دایره اصول کلی و مفاهیم نظری حقوق بشر قرار می‌گیرد؟

۳. نحوه واکنش نهادهای بین‌المللی

در جریان جنگ دوازده روزه، واکنش نهادها و سازمان‌های بین‌المللی به موقعیت پیش آمده متفاوت بوده است. برای نمونه کارشناسان مستقل سازمان ملل متحد اقدام به انتشار بیانیه‌ای در محکومیت حملات نظامی اسرائیل علیه ایران نموده و با اذعان به نقض اصول بنیادین حقوق بین‌الملل و قواعد آمره بین‌المللی در حملات مزبور، خواستار توقف درگیری شدند. نظر به همزمانی این حملات با خشونت مستمر و استفاده سیستماتیک اسرائیل از گرسنگی علیه مردم غزه و تخریب منازل آن‌ها، کارشناسان مذکور در این بیانیه نگرانی خود را نسبت به این موضوع که حملات صورت گرفته علیه ایران نیز بخشی از الگوی گسترده تری از حملات یک جانبه و غیر قانونی اسرائیل باشد، اعلام نمودند. توقف ارسال سلاح به اسرائیل به عنوان نخستین گام برای بازگشت به صلح و ثبات در منطقه خاورمیانه، از جمله موارد مندرج در این بیانیه بوده است.

سازمان‌های حقوق بشری غیر دولتی همچون عفو بین‌الملل نیز به انتشار گزارش تلفات و خسارات ناشی از جنگ بسنده نمودند. جالب توجه آن که سازمان مذکور در پست اینستاگرامی خود مورخ ۲۵ ژوئن ۲۰۲۵، بدون اتخاذ موضعی صریح در رابطه با محکومیت حمله اسرائیل به ایران، خواستار توقف اعدام افراد متهم به جاسوسی برای اسرائیل شد. علیرغم الزام دولت‌ها به حرکت به سمت حذف مجازات اعدام (بند ۵۰ از نظریه تفسیری شماره ۳۶ سال ۲۰۱۹ کمیته حقوق بشر) و پیامدهای ناگوار این نوع از کیفر بر شئون مختلف زندگی افراد در تمامی جوامع من جمله جامعه ایران، پست اینستاگرامی یاد شده در شرایطی که یک روز از آتش بس اعلامی می‌گذشت و آن هم بدون اعلام اولیه محکومیت قطعی حملات صورت گرفته علیه شهروندان ایرانی، می‌تواند نشان از نوعی عدم اولویت‌بندی صحیح در واکنش‌های سازمان‌های حقوق بشری و بی‌توجهی آن‌ها به واقعیت‌های چندوجهی جامعه بین‌المللی باشد.

در این میان پرسش‌هایی همچنان بدین شرح قابل طرح است: آیا نظام حقوق بشر بین‌المللی فاقد این ظرفیت است تا در اختلافاتی همچون اختلاف میان ایران و اسرائیل که اختلافی پیشینی و قدیمی است، پیش از وقوع جنگ، مداخله‌ای

مؤثر از خود نشان دهد؟ آیا نظام حقوق بشر اساساً توان رویارویی با تهدیدهای بالقوه علیه جان و حیثیت فرد انسانی را دارد؟ آیا این نظام در جریان درگیری پیش آمده ظرفیت این را داشته است تا فراتر از یک گزارشگر صرف عمل نماید و گامی عملی در راستای توقف جنگ یا جلوگیری از تبعات ناگوار آن بردارد؟

۴. ظهور و بروز یک بحران: اعتماد به نظام بین المللی حقوق بشر

به لحاظ نظری، مبانی حقوق بشر و اصول بنیادین نسل های مختلف آن برای نگارنده به عنوان دانشجوی این حوزه، همچنان واجد احترام و اعتبارند. با این حال، بدیهی به نظر می رسد که تجربه زیستن در شرایط خاص جنگ و مشاهده واکنش ها و یا فقدان واکنش های مؤثر از سوی نهادهای بین المللی حقوق بشر، می تواند منتهی به شکل گیری نوعی بی اعتمادی و یا دست کم تردید در سازوکارهای اجرائی نظام حقوق بشر گردد. این تردید هنگامی عمیق تر می شود که به یاد آوریم نسل سوم حقوق بشر که شامل حقوقی همچون حق صلح و حق توسعه است، همچنان دارای یک سند الزام آور بین المللی نبوده و در سطح چندین اعلامیه و قطعنامه غیرالزام آور همچون اعلامیه حق مردمان بر صلح ۱۹۸۴ باقی مانده است.

از سوی دیگر تأسیس سازمان ملل متحد با هدف اولیه حفظ صلح و امنیت بین المللی (ماده ۱ منشور ملل متحد)، تصریح به اصول بنیادینی همچون اصل منع توسل به زور در منشور ملل متحد (ماده ۲) و پیش بینی وظایف و اختیاراتی برعهده مجمع عمومی (مواد ۱۱ و ۱۲) و شورای امنیت سازمان ملل (فصول ۶ و ۷) در منشور در خصوص حفظ صلح، در عمل نتوانسته است از وقوع رخدادهای ناگواری نظیر جنگ دوازده روزه ایران و اسرائیل جلوگیری نماید.

۵. نتیجه: لزوم بازخوانی

جنگ دوازده روزه این موضوع را برای نویسنده روشن ساخت که نسبت خود را به عنوان یک فرد ایرانی با نظام بین المللی حقوق بشر بازخوانی نموده و به شکاف عمیقی که میان متون و اسناد حقوق بشری و واقعیت های عینی جهان وجود دارد، توجه نموده و آن را بشناسد و پیرامون آن مطالعه نماید. شایسته ذکر است که با وجود پرسش ها و تردیدهایی که در این یادداشت ناظر به نظام بین المللی حقوق بشر مطرح شد، برای نویسنده اعتقاد به مبانی و اصول حقوق بشر بین المللی کماکان به قوت خود باقی بوده، لیکن این آگاهی نیز بیش از پیش تقویت شده است که حیثیت ذاتی انسان، آزادی، حق زندگی و برابری تمام ابنای بشر، تنها زمانی معنا می یابند که قابلیت تحقق و اجرائی شدن را فارغ از هر گونه تبعیض و نابرابری به هر شکل و از هر حیث داشته باشند.

لذا تجربه زیسته جنگ برای نگارنده نه تنها منجر به ناامیدی از نظام حقوق بشر نشده است، بلکه به عنوان توفیقی اجباری برای یک رویارویی جدید با کاستی های ساختاری و نهادی این نظام بوده است. این رویارویی به ویژه برای

پژوهشگران حوزه حقوق بشر، مستلزم طرح پرسش‌هایی بنیادین درباره سازوکارهای اجرایی تحقق صلح در عرصه بین‌المللی است؛ پرسش‌هایی که نه با قصد انکار حقوق بشر، بلکه در راستای یادآوری رسالت واقعی آن در حمایت از قربانیان بالقوه و بالفعل هر نوع درگیری و بحران است.

پیامدهای حقوقی تعلیق همکاری ایران با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی

سیده سمیرا معروف - دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی

در تاریخ ۴ تیر ماه ۱۴۰۴ مجلس شورای اسلامی ایران با اکثریت قاطع، لایحه‌ای را به تصویب رسانید که به موجب آن همکاری با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی (IAEA) را به حالت تعلیق درآورد. این تصمیم توسط ایران در واکنش به حملات نظامی اسرائیل و ایالات متحده آمریکا به تأسیسات هسته‌ای کشور اتخاذ شد. قانون مصوب که مشتمل بر ماده واحده و دو تبصره می‌باشد و توسط شورای نگهبان نیز تأیید شده است، دولت را ملزم می‌نماید تا تمامی همکاری‌ها با آژانس، از جمله دسترسی بازرسان به تأسیسات هسته‌ای را متوقف سازد تا زمانی که حاکمیت ملی و تمامیت ارضی جمهوری اسلامی ایران حفظ گردد. این اقدام ایران، به‌عنوان یکی از اعضای معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای (NPT) می‌تواند پیامدهای حقوقی قابل توجهی در سطح بین‌المللی به همراه داشته باشد. این نوشتار به ترتیب به بررسی تعهدات ایران تحت معاهده عدم اشاعه و توافق‌نامه پادمان، مقایسه وضعیت اسرائیل و تعهداتش نسبت به آژانس، و پیامدهای حقوقی ناشی از تعلیق همکاری ایران با آژانس می‌پردازد.

۱- تعهدات ایران تحت معاهده عدم اشاعه و توافق‌نامه پادمان

ایران در سال ۱۹۶۸ معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای یا همان معاهده عدم اشاعه را امضا نموده و در سال ۱۹۷۰ آن را به تصویب رساند. مطابق ماده ۲ این معاهده، ایران به‌عنوان یک دولت غیرهسته‌ای متعهد است تا سلاح هسته‌ای تولید یا دریافت نکند؛ بند ۱ ماده ۳ معاهده عدم اشاعه نیز ایران را ملزم به پذیرش پادمان‌های آژانس برای تأیید عدم انحراف مواد هسته‌ای به سوی اهداف نظامی می‌نماید.

همچنین ایران به موجب توافق‌نامه پادمان جامع با آژانس، (INFCIRC/153) ملزم به تعهدات زیر نیز می‌باشد: ارائه اطلاعات در مورد تأسیسات هسته‌ای جدید به محض تصمیم‌گیری برای ساخت یا مجوز ساخت؛ نگهداری سوابق دقیق از موجودی مواد هسته‌ای و تراکنش‌های مربوطه؛ ارائه گزارش‌های منظم به آژانس در مورد وضعیت مواد هسته‌ای؛ اجازه دسترسی بازرسان آژانس به تأسیسات هسته‌ای و سایر مکان‌هایی که مواد هسته‌ای در آن‌ها نگهداری می‌شود؛ و همکاری با آژانس برای رفع هرگونه سؤال یا ناسازگاری در فرآیند تأیید.

این تعهدات برای اطمینان از استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای طراحی شده‌اند و نقض آن‌ها می‌تواند پیامدهای حقوقی جدی به دنبال داشته باشد. علاوه بر این، ایران در سال ۲۰۰۳ پروتکل الحاقی این معاهده را نیز امضا نمود که این پروتکل، دسترسی و اطلاعات گسترده‌تری را برای آژانس فراهم می‌نمود، اما این پروتکل به‌طور کامل تصویب نشد و اجرای آن پس از خروج ایالات متحده از برنامه جامع اقدام مشترک (JCPOA) در سال ۲۰۱۸ متوقف گردید.

۲- مقایسه وضعیت ایران و اسرائیل و تعهداتشان نسبت به آژانس بین‌المللی انرژی اتمی

برای درک بهتر پیامدهای حقوقی تعلیق همکاری ایران، مقایسه وضعیت اسرائیل و تعهداتش نسبت به آژانس ضروری است. این مقایسه تفاوت‌های اساسی در تعهدات حقوقی و نظارت بین‌المللی بر برنامه‌های هسته‌ای این دو کشور را نشان می‌دهد.

۱-۲ وضعیت اسرائیل

عضویت در معاهده عدم اشاعه: اسرائیل در کنار هند، پاکستان و سودان جنوبی یکی از چهار کشوری است که به معاهده ملحق نشده است. این عدم عضویت به اسرائیل اجازه می‌دهد تا با فراغ بال و رهایی از هرگونه تعهدات حقوقی الزام‌آور در این معاهده، برنامه هسته‌ای خود را پیش ببرد. اسرائیل سیاست ابهام هسته‌ای را دنبال می‌کند و هرگز وجود تسلیحات هسته‌ای را تأیید یا تکذیب نکرده است، اگرچه تخمین زده می‌شود که حدود ۹۰ کلاهک هسته‌ای در اختیار دارد.

تعهدات نسبت به آژانس: به دلیل عدم عضویت در معاهده عدم اشاعه، اسرائیل ملزم به پذیرش پادمان‌های جامع آژانس نیست. با این حال، از سال ۱۹۶۱، اسرائیل به صورت داوطلبانه اجازه بازرسی‌های محدود آژانس را در مرکز تحقیقات هسته‌ای سورک داده است. این بازرسی‌ها تنها بخشی از فعالیت‌های هسته‌ای اسرائیل را پوشش می‌دهند و شامل تأسیسات حساس مانند راکتور دیمونا، که گمان می‌رود برای تولید پلوتونیوم تسلیحاتی استفاده می‌شود، نمی‌شوند. فشارهای بین‌المللی: متأسفانه تلاش‌های بین‌المللی برای وادار کردن اسرائیل جهت پیوستن به معاهده عدم اشاعه یا پذیرش پادمان‌های جامع، مانند قطعنامه‌های پیشنهادی کشورهای عربی در کنفرانس عمومی آژانس در سال ۲۰۱۳، به دلیل حمایت ایالات متحده و دیگر متحدان اسرائیل، ناموفق بوده‌اند.

۲-۲ وضعیت ایران

عضویت در معاهده عدم اشاعه: همانطور که پیش‌تر نیز اشاره شد، ایران به‌عنوان عضو معاهده عدم اشاعه، ملزم به پذیرش پادمان‌های جامع آژانس است که شامل نظارت بر تمامی تأسیسات هسته‌ای اعلام‌شده و ارائه گزارش‌های منظم است. این تعهدات برای اطمینان از عدم انحراف مواد هسته‌ای به سمت تولید سلاح‌های هسته‌ای طراحی شده‌اند. تعلیق همکاری: در ۲۵ ژوئن ۲۰۲۵ (۴ تیر ماه ۱۴۰۴)، مجلس ایران قانونی را تصویب کرد که همکاری با آژانس را به دلیل حملات نظامی ایالات متحده و اسرائیل به تأسیسات هسته‌ای ایران، از جمله سایت فردو، تعلیق کرد. این اقدام به‌عنوان نقض احتمالی تعهدات ایران تحت معاهده عدم اشاعه تلقی می‌شود و می‌تواند منجر به گزارش به شورای امنیت سازمان ملل شود.

نظارت و فشار بین‌المللی: ایران تحت نظارت گسترده آژانس قرار دارد و هرگونه عدم همکاری، مانند محدودیت دسترسی بازرسان یا عدم ارائه اطلاعات، به سرعت مورد توجه قرار می‌گیرد. در ۱۲ ژوئن ۲۰۲۵، هیئت مدیره آژانس قطعنامه‌ای را با ۱۹ رأی موافق، سه رأی مخالف و ۱۱ رأی ممتنع تصویب کرد که ایران را به دلیل عدم همکاری کامل، غیرپابیند اعلام کرد. این قطعنامه با ادعای عدم ارائه توضیحات معتبر از سوی ایران در مورد آثار اورانیوم یافت شده در مکان‌های اعلام‌نشده صادر شد. گزارش آژانس در ۳۱ مه ۲۰۲۵ نیز ادعا داشت که برخی از این مکان‌ها بخشی از یک برنامه هسته‌ای اعلام نشده بودند که تا اوایل دهه ۲۰۰۰ ادامه داشت.

۳- پیامدهای حقوقی تعلیق همکاری ایران با آژانس

تعلیق همکاری ایران با آژانس می‌تواند به عنوان نقض تعهدات ایران تحت توافق‌نامه پادمان تلقی شود. طبق بند ۱۹ توافق‌نامه پادمان جامع INFCIRC/153، اگر هیئت مدیره آژانس تشخیص دهد که آژانس قادر به تأیید عدم انحراف مواد هسته‌ای نیست، می‌تواند گزارش‌های مندرج در بند C ماده XII اساسنامه آژانس را تهیه کند یعنی موضوع عدم پابندی را به همه اعضا، مجمع عمومی و شورای امنیت سازمان ملل گزارش دهد.

در صورت ارجاع موضوع به شورای امنیت، این شورا می‌تواند اقدامات زیر را حسب مورد انجام دهد: تحریم‌های اقتصادی؛ مانند محدودیت‌های تجاری یا جریمه‌های مالی حتی بیش از پیش؛ تقاضای پابندی؛ مانند صدور قطعنامه‌هایی که از ایران بخواهد به تعهدات خود عمل کند؛ اقدامات نظامی؛ در موارد شدید، اگر وضعیت به عنوان تهدیدی برای صلح و امنیت بین‌المللی تشخیص داده شود. علاوه بر این، آژانس می‌تواند کمک‌های فنی به ایران را متوقف کرده و خواستار بازگرداندن تجهیزات ارائه شده شود.

۴- بررسی پیشینه‌ها در این موضوع

بررسی موارد پیشین عدم پابندی در همکاری با آژانس انرژی اتمی و نتیجه حاصل از آن می‌تواند بینشی در مورد پیامدهای احتمالی برای ایران فراهم کند:

۱- کره شمالی: کره شمالی در سال ۲۰۰۳ از معاهده عدم اشاعه خارج شد و تحریم‌هایی از طریق قطعنامه‌های شورای امنیت مانند ۱۷۱۸ (۲۰۰۶) علیه او اعمال شد.

۲- لیبی: در سال ۲۰۰۳، لیبی به دنبال کردن برنامه تسلیحات هسته‌ای خود اعتراف نمود و با همکاری کامل با آژانس، از اعمال تحریم‌ها علیه خود جلوگیری کرد.

۳- ایران: در سپتامبر ۲۰۰۵، هیئت مدیره آژانس ایران را به دلیل عدم گزارش برخی فعالیت‌های هسته‌ای، غیرپابیند اعلام کرد. در فوریه ۲۰۰۶، این موضوع به شورای امنیت گزارش شد، که منجر به تصویب قطعنامه ۱۷۳۷ در دسامبر ۲۰۰۶

شد و تحریم‌هایی علیه ایران اعمال کرد و بعد از آن نیز قطعنامه‌های تحریمی بیشتری علیه ایران در شورای امنیت به تصویب رسید که با پذیرش برجام به حالت تعلیق درآمدند.

این موارد نشان می‌دهد که پاسخ جامعه بین‌المللی به عدم پایبندی می‌تواند بسته به همکاری دولت متفاوت باشد. در مورد ایران، تعلیق همکاری احتمالاً به تشدید تنش‌ها و تحریم‌های جدید منجر خواهد شد.

نتیجه

تعلیق همکاری ایران با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، که در پاسخ به حملات اسرائیل و آمریکا و با هدف حفظ امنیت ملی و تمامیت ارضی انجام گرفته، پیامدهای حقوقی قابل توجهی به دنبال خواهد داشت. این اقدام نقض تعهدات ایران تحت معاهده عدم اشاعه و توافق‌نامه پادمان بوده و می‌تواند منجر به گزارش به شورای امنیت، اعمال تحریم‌های بیشتر و تشدید تنش‌های بین‌المللی علیه ایران شود. در مقابل، اسرائیل به دلیل عدم عضویت در معاهده عدم اشاعه، از نظارت گسترده و فشارهای مشابه در امان مانده است. این تفاوت نشان‌دهنده نابرابری و دوگانگی (استاندارد های دو گانه) در اجرای رژیم منع اشاعه است که اغلب به دلیل ملاحظات ژئوپلیتیکی و حمایت‌های سیاسی، به ویژه از سوی ایالات متحده، به نفع اسرائیل عمل می‌کند. به نظر می‌رسد که حتی علی‌رغم میل باطنی، حفظ همکاری با آژانس برای ایران حیاتی است تا از پیامدهای حقوقی و سیاسی و همچنین تنش‌های بیشتر جلوگیری کند و اعتماد جهانی به برنامه هسته‌ای‌اش را بازسازی کند.

IAUNS Letter to the UN Secretary-General

His Excellency Mr. Antonio Guterres, Secretary-General of the United Nations

With deep regret and growing alarm, Iranian Association for UN Studies writes to express grave concerns over the US and Israel's aggressions against our beloved country and nation. The series of systemic violations of peremptory norms of international law, unfolding with impunity before the eyes of the international community, threaten not only the integrity of the UN Charter but the very foundations of international peace, security, and international order.

Breach of the Peremptory Norm Prohibiting the Act of Aggression

The repeated and deliberate resort to armed forces and cross-border attacks constitutes a flagrant and undeniable breach of international law norm prohibiting the threat or use of force under Article 2(4) of the UN Charter. This norm stands as one of the cornerstones of international legal order.

Illegitimacy of Self-Styled Doctrines of "Preemptive" or "Preventive" Self-Defense

The actions in question cannot, by any stretch of legal interpretation, be justified under Article 51 of the Charter. Even the highly controversial doctrines of "anticipatory" or "preventive" self-defense, which lack recognition in customary international law and have been repeatedly rejected, fail to provide any legal justification for the above-mentioned acts of aggression.

Attacks on Nuclear Facilities and the Collapse of the Non-Proliferation Regime

Perhaps most dangerously, attacks on nuclear facilities, which pose catastrophic risks to public health, the environment, and regional stability, directly violate Article 56 of Additional Protocol I of the 1949 Geneva Conventions and raise profound concerns about the collapse of the global non-proliferation regime. These acts, notably committed by a permanent member of the UN Security Council, risk setting dangerous precedents with global consequences.

Attacks on Medical Facilities and Personnel

The bombardment of hospitals, medical teams, and volunteers of the Iranian Red Crescent Society protected under international law regardless of the conflict status, is a grave breach of the Geneva Conventions and constitutes a war crime. Such actions are morally reprehensible and legally indefensible.

Assassination of Scientists and Non-Combatants

The deliberate targeting and assassination of nuclear and missile scientists, who are deemed civilian professionals who do not take any direct participation in hostilities, is a blatant violation of international humanitarian law, including the principle of

distinction enshrined in Article 51 of Additional Protocol I to the Geneva Conventions.

Normalization of the Language and Practice of Political Violence

We are witnessing the alarming normalization of the rhetoric and practice of assassination in mainstream political and media discourse. Terms such as “targeted killing” or “preemptive elimination” have crept into everyday language, blurring the lines of legality. This shift is deeply dangerous and undermines decades of efforts to counter it.

Targeting Prisons and Endangering of Prisoners and Families

The intentional targeting of detention facilities, thereby placing the lives of inmates, staff, and visiting families at risk, is another alarming manifestation of disregard for international norms and humanitarian obligations.

Targeting infrastructures

Compounding this complicity are the attacks on civilian infrastructure, including airstrikes on airports, residential neighborhoods, and urban public systems. These actions constitute clear violations of international humanitarian law, most notably Article 52 of Additional Protocol I to the Geneva Conventions, which explicitly prohibits attacks on civilian objects and mandates the principle of distinction between military and civilian targets. The indiscriminate targeting of densely populated areas has resulted in the deaths of innocent civilians and the widespread destruction of homes and some of the essential infrastructure, amounting to collective punishment and raising serious concerns.

Passive and Active Complicity by Other States and International Institutions

Even more disturbing is the passive acquiescence, or in some cases, active encouragement offered by certain members of the UN. The continued failure of the UN Security Council and other international institutions to explicitly condemn these violations amounts to complicity, whether active or passive, in acts of state-sponsored violence and terrorism. This inaction stands in direct contradiction to UN Security Council Resolution 1373 (2001).

The Security Council’s Paralysis and the Erosion of Collective Security

The persistent failure of the UN Security Council to take meaningful action in response to these escalating violations has seriously undermined the credibility of the United Nations and its collective security apparatus. In light of this paralysis, we urge the immediate convening of an Emergency Special Session of the General Assembly under the “Uniting for Peace” resolution (A/RES/377), to address these grave and systematic breaches of the Charter by one of its own members.

Your Excellency,

The United Nations was created to prevent the very crimes we are witnessing today. To remain silent in the face of such clear violations is not neutrality but it is complicity. The international community must not allow the selective application of international law, nor tolerate a culture of impunity for those who wield power irresponsibly. The credibility of this organization, and the future of international legal order, hangs in the balance.

This issue is even more pressing as we approach the 80th anniversary of the United Nations: eighty years since the promise to save the world from the scourge of war, while we witness the crumbling of the very tenets designed to deter threats to international peace and security. We therefore respectfully call upon Your Excellency to take urgent and decisive action within the framework of the United Nations to uphold international law,, and restore the credibility of this institution. History will judge the choices made at this moment.

Please accept Excellency, the assurances of our highest consideration.

Iranian Association for UN Studies

A Coup Against International Law: The Threat of Trumpism and Zionism to Global Peace and Order

Mostafa Fazaeli-Professor of International Law at the University of Qom

Trumpism and Zionism stand today as the most urgent and dangerous threats to international peace and security. The strategies and actions pursued by these two regimes effectively amount to a direct assault on international law and the very foundations of the legal order that governs relations among nations. Their campaigns of aggression against Iran (in this regard, see Mousavi's post on this blog) exemplify not only unlawful use of force which Marko Milanovic calls it 'quite clearly illegal', but also constitute clear cases of wars of aggression and crimes against peace—offenses that undermine global stability and set a deeply troubling precedent for the rest of the world.

The persistent acts of aggression by the Zionist regime against Iran, alongside the Trump administration's military assaults on Iran's nuclear facilities and sites which some have characterized them as "shooting at international law", represent unmistakable instances of orchestrated wars of aggression and crimes against peace. These hostilities are not isolated incidents; as long as such aggressions continue, the violation of peace remains ongoing, amounting to what international law recognizes as a continuing crime. Moreover, the deliberate targeting of individuals, civilian infrastructure, and sensitive nuclear sites does not merely breach the rules of armed conflict—it qualifies as the commission of war crimes, and, depending on the scope and consequences, may rise to the level of crimes against humanity. Actions that led to the condemnation of Israel's act of aggression against Iran by various UN experts on June 20, 2025 (here). Such repeated violations threaten not just a single nation, but erode the very foundations of international legal norms meant to protect all of humanity from the horrors of unbridled conflict.

At the heart of the international legal order lies the principle that states, as primary members of the global community, are bound by both treaty-based and customary obligations. When a state deviates from these established norms—through its policies or actions—it exposes itself to the risk of international legal consequences and sanctions. To uphold these critical obligations, especially those concerning the maintenance of international peace and security, the international community has established specialized organizations. These bodies are not merely symbolic; they possess the authority and responsibility to monitor states' conduct, identify breaches of international law, and determine the appropriate responses to violations. Their role

is essential in holding states accountable and preserving the integrity of the international system.

States are fundamentally prohibited from taking unilateral action or relying solely on their own subjective assessments in matters concerning international peace and security. The global system is designed so that responsibility for investigating and responding to alleged threats or breaches rests with duly authorized international organizations and institutions. These bodies are entrusted with the legal mandate to examine claims, determine violations, and coordinate collective action as appropriate. When states bypass these mechanisms and act arbitrarily, the result is the erosion of international order—potentially ushering in a lawless environment where might supersedes right. Within this framework, the United Nations—and specifically its Security Council—stands as the principal authority charged with maintaining global peace and security (Art. 24 of the UN Charter). Any claim regarding the existence of a threat or breach should be brought before this body, which alone possesses the legitimacy to make such determinations and coordinate international responses (see: Arts. 34-37 of the UN Charter). Nevertheless, international law recognizes the inherent right of a state to defend itself if subjected to armed attack, until the Security Council has taken the measures necessary to maintain international peace and security. (Art. 51 of the UN Charter).

Disarmament and arms control form a critical part of states' legal obligations aimed at safeguarding international peace and security. Among these, the nuclear non-proliferation regime plays a pivotal role, requiring states to prevent the spread of nuclear weapons while simultaneously upholding their legitimate right to utilize nuclear energy for peaceful purposes (here). The International Atomic Energy Agency (IAEA) serves as the central authority tasked with enforcing this dual framework. Its responsibilities include monitoring states' compliance with non-proliferation obligations and facilitating access to peaceful nuclear technology for nations adhering to their commitments. In this delicate balance, the IAEA acts as the global guarantor of both security and equitable technological development—ensuring that the benefits of nuclear energy are not overshadowed by the risks of proliferation. As a full member of the IAEA, the Islamic Republic of Iran is bound by its commitment to prevent the proliferation of nuclear weapons, while also retaining the inalienable right to develop and utilize nuclear energy for peaceful purposes (here). The logic of international law is clear: if a state party is denied the rights explicitly granted under a treaty, its continued participation in that legal framework loses its justification. For over two decades, Iran has faced intense scrutiny and has been subjected to some of the most comprehensive inspections and monitoring ever

conducted by the IAEA. These measures arose out of persistent allegations questioning the exclusively peaceful nature of its nuclear program. Under established international practice, any actions or decisions regarding Iran—whether relating to compliance or alleged violations—properly fall within the exclusive purview of the IAEA, not the discretion of individual member states. In fact, neither the states party to the Non-Proliferation Treaty (NPT) nor even the members of the IAEA Board of Governors possess the legal authority to unilaterally initiate measures against Iran. It is even less acceptable for non-member states to attempt to interfere in this highly regulated international process.

Accordingly, any attempt to impose unilateral sanctions or undertake coercive measures against Iran under the pretext of nuclear non-compliance lacks legal legitimacy. In fact, such actions themselves amount to violations of the very provisions outlined in the NPT. Unilateral interventions stand at odds with the core principles of the current international legal order and undermine the carefully constructed multilateral mechanisms designed to ensure global security and cooperation.

The Trump administration's attacks on Iran's nuclear facilities and sites constitute a blatant breach of universally recognized international rules. As scholars such as Milanović and Gill aptly state, the Israeli attacks against Iran cannot be justified under the rubric of self-defense. In the same vein, the use of force by the United States against Iran is likewise unlawful, as it cannot be justified as collective self-defense of Israel (here). Specifically, these actions directly violate Article 2(4) of the United Nations Charter, a peremptory norm (*jus cogens*) that unequivocally prohibits any threat or use of force against the territorial integrity or political independence of a state, or in any other manner inconsistent with the purposes of the United Nations. Such measures also represent a clear contravention of the international legal framework governing the peaceful use of nuclear energy—including the core obligations of the NPT, relevant IAEA resolutions, Security Council Resolution 487 (1981), and fundamental principles of international humanitarian law—which collectively prohibit threats or attacks against peaceful nuclear facilities.

Beyond those violations, these attacks disregard essential rules and provisions of international humanitarian law—including Article 56 of Additional Protocol I to the 1949 Geneva Conventions, which protects nuclear power plants and similar installations during armed conflict. Furthermore, they defy United Nations Security Council Resolution 487 (1981), as well as several related IAEA resolutions (such as Resolutions 444 and 533), all of which reinforce the prohibition of strikes on nuclear installations. Taken together, these violations not only jeopardize a single nation's

rights, but also erode the global legal standards that protect humanity from the catastrophic risks of nuclear escalation.

The seriousness of these violations is even more pronounced when the perpetrator is a permanent member of the United Nations Security Council and an active participant in the IAEA—institutions entrusted with safeguarding the very international legal order now being undermined. When such a state disregards its obligations and acts in violation of the norms it is meant to defend, it sends a profound message of lawlessness and hegemonic ambition. This behavior demonstrates a troubling sense of impunity and arrogance, suggesting that power and self-interest are being placed above the rule of law and the authority of international institutions. Ultimately, such actions not only erode the credibility of key organizations like the UN and IAEA but also threaten the foundations of global governance and collective security.

Remarkably, the Israeli regime—despite not being a party to the NPT—attempts to hold member states to obligations it refuses to accept itself. Under international law, only NPT signatories may invoke the Treaty’s mechanisms or call for compliance from fellow members; any alleged failure by a party to uphold its obligations must be addressed through the IAEA, not through unilateral measures—especially not by a state outside the Treaty framework. Israel’s persistent refusal to join the NPT, its lack of transparency regarding its own nuclear arsenal, and credible reports indicating the possession of hundreds of warheads, all severely undermine its standing to challenge or act against other states on nuclear issues. For a non-signatory to assert authority in this realm, or worse, to threaten or undertake military action based on unilateral accusations, is both legally untenable and deeply destabilizing.

If Israel claims that Iran’s activities pose a real threat, the only legitimate and proper channel available is to present its concerns to the UN Security Council. Even if pre-emptive self-defense could be justified in theory, Israel was not facing an immediate existential threat so serious that it had no option but to use of force ([here](#)); alternatives such as recouring to competent international institutions were still available (see: [here](#)). It is worth mentioning that even an author such as Michael Schmitt that argues for Israel’s right to self-defense against Iran, expresses hesitation regarding the permissibility of anticipatory self-defense by Israel, even assuming that Iran’s nuclear program constitutes an existential threat to it ([here](#)). Respect for this process is essential to preserve the integrity of international law and to prevent the dangerous normalization of extra-legal and self-proclaimed enforcement of laws. Should Israel claim that Iran’s activities pose a genuine threat, the correct and only legitimate channel available is to present its concerns to the UN Security Council. Respect for this process is essential to preserving the integrity of

international law and preventing the dangerous normalization of self-appointed, extra-legal enforcement.

There is no ambiguity: the Israeli regime's military operations against Iran, along with the Trump administration's attacks on Iranian nuclear facilities, represent unequivocal examples of wars of aggression and crimes against peace (see: [here](#), [here](#) and [here](#)). Such acts directly contravene Article 2(4) of the United Nations Charter—a cornerstone of modern international legal system that embodies one of its most fundamental and inviolable norms. Under established legal doctrine, aggression on this scale amounts to a crime against peace, and this violation is considered ongoing for as long as hostilities and military aggression continue. These actions not only violate the sovereignty and security of a single state, but also threaten the entire framework of international order designed to prevent exactly this kind of unlawful use of force.

In the current landscape, it is unmistakable that Iran stands as the victim of an aggressive war and armed attacks ([here](#)). Under Article 51 of the UN Charter, every state that suffers such attacks retains the inherent right to self-defense. As long as acts of aggression by the Israeli regime persist—and in the absence of effective measures by the UN Security Council to halt them—Iran is entitled to exercise this right ([here](#)). The same legal principle applies to acts of military aggression by the United States: so long as effective Security Council intervention is lacking, Iran's right to proportionate and reciprocal defense remains intact under international law.

This right to self-defense is not discretionary; it is fundamental and enduring. Iran may invoke it either individually or, where circumstances demand, collectively in cooperation with other states. This entitlement endures for as long as the aggression continues, forming the legal bedrock for any defensive military actions Iran might undertake in response. At the same time, Iran retains the right to seek international accountability for the crimes of aggression committed against it—not only by the Israeli regime but also by its principal backers, especially the United States. This includes the pursuit of both state responsibility through diplomatic and legal avenues, and individual criminal accountability for those officials who direct or perpetrate acts of aggression and related crimes ([here](#)). These rights extend to the victims and those who have suffered losses, and crucially, they are not subject to any statute of limitations. The Iranian government, its citizens, and other aggrieved parties may assert these claims before relevant national and international tribunals, ensuring that impunity does not prevail.

The broader implications, however, extend far beyond one country. The aggressive posture and policies adopted by both the Israeli regime and the US amount to nothing less than a coup against the very foundations of international law and global order.

This situation gives rise to the troubling question of the death of international law in our era. Such conduct imperils not just regional stability, but the entire international community and the achievements of modern civilization. Historical precedent is instructive: especially from 1973 to 1975, Zionism was internationally recognized and condemned as a severe threat to global peace (see: A/RES/3379 (XXX)). Today, that threat not only continues—it has intensified, emboldened by the overt and regrettable support of certain Western governments, most notably the Trump administration.

If such behavior by the US and the Israeli regime is allowed to go unchecked—if the world acquiesces to their unlawful and coercive actions—the damage may be irreparable. The painstaking progress made toward global peace and security over the past century risks being undone. The international community faces a critical choice: to stand firm against this assault on the rule of law, or to accept a future defined by submission and appeasement in the face of unrestrained aggression. Only a unified global response can address this crisis and uphold the principles on which the international order is built.

Concluding Remarks

The persistent patterns of conduct demonstrated by the US in the sphere of international peace and security have increasingly cast doubt on the state's ethical and legal qualifications for permanent membership on the UN Security Council. Under the UN Charter, the Council's permanent members are entrusted with a unique mandate: not only to wield power, but to do so in accordance with the highest standards of international law, good faith, and collective responsibility. When a permanent member systematically fails to observe these standards—frequently pursuing unilateral or selective approaches to peace and security—this failure undermines both the legitimacy of the Council's composition and its very capacity to maintain international order.

Parallel concerns arise in the case of Israel's continued membership in the United Nations. Israel's persistent disregard for the foundational principles enshrined in the Charter—most notably, its ongoing and systematic denial of the right of self-determination to the Palestinian people, which constitutes a well-established norm of *jus cogens* under contemporary international law—stands in direct contravention of Article 4 of the UN Charter. This provision stipulates that membership in the Organization is open to peace-loving states which accept the obligations contained in the Charter and are able and willing to carry out these obligations. Israel's refusal to end its prolonged occupation of Palestinian territories and its repeated violations of

core UN principles call into question its continued eligibility for membership on a legal and normative basis.

The recent acts of aggression by these two regimes (Trumpism and Zionism) against the territorial integrity, political independence and sovereignty of Iran, as well as their perpetration of grave crimes against the Iranian people, have starkly and more unmistakably than ever exposed their fundamental disregard for international law. Such persistent and egregious disregard for peremptory norms and Charter principles by states occupying central positions within the UN system does more than undermine their own legitimacy: it erodes the credibility and functional authority of the United Nations as a whole, threatening the normative foundation upon which the modern international legal order rests. Ultimately, when foundational obligations are treated as optional by those entrusted with upholding them, it creates a crisis of confidence that may encourage other states to disregard international norms and weaken collective security mechanisms. If unaddressed, this erosion of trust can accelerate the fragmentation of the rules-based international system, making the pursuit of genuine global peace and justice ever more elusive.

The US and Israel, through direct military attacks on Iranian territory and critical infrastructure, notably including nuclear facilities, incur clear international responsibility under the UN Charter, customary international law, and fundamental principles of state and individual responsibility for acts of aggression and war crimes. These actions not only constitute serious breaches of international peace but also violate core prohibitions against the use of force and the targeting of protected civilian and nuclear sites. While the political realities—particularly the veto power of permanent Security Council members—may hinder effective international action, Iran nonetheless retains the right and necessity to exhaust all available avenues. These include invoking Article 35 of the Charter, submitting detailed evidence to the United Nations and human rights bodies, and urging the General Assembly to convene special sessions and pass condemnatory resolutions. Iran must also mobilize support within regional and international organizations, such as the Organization of Islamic Cooperation, Shanghai Cooperation Organization, BRICS, and the Non-Aligned Movement. Additionally, Iran can cooperate with international legal experts to trigger independent action by the International Criminal Court's Prosecutor and to galvanize global public opinion, thereby increasing international pressure for investigation and accountability of both state and individual perpetrators, even in the face of political obstacles.

The Palantir Paradigm: How AI-Driven Targeting in the Twelve-Day War Challenged the Foundations of Jus in Bello

Amir Mohammad Majidi - Master's student in Public International Law at University of Tehran

The Twelve-Day War of June 2025, initiated by a series of surprise Israeli attacks on key military and nuclear facilities within Iran, marked a definitive turning point in the history of modern warfare. This conflict was not merely an escalation of regional tensions; it was the first major state-on-state confrontation fundamentally defined and executed through the pervasive use of artificial intelligence. Israel spends a lot on AI, robotics and unmanned systems. While the strategic implications of the war continue to be analyzed, its most profound legacy lies in how it exposed the deep vulnerabilities within International Humanitarian Law (IHL). This essay argues that the extensive use of AI-driven targeting systems during the Twelve-Day War, particularly those developed with firms like Palantir and deployed by the Israel Defense Forces (IDF), fundamentally challenged, and in many cases breached, the core principles of jus in bello. By automating and dramatically accelerating the military "kill chain", the conflict forced a critical question: did the established laws of war survive this new technological paradigm?

The AI "Target Factory" in the June 2025 War

The operational tempo of the Twelve-Day War was dictated by AI. The initial Israeli strikes on June 13th demonstrated an unprecedented ability to identify, vet, and engage hundreds of targets across Iran simultaneously. This capability was built upon an AI-powered infrastructure often described as a "target factory". Central to this were platforms like "The Gospel", designed for infrastructure analysis, and the controversial "Lavender" system, used for identifying individual operatives. The Gospel and Lavender can immediately make available information on the status of a potential target. These systems, developed with the expertise of data-mining firms such as Palantir Technologies, allowed the IDF to move beyond traditional intelligence cycles and into an era of mass data processing. Palantir's software and AI platforms are reportedly being used by Israel in its conflict with Iran, specifically in areas like targeting and surveillance. By analyzing everything from satellite imagery to digital communications, these platforms generated target lists at a velocity that made human-centric oversight a near impossibility, setting the stage for significant legal and ethical challenges throughout the conflict.

The Principle of Distinction Under Algorithmic Scrutiny

The cornerstone of IHL, the principle of distinction, mandates that parties to a conflict must always distinguish between combatants and civilians, and between military objectives and civilian objects. The Twelve-Day War demonstrated how AI can systematically erode this principle. During the Iran–Israel war, by 28 June 2025, Human Rights Activists in Iran (HRANA), reported that Israeli strikes killed 1,190 people and wounded over 4,000, including 436 Civilians and 2,071 injuries. The Lavender system, for instance, did not identify targets based on direct evidence of hostile acts but on algorithmic correlations—assigning individuals a score based on metadata proxies. This practice of creating a statistical "combatant" was central to the targeting process, meaning individuals could be condemned by algorithmic association rather than their direct actions. Consequently, the legal line between a legitimate military target and a civilian who simply fit an algorithmic profile became dangerously blurred, leading to documented cases of misidentification and raising questions about whether the principle was respected in practice.

Proportionality and Precaution in an Age of Accelerated Warfare

The IHL principles of proportionality and precaution are designed as a bulwark against excessive civilian harm. Proportionality forbids attacks where incidental harm would be excessive in relation to the military gain, while precaution requires all feasible measures to avoid it. The sheer speed and scale of targeting during the Twelve-Day War rendered these principles almost moot. When an AI system can generate hundreds of targets daily, the capacity for genuine, context-specific human judgment is lost. Military commanders were reportedly operating with pre-authorized thresholds for collateral damage, a formulaic approach that is antithetical to the judgment required by law. Furthermore, the velocity of the kill chain, combined with the cognitive load on operators, made "feasible precautions" functionally impossible. This led to widespread "automation bias," where the output of the AI was trusted implicitly, short-circuiting meaningful human review.

Meaningful Human Control: A Framework That Failed the Test

The legal and ethical safeguard intended to prevent such outcomes is the doctrine of "Meaningful Human Control" (MHC). This concept, supported by a broad coalition of states and NGOs, insists that humans must retain ultimate authority and moral agency over the use of force. The Twelve-Day War served as a stark case study of this framework's failure. While an operator was technically "in the loop" for every strike, their role was often reduced to that of a validator, not a deliberator. Presented with a target vetted by a trusted AI, their ability to independently question the system was severely compromised. The control exercised was a procedural checkmark, not

the substantive, meaningful judgment that IHL demands to ensure accountability and prevent unlawful deaths.

Conclusion

The Twelve-Day War was more than a conflict; it was a paradigm shift in warfare. I think architecture of jus in bello, conceived in an era of human-speed conflict, is profoundly ill-equipped to regulate a battlefield governed by the logic of algorithms. The systematic challenges to distinction, the erosion of proportionality, and the hollowing out of meaningful human control were defining features of the conflict. Therefore, to call what happened in June 2025 a simple "evolution" of military technology is to fundamentally misunderstand its nature. This was a rupture. The jus in bello, a body of law written by humans, for humans, and based on the limitations of human cognition and speed, was confronted by a non-human intelligence to which its core assumptions no longer apply. The war of June 2025 thus leaves the international community with a deeply unsettling legacy and an urgent mandate for a radical rethinking of arms control and international law. It proved that without new, robust legal frameworks, future conflicts will be fought at a speed and scale that leaves humanity, and the laws it created, far behind.

IAUNS Forum (blog)

Collection of Articles on Israel's 12-Day Aggression Against Iran

June 2026

<https://unstudied.ir/iauns-forum/>